قلب قرآن (تفسیر سوره یس)

مؤلف: آیت الله سید عبدالحسین دستغیب (رحمة الله)

این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین علیهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

پیشگفتار

قال: (لكل شى ء قلبا و ان قلب القرآن یس (1))

در روایت شریفى كه همه مفسرین از كتابهاى معتبر اخبار نقل نموده اند، امام صادق علیه‌السلام مى فرماید: براى هر چیزى قلبى است و قلب قرآن سوره یس است.

وقتى مجموعه اجزاى بدن را به عنوان یك واحد مورد نظر قرار دهیم، مركز آن قلب است كه از آن مركز، مملكت بدن اداره مى گردد، با تپیدن آن، بدن زنده و به حیات خودش ادامه مى دهد و با از كار افتادن آن، بدن هم مرده است.

## سوره یس؛ قلب قرآن

تشبیهى كه در این روایت مشهور شده و سوره یس به عنوان قلب قرآن نامیده شده است، اهمیت این سوره مبارك را مى رساند، هرچند همه قرآن معجزه و وحى الهى است؛ اما سوره یس از مزیتهاى بیشترى برخوردار است كه با مراجعه به روایات وارده در فضیلت این سوره و خواندن و التزام به آن، به خوبى واضح مى گردد.

دو نكته براى این تشبیه به نظر مى رسد كه به طور اجمال ذكر مى شود.

## محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله؛ قلب عالم وجود

براى مسلمانان بدیهى است كه افضل مخلوقات، بشر است كه خداوند به او عقل عنایت فرموده و استعداد خداشناسى و یكتاپرستى داده است تا آفریدگار خود و همگان را به یكتایى بشناسد و جز او را نپرستد (2)

و مطابق نص قرآن مجید؛ آفرینش دستگاه خلقت نیز مقدمه براى این منظور است كه مى فرماید: براى شما همه آنچه در زمین است آفرید (3).

آن دین مقدسى كه اساس آن بر معارف استوار است و میزان قرب را در معرفت حق مى داند، اسلام است كه آورنده اش خود، نخستین عارف به خدا و اولین بنده در مدارج معرفت و بندگى است. قرآن كه بر قلب مقدسش فرود آمده (4) بر این حقیقت گواه است.

با این مقدمه مى توان به خوبى باور كرد كه قلب عالم وجود، محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله است؛ چراكه خداوند فرمود:

(لولاك لما خلقت الأفلاك (5)).

اى پیامبر! اگر به خاطر تو نبود، افلاك را نمى آفریدم.

پس همه موجودات به طفیل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله موجود گردیدند، پس سید انبیا محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله است.

بنابراین، سوره اى هم كه ویژه محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله باشد نسبت به همه قرآن، قلب قرآن مى گردد، همان طورى كه خود محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله قلب عالم وجود است، از همان نخستین آیه، خداوند متعال سید انبیا محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله را مخاطب قرار داده و به قرآن حكیم سوگند مى خورد كه او از فرستادگان به حق خداست.

پس از آیاتى چند، خداوند صریحاً مى فرماید همه اشیاء را در پیشواى آشكار كننده جا دادیم و ضبط نمودیم. از سعه روح محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله خبر مى دهد كه همه عوالم وجود در او پیچیده و جا داده شده است، مركز و قلب عالم، محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله است.

## مطالب قرآن در سوره یس

دومین نكته كه به نظر مى رسد این است كه سوره یس مطالب اصلى قرآن مجید را به طور سربسته در بردارد؛ اساس قرآن بر معرفى مبدأ و معاد است و لازمه خداشناسى، معرفت پیغمبران خداست. دنباله این هدفها، مجادله و مبارزه با كفار و مشركین، استدلال بر درست بودن راه خداپرستان و باطل بودن دیگران و بالأخره داستان بهشت و بهشتیان و نعمتهایى كه در آنند و دوزخ و دوزخیان و رنجهایى كه در آنند با یك نظر اجمالى به این حقیقت مى رسیم كه مطالب اصلى قرآن كه مربوط به مبدأ و معاد و دعوت به آن است در این سوره جا دارد، بقیه امور فرع است؛ لذا قلب قرآن آیات خداشناسى است كه مبدأ و معاد خداست و سوره یس آن را داراست، اینك شرح مطلب.

## استدلال بر یكتاپرستى

(وَمَا لِی لاَ أَعْبُدُ الَّذِی فَطَرَنِی وَإِلَیهِ تُرْجَعُونَ (6)). در این سوره شریف، از قول مؤمن آل یس یاد مى دهد كه چرا باید یكتاپرست بود؛ زیرا پدید آورنده تنها خدایى است كه به سوى او نیز بازگشت همگان است. مبدأ یكى و معاد هم یكى است، پس چرا براى غیر او سر تعظیم فرود آوریم؛ كسى كه او ما را از نیستى پدید آورده و همه جور نعمت عنایت فرموده است.

## خوراكیهاى گوناگون؛ نشانه هاى خدا

(وَآیةٌ لَّهُمُ الأَرْضُ الْمَیتَةُ أَحْیینَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبّاً فَمِنْهُ یأْكُلُونَ \* وَجَعَلْنَا فِیهَا جَنَّاتٍ مِن نَّخِیلٍ وَأَعْنَابٍ وَفَجَّرْنَا فِیهَا مِنَ الْعُیونِ \* لِیأْكُلُوا مِن ثَمَرِهِ وَمَا عَمِلَتْهُ أَیدِیهِمْ أَفَلاَ یشْكُرُونَ (7))

از نشانه هاى خدا براى خداشناسان، زنده كردن زمین مرده است كه از آن دانه را بیرون مى آورد و خوراك جنبندگان را فراهم مى آورد، بوستانهاى خرما و انگور و جویهاى روان پدید مى آورد تا از میوه هاى طبیعى و نتیجه آن سركه و شیره و سایر خوراكیهاى حلال است، بهره ببرند و آفریدگار خود و آن نعمتها را بستایند و سپاسگزار باشند.

## آفرینش جفتها و روز و شب

(سُبْحَانَ الَّذِی خَلَقَ الأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الأَرْضُ وَمِنْ أَنفُسِهِمْ وَمِمَّا لاَ یعْلَمُونَ وَآیةٌ لَّهُمُ الَّیلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُم مُّظْلِمُونَ وَالشَّمْسُ تَجْرِی لِمُسْتَقَرٍّ لَّهَا ذلِكَ تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ وَالْقَمَرَ قَدَّرْنَاهُ مَنَازِلَ حَتَّى عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِیمِ لاَ الشَّمْسُ ینْبَغِی لَهَا أَن تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلاَ اللَّیلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِی فَلَكٍ یسْبَحُونَ (8))

پاك است از هر عیب و نقصى آن خداوندى كه همه جفتها را از روییدنیهاى زمین و از پدر و مادر (نر و ماده یا هیولا و صورت یا وجود و ماهیت) آفرید و از آنچه بر مردمان پنهان است، با توجه به وضع آفرینش جفتها پى به آفریدگار آنها مى بریم كه از هر عیب و نقصى مبراست و هر حسنى كه سزاوار است، داراست.

از جمله نشانه هاى حق، روز و شب و طلوع و غروب خورشید و ماهتاب است، شب را آرام و وسیله استراحت و آرامش گردانید و روز را روشن و از پس شب و مناسب با فعالیت و دنبال روزى رفتن قرار داد؛ خورشید را چون سایر ستارگان به دنبال قرارگاهش روان ساخته تا با منظومه اش به سوى ستاره و گاه در فضاى بى كران روان باشد و ماه را با نظم معینى از هلال تا بدر و از بدر تا محاق دگرگون ساخته با نظام مشخص و معینى تا حساب ماه قمرى و حتى از طرز طلوع و غروب، وقت شب معلوم باشد: (لتعلموا عدد السنین و الحساب... (9)).

و همچنین از جمله (و لا الیل سابق النهار) به آیه دیگرى اشاره مى فرماید كه شب و روز مسخر اراده خداوند است، هیچ كدام بر دیگرى نمى تواند پیشى بگیرد مگر همان طورى كه خداوند مقدر فرموده به نظام معینى شب در روز و روز در شب درآید. اول بهار و پاییز شب و روز یكسان و بعد به تدریج از اول بهار تا اول تابستان، روزها بلند و شبها كوتاه گردد و سپس به تدریج از درازى روز كم شده و به شب افزوده مى گردد تا اول پاییز كه شب و روز براى دومین بار یكسان مى گردد و سپس روز كوتاه و شب بلند شده تا شب یلدا و اول زمستان، آنگاه روز بلند و شب كوتاه مى شود تا آخر زمستان و اول بهار كه این جریان تكرار مى گردد.

این نظم معین كه در اثر حركت شمال به جنوب و جنوب به شمال زمین است، راستى نشانه بزرگى بر علم و قدرت و حكمت آفریدگار است.

## كشتى و وسیله سوارى، نشانه هاى خداوند

(وَآیةٌ لَّهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّیتَهُمْ فِی الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ وَخَلَقْنَا لَهُم مِن مِّثْلِهِ مَا یرْكَبُونَ وَإِن نَّشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلاَ صَرِیخَ لَهُمْ وَلاَ هُمْ ینقَذُونَ إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَمَتَاعاً إِلَى حِینٍ (10))

از نشانه هاى خداى متعال، كشتیهایند كه مسافران را بر روى آب مى گذرانند، چگونه طبیعت چوب یا فلز را ساخته كه بتواند بر آب غلبه كند و چگونه به بشر هوش و استعداد درك خواص اجسام را عنایت فرموده كه بتواند اجسام را با هم تركیب كند و كشتى را بر آب و ماشین را بر زمین و هواپیما را در فضا، تا برسد به موشك میان كرات بسازد؟ :

(و خلقنا لهم من مثله ى ما یركبون)

و ضمناً براى این كه بفهمد كار كن خداست نه غیر خدا، گاهى اراده مى فرماید كشتى غرق شود و هواپیما سقوط كند تا بفهمند كه فریاد رسى جز خدا نیست؛ همان خدایى كه كشتى و هواپیما و ماشین را به حركت در آورد، همان خدا تواناست اسباب را از كار بیندازد و جز رحمت خدا نگهدارى از هلاك نیست تا وقت مقرر و اجل مقدر برسد: (و متعا الى حین)

## حیوانات، نشانه هایى براى انسانها

(أَوَ لَمْ یروْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُم مِّمَّا عَمِلَتْ أَیدِینَا أَنْعَاماً فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا یأْكُلُونَ وَلَهُمْ فِیهَا مَنَافِعُ وَمَشَارِبُ أَفَلاَ یشْكُرُونَ (11))

نشانه دیگر خداوند براى یكتاشناسان و یكتاپرستان، آفریدن چهارپایان است كه در اختیار بشر قرار داد؛ آنها را داد و ستد كرده از گوشتشان مى خورند و از شیرشان مى نوشند و براى سوارى و كشت و زرع و مسافرت، استفاده مى كنند. نكته جالب (و ذللنها لهم) در اختیار گذاردن آنان براى بشر است. حیوانى كه زورش به مراتب از بشر بیشتر است، چگونه برایش رام شده كه این طور از او بار مى كشد و در عین حال سركشى نمى كند، آیا براستى چنین خدایى را نباید سپاسگزار بود؟!

## معاد، بخش دوم از عقاید اسلامى

بخش دوم مطالب اساسى و اصولى قرآن مجید، مربوط به معاد است كه در این سوره شریف تذكر داده شده و براى آن استدلالها گردیده است از آن جمله: زنده كردن زمین مرده كه براى آفریدگار استدلال كرد، براى معاد نیز استدلال مى شود. به تعبیر دیگر، زمین مرده را زنده كردن، نشانه زنده كننده و همچنین توانا بودن بر زنده كردن است.

استدلال جالب دیگر براى قیامت، آیات آخر این سوره شریف است:

(وَضَرَبَ لَنَا مَثَلاً وَنَسِی خَلْقَهُ قَالَ مَن یحْیی الْعِظَامَ وَهِی رَمِیمٌ قُلْ یحْییهَا الَّذِی أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِیمٌ (الَّذِی جَعَلَ لَكُم مِنَ الشَّجَرِ الأَخْضَرِ نَاراً فَإِذَا أَنتُم مِنْهُ تُوقِدُونَ أَوَ لَیسَ الَّذِی خَلَقَ السَّماوَاتِ وَالأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَن یخْلُقَ مِثْلَهُم بَلَى وَهُوَ الْخَلاَّقُ الْعَلِیمُ إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَیئاً أَن یقُولَ لَهُ كُن فَیكُونُ (12))

داستان آن مشركى را نقل مى فرماید كه استخوان پوسیده را پیش خاتم انبیا صلى‌الله‌عليه‌وآله بهم سایید و گفت: كى آن را زنده مى كند و حال آن كه پوسیده و ریسیده شده است.

مى فرماید: براى ما مثل مى زند كه این استخوان پوسیده، چگونه دوباره زنده مى شود در حالى كه آفرینش خودش را از یاد برده است. بگو همان كس كه در نخست او را آفرید، هم او، زنده اش مى كند و او به هر آفرینشى بسیار آگاه است، همان كسى كه براى شما از درخت سبز آتش قرار داد و از آن آتش بر مى افروزید، آیا كسى كه آسمانها و زمین را آفرید، بر آفرینش آنها توانا نیست؟ در حالى كه بسیار آفریننده و بسیار داناست. آرى، دستورش بدون درنگ اجرا شده و با فرمان باش، به هر چیزى كه خواست مى باشد.

همان طورى كه ملاحظه مى فرمایید با یك استدلال محسوس و قابل فهم براى عموم از آفرینش نخستین انسان و ایجاد آتش از درخت سبز و همچنین آفرینش آسمانها و زمین، براى برپا شدن رستاخیز، دلیل مى آورد به قسمى كه قابل ایراد و اشكال نیست.

## برپایى قیامت، بهشت و دوزخ

(وَیقُولُونَ مَتَى هذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِینَ مَا ینظُرُونَ إِلَّا صَیحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ یخِصِّمُونَ (فَلاَ یسْتَطِیعُونَ تَوْصِیةً وَلاَ إِلَى أَهْلِهِمْ یرْجِعُونَ )

(وَنُفِخَ فِی الصُّورِ فَإِذَا هُم مِنَ الأَجْدَاثِ إِلَى رَبِّهِمْ ینسِلُونَ قَالُوا یاوَیلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِن مَّرْقَدِنَا هذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ (إِن كَانَتْ إِلَّا صَیحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِیعٌ لَّدَینَا مُحْضَرُونَ (فَالْیوْمَ لاَ تُظْلَمُ نَفْسٌ شَیئاً وَلاَ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ \* إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْیوْمَ فِی شُغُلٍ فَاكِهُونَ هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ فِی ظِلاَلٍ عَلَى الأَرَائِكِ مُتَّكِئُونَ (13))

همچنین در این سوره شریف از مقدمه برپایى قیامت و نفخه احیا سخن فرموده در نعمت بودن بهشتیان و معذب بودن دوزخیان را یادآور مى شود، مى فرماید: مى گویند كى آن وعده مى رسد (قیامت) اگر راستگویانید، انتظار نمى برند مگر یك فریادى را كه ایشان را مى گیرد در حالى كه با یكدیگر در كشمكش هستند پس توانایى سفارش كردن و برگشتن به سوى خانواده هایشان را ندارند، در صور دمیده شده، پس آنگاه از گورها به سوى پروردگارشان مى شتابند. گویند: واى بر ما! چه كسى ما را از خوابگاهمان برانگیخت؟ این است آنچه خداى بخشنده به ما وعده فرموده بود (همان وعده اى كه آن را دروغ مى پنداشتند و باور نمى كردند) و پیغمبران راست گفتند. نیست جز یك فریاد، پس ایشان همگى نزد ما آماده شدگانند. پس امروز به هیچ كس ستمى نشده و جز آنچه مى كنند، پاداش داده نمى شود.

بهشتیان در آن روز در شادى سرگرمند، با همسرانشان بر سریرها تكیه مى زنند، برایشان میوه ها و آنچه بخواهند موجود است، سلام گفتنى از سوى پروردگار مهربان (درود خدا بر بهشتیان است).

اى گنهكاران! امروز باید جدا شوید، آیا با شما پیمان نبستم كه شیطان را نپرستید؛ زیرا او دشمن آشكار شماست...

همچنین درباره بهشت برزخى در ضمن داستان حبیب نجار (مؤمن آل یس) سخن فرموده است.

## فرجام خوش حبیب نجار

در داستان حبیب نجار و گفتگویش با كفار و مخالفین پیغمبران، استدلالهایى بر حقانیت انبیا و بى نظرى و توقع پاداش نداشتن ایشان را ذكر مى فرماید و درسى از مقاومت مى آموزد كه در دعوت حق و طرفدارى از داعیان الهى تا پاى جان چگونه پایمردى نمود تا این كه جان از كالبدش جدا شد و به بهشت برزخى وارد شد، از همان جا آرزو كرد اى كاش! قوم من مى دانستند چگونه خدایم مرا آمرزید و از گرامى شدگان قرار داد:

(قِیلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ یا لَیتَ قَوْمِی یعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِی رَبِّی وَجَعَلَنِی مِنَ الْمُكْرَمِینَ (14))

عقوبتى هم كه به منكرین انبیا پس از اتمام حجت الهى مى رسد، یادآور مى شود: (إِن كَانَتْ إِلَّا صَیحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ (15)) كه چگونه با صیحه اى همه را مرگ فرا رسید و خسرالدنیا و الآخره شدند؛ درس عبرتى نیز براى منكرین حق مى باشد.

بنابراین، در این فقره از آیات شریف، ارزش جهاد تا مرز شهادت و محرومیت منكرین حق و تلافیهاى خداوند به هر دو دسته یادآورى شده است.

## امامت؛ منصب والاى الهى

همان طور كه گذشت، این سوره شریف، عمده مطالب قرآن مجید را به طور سربسته داراست. از مطالب مهم قرآن، امامت است. امام معصوم نماینده خدا و اسم اعظم تكوینى اوست كه جامع همه اسماست و صفات جمالى و جلالى حق را داراست، در یك آیه شریفه، احاطه علمى و قدرتى امام را كه مظهر و نمودار احاطه علم و قدرت خداست را بیان فرموده:

(إِنَّا نَحْنُ نُحْی الْمَوْتَى وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَی ءٍ أَحْصَینَاهُ فِی إِمَامٍ مُبِینٍ (16)).

به درستى كه ما مردگان را زنده مى كنیم و آنچه از پیش فرستادند و آثارشان كه پس از آنهاست، همه را یادداشت مى كنیم و همه چیز را در كتاب آشكار كننده اى ضبط و ثبت نمودیم.

امام را در بردارنده همه دانشها و نگهدارنده همه اشیاء و به تمام معنا نماینده خدا معرفى مى فرماید: روح شریفش به همه عوالم محیط و همه اشیاء و تربیت كننده موجودات یعنى مظهر اسم رب مى داند؛ چنان كه در تفسیر آیه: (... و أشرقت الأرض بنور ربها... (17)) رسیده كه زمین به نور پروردگارش منور و زنده است، امام به عنوان رب الارض معرفى شده است. و راستى فهم ولایت و محقق شدن به نور آن كه اساس ایمان است، نعمتى است فوق همه نعمتها و در این آیه با جمله مختصرى (... كُلَّ شَی ءٍ أَحْصَینَاهُ فِی إِمَامٍ مُبِینٍ (18)) این واقعیت ولایت را بیان فرموده است.

## ملكوت هر چیزى به دست قدرت خداست

(فَسُبْحَانَ الَّذِی بِیدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَی ءٍ وَإِلَیهِ تُرْجَعُونَ (19))

پس پاك و منزه است خداوندى كه به دست اوست باطن هر چیزى و به سوى او بازگردانده مى شوید.

در ابتداى سخن گفتیم كه این سوره شریف، عمده معارف راجع به مبدأ و معاد را در بردارد، اینك گوییم خلاصه مطالب این سوره نیز در آخرین آیه آن گنجانیده شده است.

ملكوت در اصطلاح، عالم مقابل ملك است، به تعبیر دیگر، عالم امر است كه مقابل عالم خلق ذكر مى شود و هر دو هم ملك خداست (20).

هر چیزى در عالم داراى نفس و امر یا ملكوت است. بدون ملكوت، ملك پیدا نمى شود و به تعبیر دیگر، عالم خلق بدون امر نمى شود. در قصیده معروف میرفندرسكى آمده است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چرخ با این اختران نغز و خوش و زیباستى |  | صورتى در زیر دارد آنچه در بالاستى |

به حقیقتى كه در علم معقول و فلسفه الهى ثابت است، اشاره مى كند كه هر چیزى را ملكوتى است، همان طورى كه عالم خلق همه از خدا پیدا شده، عالم امر نیز مال خداست و اداره عالم امر نیز مانند عالم خلق، به ید قدرت و كفایت حضرت احدیت است.

در مورد جنبنده ها قرآن مجید مى فرماید: نیست جنبنده اى مگر این كه خداوند پیشانى او را گرفته است (یعنى اداره امورش را عهده دار و بر او تسلط دارد (21) .

## بازگشت همه به سوى اوست

(الیه ترجعون)؛ و به سوى او بازگشت مى نمایید.

انسان رو به تكامل است و غرض از آمدن در این دنیا و تحمل زندگى همراه با رنج و زحمت، براى تحصیل كمال است. كسانى كه استعداد خودشان را تباه نكردند، هنگام مرگ كه لقاى خدا و رحمت اوست (22) خدا آنان را كامل مى فرماید (23). برخى دیگر كمبودهایشان در مواقف برزخ و بعضى در قیامت جبران مى شود. بالأخره سیرت انسانى اگر خراب نشده باشد، در پایان دنیا، یا برزخ، یا قیامت به كمال مطلوب خواهد رسید، مگر افرادى كه كافر یا مشرك مرده باشند كه سیرت انسانى خود را خراب كرده، حیوانى بلكه بدتر از حیوان شده باشند (24).

## قلب قرآن بهترین نام براى این كتاب

با ملاحظه آنچه گذشت، حق مى دهید و تصدیق مى فرمایید كه بهترین و مناسب ترین نام براى این كتاب - كه تفسیر سوره یس است - به پیروى از فرمایش معصوم علیه‌السلام همان قلب قرآن مى باشد.

تفسیر این سوره شریف به سبك ساده و بیان قابل فهم عمومى كه از نعمتهاى الهى است و شامل حال حضرت آیة الله آقاى حاج سید عبدالحسین دستغیب - (رحمة الله علیه) - شده و طبق مرسوم، ایشان همراه با بیان حقایق با ذكر مثال و داستان براى تأیید و شاهد مطلب، تنوع جالبى در بحث پیش مى آورند كه براى شنونده یا خواننده از هرگونه كسالت جلوگیرى كرده، او را به معارف دینش آشناتر مى سازد.

این بحث ها در ماه مبارك رمضان، سالهاى گذشته و شاید سال 93 یا 94 ایراد و قسمت باقیمانده آن در ماه رمضان 99 بیان گردید و سپس از روى نوار، ثبت و خلاصه گردید.

شیراز - سید محمد هاشم دستغیب

جلسه اول: سخنى چند پیرامون سوره یس

امسال ماه مبارك رمضان، عنوان بحث ما سوره اى از قرآن مجید است كه هم تمسك به قرآن و هم تلاوت قرآن و هم معارف و حقایق از قرآن، گرفته شود.

سوره یس قلب قرآن است؛ چنانچه مضمون روایات است، هر چیزى را قلبى است و قلب قرآن سوره یس است. اقسام توحید در این سوره مباركه ذكر شده، همچنین راجع به معاد و برهان و خصوصیات آن همین طور راجع به نبوت و رسالت و صراط مستقیم و راه سعادت در این سوره مباركه تذكر داده شده است. امید است به نورانیت قرآن، خداوند نورى عنایت كند كه همراهمان به گور ببریم.

## یس یعنى اى سید پیغمبران

(بسم الله الرحمن الرحیم \* یس \* وَالْقُرْآنِ الْحَكِیمِ (25))

حروف مقطعه اوایل بعضى از سوره هاى قرآن كه مجموعاً چهارده حرف مى گردد: (الم، حم، المر، طه، حمعسق، یس، كهیعص، ق، ن...) كه در این جمله جمع است: صراط على حق نمسكه، مراد از اینها چیست؟ در این باره اقوال مختلفى نقل شده است. بهترین آن اقوال این است كه این حروف، رمزى است میان خدا و حبیبش؛ اختصاصى است، غرض تفهیم و تفهم غیر نیست، رمزى بین گوینده و شنونده؛ یعنى محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله است و غیر این حروف، براى فهمیدن همه مى باشد.

وجود دیگرى نیز ذكر شده است. در خصوص یس از ابن عباس رسیده كه بنا به لغت طى، به معناى یا انسان است. توجیهى هم شده است یا انسان كامل؛ یعنى یا محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله.

وجه دیگر آن كه یا حرف ندا باشد و سین اشاره به حرف اول از اسم سید المرسلین و سید البشر، شاهد این است كه یس پس از آن مى فرماید: (انك لمن المرسلین (26))

به درستى كه تو از فرستاده شدگانى

بنابراین، درباره آنچه راجع به ماست شروع كنیم وگرنه یس از حروف مقطعه و فواتح سوره مى باشد و علم حقیقى آن نزد خداست.

## قرآن، حاكم به حق، استوار و حكمت آموز

(و القرءان الحكیم)، و او، قسم است و قرآن هم مجموع این كتاب مقدس 114 سوره مباركه از فاتحه تا ناس مى باشد.

(الحكیم) قرآن مجید را لقبهایى است كه در خودش هم ذكر شده است؛ از آن جمله الحكیم یا به معناى حاكم است؛ حكم كننده بین حق و باطل. هر حدیث، مطلب و عقیده اى را خواستى بفهمى درست است یا نه، به قرآن رجوع كن، روشن مى شود.

یا (الحكیم) به معنى استوار است، سر سوزنى باطل در آن راه ندارد (27)، حصن حصین الهى است، قرآنى كه نگهبانش خود خداست (28)، اگر چنانچه كسى بخواهد در آن تصرف كند، مرگ (به سراغش آمده و رگ) دلش را مى برد (29) لذا چهارده قرن مى گذرد، قرآن همان قرآن چهارده قرن قبل است. در ظرف این مدت، تغییرى نكرده است. قرآنهاى قرنهاى قبل موجود است، قرآنى كه على علیه‌السلام نوشته است، قرآنى كه به خط ابن مسعود در قرن اول نوشته شده و بعدش قرآنى كه به خط حضرت سجاد علیه‌السلام نوشته شده و همچنین... در همین مسجد جامع، قرآنى كه لابه لاى جرزهاى مسجد پیدا كردند و به ما دادند هم اكنون هم موجود است، سه سطرش مركب است و یك سطرش طلایى است، ماده تاریخش 800 هجرى است، حدود ششصد سال قبل است و سایر قرآن ها را كه مراجعه مى كنید، مى بینید همه یكنواخت است.

این قرآن غیر از تورات و انجیل است، یهود و نصارى نمى توانند ادعا كنند این كتابها آسمانى و وحى خداست. صد سال پس از مسیح یا 150 سال محفوظات و مكاتبات و مكالمات را جمع كرده و اسمش را انجیل گذاشته اند، انشاى كسانى است كه قرن یا قرنها پس از مسیح پیدا شده اند. مى گویند 150 انجیل نوشته شده و اینها را روى هم ریخته و از بین آنها این چهار انجیل را انتخاب نمودند.

سوم آن كه حكیم به معنى صاحب حكمت است. قرآن را هرچه بخوانى، معرفت و حقیقت در آن است، اندرزها، مطالب مطابق فطرت، اسباب هدایت، رفع مرض جهل به قرآن مى شود، حكمت آموز است، خواننده اش را حكیم مى كند، هركس معانى قرآن را دانا شود، حكیم مى شود.

## سوگند براى تأكید مطلب حق

(والقرءان الحكیم) سوگند به قرآن حكیم! واو براى قسم است. اولاً: قسم براى چه؟ و ثانیاً: در برابر مشركین كه مى خواهد قسم بخورد آنها كه اعتقادى به قرآن ندارند كه به قرآن قسم بخورد؟!

پاسخ: در محاوره، مرسوم است مطلبى كه گوینده مى خواهد به طرف ثابت كند، برهانى ذكر مى كند، اگر نپذیرفت و خواست تأكید كند، قسم یاد مى كند بلكه طرف این مطلب را بپذیرد، گوینده مهربان است مى خواهد طرف بپذیرد، لذا با قسم مطلبش را تأكید مى نماید.

پروردگار عالم براى هدایت این بشر، برهانها براى توحید و معاد و صراط مستقیم و براى رسالت پیغمبر مكرمش فرموده است، حالا سوگند یاد مى فرماید به حق این قرآن كه محمد پیغمبر است، از خود چیزى نمى گوید، قیامت حق است. تا شنونده دست از دامن محمد برندارد بلكه این دلهاى سخت، تأثرى پیدا كند به واسطه قسم خوردن.

دیگر آن كه بزرگى مقسم به را بفهماند، قرآن به قدرى عظیم است كه مورد قسم خداست.

## مسخره بودن سوگند به مقدسات مشركین

و اما این قسم به قرآن براى مشركین چه فایده دارد؟ پاسخ: آیا به مقدسات مشركین مى شود قسم خورد؟ مثلا بر بت هبل قسم بخورد، خودشان مى فهمند كه استهزاست، بت شأنى ندارد كه به آن قسم بخورند در حالى كه قسم براى تأكید است؛ تو كه اعتقاد به بت ندارى پیش بت پرست بروى بگویى: به جان این بت قسم، حرفت را نه تنها باور نمى كند بلكه حمل بر مسخره و استهزا نیز مى نماید، چگونه مى شود به مقدسات بت پرستها سوگند خورد؟ حتى براى جلب نظر طرف هم فایده ندارد.

از همه چیز عظیم تر قرآن كلام رب العالمین است؛ لذا به آن قسم یاد مى فرماید.

از این جهت باید مؤمنین احترام قرآن را هرچه بیشتر رعایت كنند، وقتى قرآن خوانده مى شود، مبادا صحبت كنى (30)، گوش بگیر، موقعى كه قرآن مى خوانى، خودت مؤدب باش، رو به قرآن پایت را دراز نكن، چیزى روى قرآن نگذار، هرگونه احترامى به قرآن لازم است چون كلام رب العالمین است، مرادف و معادل هم دارد، عترت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله، على علیه‌السلام و یازده فرزندانش ثقل ردیف قرآنند همان روایت شریفه: (انى تارك) و بنا به روایتى: (مخلف فیكم الثقلین كتاب الله و عترتى كهاتین لاكهاتین).

دو انگشت سبابه از دست مبارك را به هم چسبانید و فرمود: مسلمانان! پس از خودم جانشینى دارم، دو چیز بزرگ خلیفه من است مثل این كه محمد نمرده است، سرجایش دو چیز گرانبهاست مثل این دو انگشت سبابه كه یكى بر دیگرى زیادتى ندارد؛ قرآن و عترت است نه مثل دو انگشت از یك دست كه یكى بر دیگرى برترى داشته باشد (31).

جلسه دوم: نامهاى پیامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله در قرآن مجید

(یس \* وَالْقُرْآنِ الْحَكِیمِ \* إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ \* عَلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ (32))

از كشاف حقایق جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام مروى است كه فرمود: پروردگار جل جلاله در (چند مورد از) قرآن مجید، جدم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله را یاد فرموده است:

اول: محمد در آیه شریفه: ( مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِن رِّجَالِكُمْ وَلكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِیینَ... (33)).

دوم احمد؛ چنانچه مى فرماید: (... وَمُبَشِّرَاً بِرَسُولٍ یأْتِی مِن بَعْدِی اسْمُهُ أَحْمَدُ... (34)).

سوم: عبدالله آن جا كه مى فرماید: (... لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ یدْعُوهُ كَادُوا یكُونُونَ عَلَیهِ لِبَداً (35)).

چهارم و پنجم: طه و یس است از نامهاى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله.

چرا مراد از طه، محمد است؟ وجه مناسبت، یا طالب الشفاعة و الهدایة است؛ مثلا یاسین به مناسبت یا سیدالمرسلین یا سید البشر، یا این كه خود یاسین، انسان كامل باشد كه مراد محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله است، به هر حال یس سوگند به قرآنى كه در آن حكمت است، انواع دانستنیها در این قرآن است، حقایق و معارف، مواعظ و اندرزها در این قرآن است و جایز است كه حكیم صفت باشد به اعتبار صاحب قرآن؛ یعنى قرآنى كه از پیش خداى حكیم است.

## به غمزه مسأله آموز صد مدرس شد

سوگند به قرآن حكیم كه تو اى محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله از پیغمبرانى. مشركین، منكر رسالت خاتم الأنبیا بودند. پروردگار عالم در این آیه مباركه قسم یاد مى كند به قرآن، در حالى كه خود قرآن گواه صدقى است به رسالت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله و این منتهاى لطافت این آیه شریفه است كه اگر دقت كنید، هم قسم خورده و هم اقامه دلیل و برهان نموده است، خود قرآن شاهد است بر این كه محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله پیغمبر است چرا؟ چون به نص قرآن مجید و اتفاق مورخین و ضرورت مسلمین، حضرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله مكتب نرفته، كتاب نخوانده، قلم به دست نگرفته، استادى ندیده است (36) آنگاه این كتابى كه پر است از علوم اولین و آخرین، آنچه بشر به آن نیاز دارد، انواع دانشها را بیاورد، آیا دیگر جاى شك است كه قرآن از جانب خداست؟ جلو چشم خودتان است كه چهل سال در مكه معظمه زندگى كرده، از جاى دیگرى كه نیامده، آیا كسى هست بتواند ادعا كند استادى دیده، مكتبى رفته، پس این علوم از خودش قطعاً نیست، ناچار از طرف خداست، چقدر لطیف گفته است این معنى را در این شعر:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نگار من كه به مكتب نرفت و خط ننوشت |  | به غمزه مسأله آموز صد مدرس شد (37) |

دیگر آن كه اى عرب! آنهایى كه درس خواندید، فلسفه خواندید، پشت به پشت هم بزنید اگر توانستید یك سوره اى مثل این قرآن بیاورید (38).

## معجزه همیشگى براى آیین جاودانه

هر پیغمبرى براى معجزه اش همراهش بوده، وقتى كه مى مرده معجزه اش هم همراهش مى رفته؛ مثلا جناب موسى كه عصا مى انداخت اژدها مى شد، عصا به سنگ كه مى زد دوازده چشمه آب جارى مى شد، جناب عیسى مرده زنده مى كرد، پس از صعودش به آسمان، دیگر معجزه اش هم همراهش رفت؛ اما محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله تا قیامت معجزه اش سرجایش باقى است و آن قرآن است؛ چون دینش باقى است تا روز قیامت، شاهد صدقش هم باید باشد. آورنده اش مبعوث از طرف خدا بوده است، بشر درس نخوانده محال است بتواند یك آیه اى چنین انشا نماید با این فصاحت و بلاغت، هر آیه اى از آن معجزه اى بر حقانیت خاتم انبیا صلى‌الله‌عليه‌وآله است.

مرسل كدام است؟ فرق بین نبى و مرسل؛ مرسل اخص از نبى است، نبى به معنى خبر دهنده و خبر داده شده است، رسول و مرسل به معنى فرستاده شده است. در روایتى كه از امام باقر علیه‌السلام مى پرسند فرق بین رسول و نبى كدام است؟ مى فرماید نبى كسى است كه صدا را مى شنود ولى ملك را نمى بیند كه خبر داده شده از غیب است. رسول آن است كه ملك واسط وحى را مى بیند، وحى خدا را مى شنود و به او امر مى شود كه مردم را هدایت كند و رو به خدا دعوت كند، فرستاده شده است، رسول خداست، نبى یعنى خبر داده شده كه اعم است از این كه امر به دعوت داشته باشد یا نداشته باشد (39).

در روایتى دارد كه: ابوذر از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله پرسید عدد نبیین چقدر است؟ فرمود: 124 هزار نفر. گفت: مرسلین ایشان چند نفرند؟ فرمود: 313 نفر. این خبر در كتاب سفینةالبحار نقل شده است. آن عده كه مأمور دعوت خلق بودند، 313 نفرند (40).

آیه بعد (على صرط مستقیم) خبر پس از خبر است، به درستى كه تو از فرستاده شدگان از طرف خدا هستى براى راهنمایى و دعوت خلق، علاوه، تو بر راه راست هستى، هركس هم كه تابع تو شد او هم بر صراط مستقیم است.

## صراط مستقیم در دنیا و آخرت

به مناسبت این آیه، بحثى درباره صراط باید بشود، صراط در قیامت و دنیا موضوعى است كه هرروز چندین مرتبه آن را به زبان جارى مى كنیم: (اهدنا الصرط المستقیم)؛ خدایا ما را به راه راست راهنمایى بفرما.

فرق بین صراط در دنیا كه (اهدنا الصرط المستقیم)؛ درباره آن است و صراط در آخرت واجب است اعتقاد به آن، كدام است؟

اولاً: معنى فارسى صراط، راه است طریق شى ء را صراط گویند، آنگاه رسیدن به هر شى ء را آنچه وسیله به آن است طریق و صراط آن نامند. آن چیزى كه وسیله رسیدن به آن هدف است، یك وقت هدف امر مكانى است، مثلاً مى خواهید به مكه معظمه بروید مى گویند صراط مكه از این راه است، اگر هدف امر معنوى باشد؛ البته طریق آن هم مناسب آن است؛ مثلا كسى كه بیمار است، راه خوب شدنش دكتر رفتن و دوا خوردن است، پرهیز كردن است كه صراط صحت بدن است، یا مثلاً تجارت وسیله اش بازار و مغازه و جنس و خرید و فروش است، مى خواهد طبیب شود، راهش درس خواندن و دانشكده طب دیدن و هكذا مى باشد.

## یكتاپرستى، راه نزدیك شدن به خداوند

اگر هدف اصلى تو قرب به خدا و سعادت باقى، رسیدن به بهشت نجات و درجات باشد، صراطش چیست؟ از چه راهى باید برود كه به بهشت و قرب رب العالمین برسد؟ بدون شك راه دارد، بیراهه كه نمى شود، هر چیزى راه و وسیله دارد.

اى كسى كه هدفت قرب رب العالمین و معارف و درجات وجود آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله است، صراط مستقیم در همین سوره مباركه یس ذكر فرموده است: (أَنِ اعْبُدُونِی هذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِیمٌ (41)). یكتاپرستى صراط مستقیم است، تنها خدا را بپرستد، نه غیر خدا را، هرچه كه باشد به عین مثل كسى كه وسط راه كج برود به مقصد نمى رسد، كسى هم كه گناه كند، قلدرى كند، از صراط بندگى منحرف شده است، پشت به مقصد كرده است، از صراط مستقیم دور شده است. كسى كه ریا كرد، سقوط كرده است، به راه جهنم افتاده است. محال است كسى راه مشرق را بگیرد و به مغرب نزدیك شود، كسى گناه بكند و به حسین علیه‌السلام نزدیك شود، كسى تخم هندوانه بكارد، حنظل برداشت كند، یا حنظل بكارد و هندوانه برداشت كند (42).

در چه صراطى هستى؟ در صراط خودت، نفس و هوا و شیطان هستى؟ یا در راهى كه به حضرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله و بهشت و قرب رب العالمین مى رسى: (أن اعبدونى هذا صرط مستقیم) صدق و اخلاص به در خانه خدا؛ این است صراط مستقیم.

در نماز كه شبانه روز اقلاً ده مرتبه باید بخوانى (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیمَ (43)) خدایا! نكند من مصداق آیه شریفه باشم كه مى فرماید: زیانكارترین افرادند، آنگاه مى پندارند كار نیك انجام مى دهند (44).

كسى كه در جهل مركب است به خیالش به سرعت رو به بهشت مى رود لیكن خبر ندارد كه قهقرا مى رود و سقوط مى كند.

## گناه، سقوط از صراط بندگى است

چه بسا انسان در اثر گناه مستمرى مثل غصب - كه همیشه آه مظلوم پشت سرش هست - دائماً در سقوط است، چاره ندارد جز این كه التماس كند: خدایا! مرا به خط بندگى تو برگردان. این همه قرآن و اخبار مى فرماید توبه، فوراً توبه كنید. درست است بالأخره هركس جز معصوم سقوطى دارد؛ ولى باید فوراً بدون معطلى به خط بندگى برگردد، زبانت یك مرتبه كج شد، فحش گفتى، زود جبران كن، طرف را راضى كن حلالت كند تا خدا تو را عفو كند، استغفرالله ربى و اتوب الیه بگو.

هر گناهى انسان را از صراط حق ساقط مى كند، فرداى قیامت هم همین است، انواع سقوطها از طریق بندگى در دنیا موجب سقوط به آتش در آخرت خواهد بود؛ مانند پروانه اى اطراف چراغ، شعله چراغ را روزنه نجات خیال مى كند (45) انسان هم شهوات را خوراك و پوشاك و شهوت جنسى را وسیله خوشى مى پندارد. چطور این پروانه سقوط مى كند، انسانى هم كه خودش را به شهوات سرگرم كرده است، چنین است (46).

## چه غم دیوار امت را كه باشد چون تو پشتیبان

اما بشارتى در این حدیث نبوى صلى‌الله‌عليه‌وآله است كه مى فرماید: و من آنان را بلند مى كنم و از آتش نجات مى دهم.

لذا تا بتوانید توسلات خود را با رسول مكرم زیاد كنید؛ یاد حضرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله و صلوات بر محمد و آل را مخصوصاً در این ماه مبارك رمضان مداومت كنید، در همین دنیا نیز بر صراط مستقیم شما را بر مى گرداند.

اى كسى كه براى حسین گریه كردى! به بركت امام حسین علیه‌السلام موفق به توبه مى شوى، از تاریكى هاى گناه بیرون مى آیى و به نور توبه مى رسى (47) چه اشخاصى را سراغ دارم به بركت توسل به اهل بیت، سقوطشان جبران شد و موفق به توبه گردیدند.

صورت خارجى این معنى فرداى قیامت است، موقعى كه صراط آن جسرى كه روى جهنم مى گذارند كه به اعتبار افراد فرق مى كند؛ براى بعضى از مو باریكتر و از شمشیر برنده تر است.

## حضرت على علیه‌السلام تقسیم كننده بهشت و دوزخ

روایتى از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله درباره مقام محمود رسیده (مقام محمود كه در زیارت عاشورا مى طلبید (48) گوشه اى از محشر، مجمع انبیا و اولیا و خوبان كه سالار همه محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله است) منبرى از نور هزار پله كه پله اول آن خاتم انبیا محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله و پله دوم اسدالله الغالب على بن ابى طالب علیه‌السلام و سایر پله ها سایر انبیا به حسب مراتبشان پاى منبر هم، جمیع مؤمنین كه در آن محل راه دارند.

در این مقام محمود كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله حمد و ثناى خدا را به طرز بى سابقه اى مى كند، ملكى به بهترین صورت مقابل پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله مى آید و عرض مى كند: من خازن جنتم، مأمورم كلید بهشت را تقدیم شما كنم. سپس ملكى در مهیب ترین صورتها مى آید و عرض مى كند: من مالك دوزخم، كلید دوزخ را مأمورم تقدیم شما كنم. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله هم مى فرماید: یا على علیه‌السلام! كلیدها را بردار، تقسیم بهشت و دوزخ به دست تو است؛ (قسیم الجنة و النار (49)) خود رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرماید: من هم مى آیم اول صراط قرار مى گیرم، هركس برات على علیه‌السلام با اوست با خوشى و سعادت از صراط عبور مى كند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر خواجه شفاعت نكند روز قیامت |  | شاید كه زمشاطه نرنجیم كه زشتیم(50) |

در حدیث صحیح دارد كه همه مى گویند: رب نفسى؛ خدایا به فریادم برس، خودم خودم؛ تنها یك نفر مى گوید: رب امتى؛ پروردگارا به فریاد امتم برس و آن محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله است (51).

خبر در خصائص شیخ است، وقتى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله قضایاى حسین علیه‌السلام را براى زهرا نقل مى فرماید تا آخر كه راجع به قبر حسین علیه‌السلام ذكر مى كند، آن وقت مى فرماید: فرداى قیامت كسانى كه به زیارت قبر حسین رفته اند آنها را شفاعت مى كنم. جمله اى كه به قول شیخ، خیلى امیدوار كننده است، مى فرماید:

خودم جستجو مى كنم او را پیدا مى كنم، دنبالش مى روم نجاتش مى دهم، اگر در گودالى افتاده باشد نجات مى یابد.

آیا نشانه اى دارد؟ آرى بر پیشانى اش به قلم نور نوشته شده است: این است زائر قبر حسین علیه‌السلام.

جلسه سوم: خداوند و عزت مطلق

(تَنزِیلَ الْعَزِیزِ الرَّحِیمِ (52)) تنزیل، منصوب به مدح است (عامل نصب آن از ماده مدح مى باشد) یعنى قرآنى كه نازل شده از طرف خدایى است عزیز و رحیم. دو اسم از اسماى حسنى این جا ذكر شده است؛ عزیز از عزت به معنى غلبه است از غالبیت و قاهریت است؛ خدایى كه بر همه چیره است.

رحیم از رحمت و رأفت است. وجه مناسبش این است كه بدانید خداى شما هیچ نوع احتیاجى به شما و عبادتهاى شما و هدایت شما ندارد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر جمله كائنات كافر گردند |  | بر دامن كبریائى اش ننشیند گردى |

عزیز مطلق، خداست هیچ نیازى در این درگاه نیست، اگر همه مؤمن شوند و مطیع، چیزى به ملك خدا اضافه نمى شود و اگر همه كافر گردند و عاصى، از ملك او چیزى كم نمى گردد، آنچه دعوت فرموده است از جهت رحمت اوست؛ چون به بندگانش لطف دارد، رحیم است، به رحمت و رأفتش براى این كه بشر هلاك نشود، پشت به سعادت خودش نكند، مورد ترحمش قرار داد و قرآن را نازل فرمود وگرنه چنانچه به اسم عزیز مى خواست معامله كند، مقتضى عزتش بى اعتنایى بود لیكن چون رحیم است، مطابق رحمتش بشر را به خود وانگذاشت، توفیقش داد، این قرآن حكیم نازل شده خدایى است كه عزیز است و رحیم نیز هست كه به رحمتش محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله را فرستاد (53).

رحمت عامى فرستاد به نام محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله كه همه را در بربگیرد، حالا عده اى نخواستند از این رحمت بهره ببرند، به خودشان ظلم كردند و خودشان را محروم نمودند.

## پیامبر و ترساندن مردم به وسیله قرآن

(لِتُنذِرَ قَوْماً مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ (54)) لام غایت است؛ یعنى قرآن را خداى عزیز و حكیم نازل كرد؛ براى این كه بترسانى این بشر را، قوم را، اهل مكه و جزیرةالعرب را.

(مآ أنذر) دو وجه دارد: وجه اول: ما نافیه باشد نه موصوله، آنچه آباى آنان ترسانده نشوند اینها بترسند، اشاره به زمان فترت است؛ چون پس از عیسى بن مریم تا زمان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله را فترت گویند كه پیغمبرى مبعوث نشد؛ البته نایبها و اوصیاى مسیح بودند و زمین خالى از حجت نبود؛ اما پیغمبر مرسل كه از طرف خدا پیغام بیاورد و وحى به او برسد، در حدود ششصد سال نبود، تو را فرستادیم تا بترسانى آنچه پدرانشان در زمان فترت ترسانده نشدند.

وجه دوم: ما موصوله باشد و منظور آباى پیش از عیسى باشد تا بترسانى ایشان را آنچه پدرانشان ترسانده شدند، پدران دور و اجداد سابقین ایشان كه پیغمبران سلف، آنان را ترساندند.

## مژده دادن و ترساندن، برنامه پیغمبران

محل كلام جمله: (لتنذر) مى باشد، در قرآن مجید مكرر غایت بعثت انبیا خصوصاً خاتم آنها را ذكر فرموده است، نتیجه نبوت و بعثت پیغمبران: (رسلاً مبشرین و منذرین... (55)) و (... بشیراً و نذیراً... (56))

پیغمبران مژده دهنده و ترساننده بودند از طرف خداوند؛ بشارت دهنده اهل ایمان و تقوا و عمل صالح و هر بشرى كه اطاعت خدا كرد، به سعادت باقى و نعمتهاى الهى.

محمد آمده بشارت دهد به هر مؤمن كه كارهاى شایسته انجام مى دهد، پاداش بزرگى در انتظار اوست (57). بشارت باد تو را كه هنگام مرگ، ملائكه بر تو فرود آمده، مژده ات مى دهند نترس و اندوهناك مباش؛ مژده باد شما را به بهشتى كه وعده داده شدید (58).

ملك الموت از مادر به تو مهربانتر است، بشارت باد تو را اى روزه دار به مغفرت الهى كه خوشى براى تو است.

خوشى موقع افطار، البته لذت روحى است، اگر آدمى با حضور افطار كند، خودش خوشى روحى را حس مى كند. دوم نزد خدا هنگام مرگ (59)

براى خدا حرف شنیدى، از خوردن و آشامیدن خوددارى كردى (كلوا و اشربوا هنیأ بمآ أسلفتم فى الأیام الخالیه) (حاقه: 24) خداى تو سپاسگزار است، كوچكترین عمل تو را نادیده نمى گیرد.

بشارت دیگر براى جوانان عزیز عرض كنم: هركس چشمش به زن اجنبه اى بیفتد اگر تكرار نظر نكرد، سرش را بالا كرد یا پایین انداخت، دو چیز خدا به او مى دهد، فورا (بردالایمان) را مى چشد؛ یعنى خنكى ایمان و لذت روحانى درك مى كند. دوم فرح ساعت مرگ است، حوریه اى در قبر و برزخ با اوست، این همان حوریه آن روز بود كه برایش ذخیره شده است (60) و نذیر و ترساننده است. اى تارك الصلوه! ساعت مرگ، ملك الموت دشمن تو است، بى ایمان مى میرى و با كافر یكى هستى، پانزده بلا براى تو آماده است (61).

اى رباخوار! با شكم پر از آتش وارد محشر مى شوى.

اى خورنده مال یتیم (62)! تو آتش مى خورى حالا نمى فهمى؛ ولى صورت حقیقى آن پس از مرگ برایت واضح مى شود.

اى ظالم! دانه دانه حقوق از تو مطالبه خواهد شد، اگر حسناتى دارى از تو گرفته مى شود و به مظلوم داده مى شود و اگر ندارى از گناهان مظلوم بر مى دارند و به و زر و بال تو افزوده مى شود تا عدل الهى ظاهر گردد (63).

ضمناً نه فقط قوم عرب را مى ترساند، تا قیام قیامت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله ترساننده است براى همه افراد، از بشارتهایش باید سر شوق بیایید و از ترساندنهایش باید بیمناك گردید (64).

معنى پذیرفتن اسلام این است كه بشارتهاى محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله تو را به عمل وا دارد و ترساندنهایش تو را به ترك گناه وادارد وگرنه دروغ مى گوید كه (الاسلام دینى. القرآن كتابى) اسلام دین من و قرآن دستورالعمل من است، پیرو چه هستى؟

این همه كه پیغمبر اسلام بشارت مى دهد سحرخیزى، ربع ساعت، نیم ساعت پیش از سحرى خوردن برخیز و یازده ركعت نماز شب را ترك نكن، استغفار (العفو) گفتن را ترك نكن (65).

## كثرت اسباب ترس و قلت انسان ترسناك

در این جا مى فرماید: (لتنذر). بعضى پشت سر من مى گویند همه اش راجع به مردن مى گوید، همه اش مى ترساند، پاسخ من همان پاسخ شیخ شوشترى است (كه گفته بود) مى گویند شیخ، مردم را خیلى مى ترساند، مى فرمود: بلى شیخ مى ترساند، ولى كدامتان ترسیدید؟ آیا سراغ دارید كسى را كه از ترس شب، خوابش نبرد، از غصه آخرت و عالم برزخ، اشكش ریزان و دلش بریان شده باشد و هر گناهى داشته ترك كند؟

دلها قساوت پیدا كرده، غفلت دلها را گرفته است وگرنه دل اگر بشنود تكان مى خورد؛ ولى غالباً براى وقت گذرانى پاى منبر مى نشینند یا براى ثواب؛ اما (اگر) راستى كسى بخواهد موعظه شود، راه نجات پیدا كند، كم است.

## به لرزه افتادن عتبه قرآن

روایتى بخوانم؛ مشركین مكه از دست رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله به تنگ آمدند، دور یكى از بزرگانشان را به نام عتبه - كه در فصاحت هم استاد بود - گرفتند، او را فرستادند نزد پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله تا راهى براى مبارزه و خاموش كردن پیغمبر پیدا كند.

عتبه گفت، خودم تنها مى روم ببینم چه باید كنم. نزد پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله آمد و گفت: از این اشعارت براى من بخوان.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمودند: من اهل شعر نیستم! .

گفت: سخنت را بخوان

فرمود: كلام من نیست، كلام رب العالمین است.

گفت: بسیار خوب! همین را براى من بخوان.

خواننده اى كه پیغمبر باشد، عتبه با آن غلظتش گوش داد، پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله هم سوره حم دخان را برایش خواند. چند آیه تا رسید به این آیه: (فان أعرضوا فقل أنذرتكم صعقة مثل صعقة عاد و ثمود) (66)؛ یعنى: اگر روى گرداندند، پس بگو شما را مى ترسانم به صاعقه اى چون صاعقه عاد و ثمود.

عتبه با آن قلدرى، تكان خورد، دستش را نزدیك دهان پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله آورد و گفت: تو را به حق رحم، كافى است

چنین كافر غلیظى را قرآن تكان مى دهد، خبر موحش مى دهد. پس از آن كه به سوى مشركین برگشت، ابوجهل و دیگران را به او شماتت كردند، آیا به محمد گرویدى؟ گفت: نه، لیكن كلامش شعر نیست، خطابه و كلام بشر نیست، مرا آتش زد.

خواستم انذار را برسانم، محمد انذار كرد تا از قرآن چه كسى بترسد (67)، چقدر آیات منذره آورده است. آیاتى كه درباره عذابهاى دوزخ آورده است (68). همچنین آیاتى كه درباره مأمورین غلیظ و شدید دوزخ ذكر فرموده است (69).

لیكن واعجبا كه دلها سخت شده است! قرآن هم كه مى خواند نه به عنوان تأثر مى خواند. قرآن را با تدبر و فكر بخوان نه قرائت تنها؛ البته آن هم خوب است ولى كم نفع است. ولى به حال كسانى كه آخرت پیش آنها حكایت باشد. به فرمایش مولا على صلى‌الله‌عليه‌وآله (70) مثل این كه كسى از ما كه مى میرد جنازه اش را به گور مى سپاریم و بر مى گردیم بر سر میراثش (دعوا مى كنیم و) مثل این كه خبرى نبوده، به این فكر نمى افتى كه پنجاه موقف دارى و هر موقفى هزار سال است (71).

## میزان براى مسلمانان

كسى مى گوید براى كفار است این عذابها راجع به ما نیست اما در بحار است كه زین العابدین علیه‌السلام مى فرماید: میزان و معطلى حساب، مال مسلمانها است كه هم كار نیك مى كنند و هم بد وگرنه كافر كه حساب ندارد، حسنه اى ندارد تا گناه و ثوابش را با هم بسنجند (72).

در تفسیر نیشابورى نقل نموده است قضیه آن بچه مكتبى كه سالم به مكتب رفت ولى وقتى برگشت، تب كرده و بالأخره در بستر افتاد. پدرش پرسید چه شده؟ گفت امروز استاد این آیه را یادمان داد: (فَكَیفَ تَتَّقُونَ إِن كَفَرْتُمْ یوْماً یجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِیباً (73))؛ بترسید از آن روزى كه بچه را پیر مى كند، هولش چنین است، من از ترس چنین روزى ناراحتم. بالأخره بچه مى میرد. پدرش بر سر قبرش ناله ها داشت؛ مى گفت: فرزند عزیزم! تو با فطرت پاك و دل لطیف این طور قرآن متأثرت كرد، پدر دل سیاهت باید از ترس بمیرد.

مرویست چهل سال حالت حیرت است، پیش از موقف حساب (74).

لب قبر چه بر سر ما مى آید. حالت بهت است. آرى آبرو دوستها كه رو دربایستى دارید، براى فرداى قیامت خود كارى كرده اید؟ نزد پیغمبر و على و فاطمه علیهم‌السلام رو دربایستى ندارید؟

جلسه چهارم: شناساندن راهها و ملكوت به پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله

(تَنزِیلَ الْعَزِیزِ الرَّحِیمِ \* لِتُنذِرَ قَوْماً مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ \* لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَى أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لاَ یؤْمِنُونَ \* إِنَّا جَعَلْنَا فِی أَعْنَاقِهِمْ أَغْلاَلاً فَهِىَ إِلَى الأَذْقَانِ فَهُم مُّقْمَحُونَ \* وَجَعَلْنَا مِن بَینِ إِیدِیهِمْ سَدّاً وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدّاً فَأَغْشَینَاهُمْ فَهُمْ لاَ یبْصِرُونَ)

این قرآن حكیم، كلام رب العالمین، نازل كرده خداى عزیزى است كه هیچ نیازى به روى آوردن بندگانش ندارد؛ ولى مهربان است. راه راست را نشان بشر داد تا از سقوط در صراط بترسند، آنگاه در این قرآن آنها را ترساندند تا مبادا سقوط كنى: (لتنذر قوماً) تا به سبب این قرآن، بترسانى قومى را كه پدرانشان ترسانده نشدند و بى خبر ماندند.

گفتم اشاره به زمان فترت است چون پیش از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله چند صد سال پیغمبر مرسلى كه ایشان را بترساند نبود: (فهم غفلون)؛ پس ایشان بى خبران بودند؛ ولى خدا در این زمان منت بر بشر گذاشت و نور خودش محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله را فرستاد. خدا تمام راهها را نشان محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله داد، دنیا و آخرت، ملك و ملكوت، بهشت و جهنم را تا بترساند این خلق را. در لیلة المعراج ملكوت اشیاء را نشانش دادند تا به خلق برساند، انذارها كند.

## جهنمى بودن مشركین مكه

(لقد حق القول على أكثرهم فهم لا یؤمنون).

حق یعنى ثبت، تحققت، مسلم شد. مراد به قول چیست، در ابتداى خلقت خطاب به شیطان فرمود: (لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنكَ وَمِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِینَ (75))؛ به عزت و جلالم سوگند كه دوزخ را از تو و پیروانت پر كنم، این قول خدا بر بیشتر آنان (اهل مكه) مسلم شد كه جهنمى شوند.

این آیه از خبرهاى غیبى قرآن است كه این مشركین تا آخر عمر مؤمن نخواهند شد و به محمد نخواهند گروید: (فهم لا یؤمنون)؛ ایشان ایمان آور نیستند، چرا؟ در آیات بعد روشن مى شود.

## غلها بر گردن و سد از پس و پیش

(انا جعلنا فى أعنقهم أغللا فهى الى الأذقان فهم مقمحون).

ما قرار دادیم بر گردنهاى ایشان غلها را تا چانه هایشان (از سینه تا چانه با غل محكم بسته شده) پس ایشان سر در هوایند، كسى كه گردنش را با غل پیچیده اند تا چانه، چیزى را مشاهده نمى كند، سرش در هوا رو به بالاست.

(و جعلنا من بین أیدیهم سداً و من خلفهم سداً فأغشینهم فهم لا یبصرون)

به این هم اكتفا نمى كنیم بلكه قرار مى دهیم جلوشان حاجب و سد، پشت سرشان نیز حاجب و سد و روى چشمشان نیز پرده انداختیم پس ایشان نمى بینند.

## توجیه سه گانه در آیه

هرچه ما ترساندیم، نترسیدند، این چنین جزا به آنان دادیم.

این ظاهر دو آیه شریفه است. دقت زیادى در این آیات لازم است. بسیارى از مفسرین سه وجه ذكر كرده اند؛ یكى این كه در آیه (جعلنا فى أعنقهم - و جعلنا من بین أیدیهم) راجع به آخرت است، در قیامت چنین مى شود.

وجه دیگر این كه: گویند بر سبیل تمثیل است؛ مثال زده است نه این كه چیزى در خارج است بلكه جورى به سرشان آمده مثل كسى كه تا چانه اش به زنجیر بسته شده است و سرش در هواست، هیچ نمى فهمد.

لیكن وجه سوم - كه بهتر است - این است كه حقیقتى است از حقایق فعلى. همین الآن با همین بدن فعلى، ملكوتش اگر ظاهر شود، غلهایى دور ذاتش پیچیده شده كه نمى فهمد، جلوش را حجاب بزرگى گرفته؛ پشت سرش نیز پرده ضخیمى گرفته است. این معنى را به بیان دیگر تشریح كرده اند اغلال چیست؟ اگر اغلال فهمیده شود، هركس مى تواند به نسبت، تطبیق به خودش نماید.

## كور و كر شدن انسان توسط آمال و شهوات

غل. آهنى داریم براى گردن گوشتى. دیگر جلو پایت را نمى بینى، این ظاهر است؛ اما این آیه شریفه راجع به حقیقت و روح و روان تو است و او به این اغلال، غلهایى است كه سر ادراكت را بالا كرده هیچ جا را نمى بینى. غلهایى است در عالم معنى كه سر قلب و روح تو چنین مى آورد، مقمح مى كند؛ یعنى سر در هوا مى سازد. بدون پرده بگویم این غلها آمال و آرزوهاست، حب شهوات و حب دنیا، مال، ریاست، طمع. در هرجا پیدا شد، كور و كر مى سازد.

هركس آمال و آرزوها، حرص و طمع، ذاتش را كور و كر كرد، جلوش را نمى بیند، جلوش خانه گور است؛ همه چیز را مى بیند جز گورش را (من بین أیدیهم) هركس رجوع به خودش كند و انصاف دهد مى بیند مرتبه اى از این وضع در او نیز هست، در فكر همه چیز هست جز مرگ، از همه چیز مى ترسد جز از بى ایمان مردن.

(و من خلفهم) پشت سرش را هم نمى بیند، گناهان گذشته اش را فراموش نموده است.

درست است خدا نسبت به خودش مى دهد و مى فرماید ما كردیم (جعلنا) ما قرار دادیم؛ ولى خودت خواستى. خدا هم همان را به تو مى دهد، خودت آخرت را به دنیا مصالحه كردى.

## جارى شدن آب براى فرعون

روایت در حیات القلوب مجلسى است درباره فرعون كه: به او گفتند: مدتى است از وقتى دعوى خدایى كردى، رود نیل خشك شده است، تو كه مى گویى خدا هستم، آن را جارى ساز. گفت بسیار خوب آن را جارى مى سازم.

با لشكرش از شهر بیرون آمد، در صحرا به لشكریان گفت در این جا بمانید تا من خودم بروم آب را برایتان جارى سازم. به سرعت رفت تا جایى كه از نظرها كاملاً پنهان باشد، هیچ كس نبود، از اسب پیاده شد، تاجش را انداخت، خودش را روى خاكها انداخت و گفت: اى خداى عالمیان! من خودم مى دانم كه دروغ مى گویم؛ ولى من آخرت نمى خواهم، سلطنت دنیا را طالبم، مرا رسوا نكن؛ خدایا! مى دانم كارها به دست تو است؛ حاجت من به درگاهت آن است كه این آب جارى شود، آب جارى گردید.

تعجب ندارد. هركس هرچه بخواهد به او مى دهند، خودش مى گوید من آخرت نمى خواهم، دنیا را مى خواهم؛ چنان كه شیطان هم آخرت نخواست، ماندن در دنیا تا روز قیامت را خواست.

## هیچ كس محروم از این درگاه نیست

ضمناً كسى نگوید جارى شدن آب سبب گمراه شدن مردمان مى شود، چنین نیست. هركس شعور داشته باشد مى فهمد كه كار بشر نیست، خداى تعالى از بس مهربان است، دشمن را نیز محروم نمى فرماید؛ هیچ كس محروم از این درگاه نیست. بگو آى خدایى كه فرعون با آن شقاوت را كه ادعاى خدایى مى كرد با ذلت به درگاهت آمد، او را محروم نكردى، ما امروز میهمان تو هستیم. به حسب ظاهر روزه دار؛ در مسجد، خانه تو، چه شود غلها را از اطراف دلهاى ما باز كنى: (وقعدت بى اغلالى) غلها مرا زمین گیر كرده نمى گذارد به فكر آخرتم بیفتم؛ شهوات، آرزوها نمى گذارد، مگر تو لطفى بفرمایى.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دوستان را كجا كنى محروم |  | تو كه با دشمنان نظر دارى (76) |

جلسه پنجم: غلهایى بر گردن انسان

(وَسَوَاءٌ عَلَیهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لاَ یؤْمِنُونَ إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِی الرَّحْمنَ بِالْغَیبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِیمٍ (77))

روز گذشته به این جا رسیدیم كه بشر به اجبار و بدون اختیار به بهشت یا جهنم برده نمى شود، هرچه هست به اختیار خودش هست. این كه مى فرماید:

(إِنَّا جَعَلْنَا فِی أَعْنَاقِهِمْ أَغْلاَلاً فَهِىَ إِلَى الأَذْقَانِ فَهُم مُّقْمَحُونَ \* وَجَعَلْنَا مِن بَینِ إِیدِیهِمْ سَدّاً وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدّاً... (78))

همان غلهایى كه خودت درست كردى، خداوند به دور گردنت مى پیچد كه از ادراك مى افتى. نگو خدا این جور به سرم آورد بلكه خودت خواستى؛ زیرا شهوات و حب دنیا خواستى؛ لذا كور و كر مى شوى. سدى جلو و پشت سرت قرار مى گیرد، آخر كارت را نمى بینى، از بس آرزو زیاد شده است. كار به جایى مى رسد كه پیرى خودش را هم نمى بیند، پیرى هم آمال و آرزو جورى بر سرش مى آورد كه مرگ را نمى بیند، از آن طرف گناهان گذشته را نمى بیند.

آرزوها براى سالیان دیگر با این كه فردا معلوم نیست زنده باشد، آیا این آرزوها غلهایى بر ادراك مى شود یا این قدر سرگرم مى شود تا اصل سرمایه عمر از كف برود، فناى دنیا و بقاى آخرت، با این ظهورش را نمى بیند. كسى كه رو به سقوط رفت به جایى مى رسد كه مى فرماید:

(وسوآء علیهم ءأنذرتهم أم لم تنذرهم لا یؤمنون)

چه او را بترسانى یا نترسانى برایش فرق نمى كند، ذره اى بر دلش اثر نمى كند، به مرگ حقیقى رسیده، تأثر دیگر ندارد.

پا كه بى حس مى شود مى خواهند ببینند آیا حركتى پیدا مى كند، تكانى مى خورد یا نه؟ سوزنى به او مى زنند، اگر متأثر نشد، معلوم مى شود از كار افتاده است، این دل چیست؟ هرچه بترسانى نمى ترسد (79).

فطرت آدمیت خراب شده جز ماده و مادیات ادراكى ندارد، بلى مى ترسد از این كه پولش كم شود، آبرویش از بین برود، مقامش را از او بگیرند؛ اما به او بگو این گناهى كه كردى در موقف حساب معطل خواهى شد، باكى ندارد.

در جلد دهم بحارالأنوار دارد: وقتى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله این آیه را بر مسلمانان خواند: (وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعین لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِّكُلِّ بَابٍ مِّنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ (80)).

یعنى: به درستى كه دوزخ وعده گاه همه آنان است، داراى هفت در است... ، در حالات على علیه‌السلام دارد (مثل گنجشك كه در زمستان به او آب بریزند چگونه مى لرزد) على علیه‌السلام از شنیدن این آیات بر خود مى لرزید (81).

اگر حیات باشد، آثارش آشكار مى گردد؛ دل زنده نشانه دارد، در انذارها و بشارتها آثار زندگى دل، نمایان است؛ اگر مرده است همه قرآن را بر او بخوانى، اثرى ندارد؛ ولى اگر مختصر حیاتى داشته باشد، بالأخره تأثرى پیدا مى كند: (لتنذر من كان حیا... (82)) قرآن براى ترساندن كسانى است كه زنده باشند؛ چون اگر حیاتى داشته باشد، قرآن در او اثر مى گذارد.

(انما تنذر من اتبع الذكر وخشى الرحمن بالغیب...).

تنها كسانى را مى ترسانى كه ذكر را پیروى كند و از خدا در پنهانى بترسد.

تا حیات، قلب نداشته باشد محال است قرآن اثر مثبتى در او بگذارد (83) ولى تا حیات دارد، امید است اندرزها اثر كند. فطرتش از بین نرفته باشد، مطابق فطرتش به قرآن مایل است.

بیشتر اهل مكه كه مرده دلانند، ایمان نخواهند آورد. آنها از اسم آخرت هم گریزانند؛ اما آنكه فطرتش باقى است (وخشى الرحمن) است.

## نشانه پایین ترین مرتبه ایمان

گاهى انسان در فكر مى رود آیا ایمان دارم یا نه؟ اگر مرگم رسید، مؤمنم یا نه؟ روایت حضرت صادق علیه‌السلام محك است براى نخستین درجه ایمان، مى فرماید: هركس گناهش او را ناراحت كرد و كار نیكش او را شادمان ساخت، او مؤمن است.

(من سرته حسنته وسائته سیئته فهو مؤمن (84)).

معلوم مى شود كه او باور دارد ثواب و عقاب را، مخصوصاً در موارد ذكر (یعنى وقتى كه او را یادآورى كردند) معلوم مى شود حیات دل باقى است.

مثالهایى براى سرگرمى بشر با وجود خطراتى كه براى اوست زده اند. بهترین مثال همان است كه شیخ صدوق علیه الرحه از حكما نقل فرموده است آن را ذكر مى كنم و همه ما بر خودمان تطبیق كنیم.

## پندى آموزنده

شخصى در بیابان مى رفت در چاه افتاد، چوبى وسط چاه بود، آن را گرفت تا نیفتد، دید قعر چاه اژده هایى دهان باز كرده است، یك طرف، موش سفید و یك طرف دیگرش موش سیاه، از دو طرف چوب را مى جوند و آن را باریك مى كنند. راستى كه چه هولى دارد لیكن چشمش به گوشه چاه افتاده مى بیند مقدارى عسل در خاكها ریخته شده، زنبورها هم آمد و شد دارند.

اژدها و موشها را فراموش كرده با نیش زنبورها و خاك آلوده بودن عسل مى سازد و مشغول خوردن مى شود، خیلى هم خوشوقت است كه اقبالش یارى كرده به چنین نعمتى رسیده است.

چاه، عالم طبیعت و دنیاست، اژدها، همان مرگ است و چوبى كه وسط چاه به دست گرفته، عمر است و شب و روز، همان دو موش سیاه و سفید است كه عمر را كم مى كند تا بیفتد در دهان مرگ. ظرف عسل، شهوات دنیاست كه هر نوشش با هزار نیش و ناراحتى همراه است.

نوش مطلق خوشى محض در این زندگى دنیا نیست، نه در خوردنیها و پوشیدنى ها؛ نه بهره بردارى جنسى.

خوشى مطلق در عالم دیگر است، نوشى كه دیگر نیش ندارد به شرطى كه با نور تقوا و ولایت از این جا بروى.

جلسه ششم: حجاب و برزخ بودن دنیا و شهود بودن آخرت

(إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِی الرَّحْمنَ بِالْغَیبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِیمٍ \* إِنَّا نَحْنُ نُحْی الْمَوْتَى وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَی ءٍ أَحْصَینَاهُ فِی إِمَامٍ مُبِینٍ (85)).

(... سوآء علیهم ءأنذرتهم... (86)). بیشتر اهل مكه روح آدمیت شان مرده است: (انك لا تسمع الموتى... (87)) به مرده نمى شود شنوانید، هرچه از خدا و آخرت بگویى یا نگویى براى آنها فرق نمى كند، ایشان ایمان نمى آورند. در تمام دوره ها همین است. در هر شهرى عده كثیرى هستند كه اگر آنها را از عذاب بترسانى، در هر حال گناه را ترك نمى كنند، پس چه كسى مى ترسد؟

(انما تنذر من اتبع الذكر...). كسى مى ترسد كه پیروى از ذكر بكند، آیه قرآنى كه برایش بخوانند، اثرى در او مى نماید، تا گفتند خدا، مى ترسد (بالغیب) بعضى گفته اند یعنى نهان؛ جایى كه جز خدا كسى نیست از خدا مى ترسد؛ ولى بیشتر مفسرین گفته اند: به معنى حجاب است تا هنوز مرگ انسان نرسیده است، در نهان، در حجاب و در غیبت است، از خدا و ملائكه و برزخ و ملكوت در پرده است. وقتى مرگ آمد شهود است، ترسیدن آشكار مى شود. حالا مهم است كه نمى بیند ولى وقتى مرد و چشمش افتاد به ملكوت و غیره، دیگر ترسیدن ارزش ندارد.

## ترس حضرت یوسف علیه‌السلام از خداوند در پنهانى

درباره جناب یوسف در هنگامى كه زلیخا او را در اتاق در بسته گرفت، مقنعه اش را بر روى بت انداخت، گفت: زشت است جلو بت، كار خلاف كنم. یوسف فرمود: چگونه تو از یك بت كه شعورى ندارد ملاحظه مى كنى؛ ولى من از خداى علیم و خبیر ملاحظه ننمایم؟

آى كسى كه مال مردم نزد تو هست؛ طرف، سند ندارد ولى خدا كه مى داند نمى تواند از تو بگیرد؛ ولى خدا كه مى تواند كسى كه ترس در دلش باشد حیات دارد؛ ترساندن به كار او مى خورد، هركس چنین شد یعنى كسانى كه نمازگزار و روزه گیر هستند، روزه عمل خالص براى خداست: (... فبشره بمغفرة و أجر كریم).

پس او را به آمرزش و پاداش بزرگ مژده بده.

تنوین مغفرت؛ تنوین تنكیر براى تفخیم است؛ یعنى (مغفرة عظیمة لا توصف - و اجر كریم عظیم لا یوصف) آمرزش بزرگى همراه با پاداش و گران قیمت، یقیناً خداوند تلافیها خواهد كرد (88).

شما رو به درگاه او آوردید، او هم شما را رها نخواهد كرد، مخصوصاً نسبت به جوانان عزیز در اوایل سن.

## نوشیدن از كوثر هنگام مرگ

اجر كریم، ساعت مرگ از حوض كوثر به او مى چشانند (89). اى كسانى كه یك ماه روزه گرفتید، میل به خوراك و آب داشتید، براى خدا خوددارى كردید، حالا بچشید (90)، از دست شاه هدایت، ماه هدایت اسدالله الغالب على بن ابى طالب علیه‌السلام. بعضى از اهل ایمان هستند كه هنوز نفسشان قطع نشده به آنها مى چشانند. روایت از امام باقر علیه‌السلام است. حضرت قسم یاد مى فرماید مطابق روایتى كه در معانى الأخبار است، تا از حوض كوثر نچشد نمى میرد.

ساعت احتضار كه راستى سخت است، چه لذتى دارد، وقتى از دست ساقى كوثر جامى بنوشد، با چه لذتى جان مى دهد.

محتضرى سراغ دارم كه بوى مشك عجیبى هنگام مرگش به مشام حاضرین رسید. مؤمن دیگر خودش مى گفت: بیرون بروید تا حضرت در آید.

آیا آن كس كه مال یتیم زیر دستش بود، فقط از ترس خدا یك درهم بر نداشت همه را داد، با آن كس كه بدون پروا مال یتیم را خورد، هر دو یكسان باشند (91). در دعاى كمیل است: (ما ذلك الظن بك). (... سآء ما یحكمون (92))

## معاد، مژده اى براى نیكان و تهدیدى براى بدان

یكى از برهانهاى معاد همین است، یقیناً عالم جزا باید باشد وگرنه خداى حكیم على الاطلاق از حكمت افتاده است. شخصى كه منكر عالم جزاست منكر پروردگار شده است. تمام این جهان عظیم نتیجه اش ظهور فضل عظیم پروردگار در قیامت است؛ حیات فعلى مقدمه و بذرافشانى است براى پس از مرگ.

(انا نحن نحى الموتى). اى مسلمانان! بشارت باد شما را كه ما مردگان را زنده مى كنیم، اى بى ایمانها! تهدید هم براى شماست، تا شخص، مرد لباسش عوض مى شود، حیات تازه ترى نصیبش مى شود، بدن مادى و دردسر، رها مى شود، بدن لطیف كه دیگر نقصان ماده را ندارد، پیدا مى شود، خواب از عجز است، نتیجه بدن مادى است. دردهاى مختلف مال بدن مادى است، بدن برزخى دیگر دوا و دكتر نمى خواهد.

پیرزنى پیش رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله آمد ضمن حرفهایش عرض كرد: دعا بفرمایید بهشت بروم، حضرت خواستند مزاح بفرمایند، فرمودند: پیره زن در بهشت نیست؛ پیره زن بیچاره گریه كرد، حضرت فرمود: جوان مى شود و به بهشت مى رود (93).

(انا نحن نحى الموتى).

ما مردگان را زنده مى كنیم.

پس از مرگ بلافاصله روح به بدن مثالى تملق مى گیرد؛ بدنى كه كاملاً شبیه این بدن است، بدن مادى مشت پركن رفت؛ بدن سایه ندار لطیف، جایش آمد.

(ونكتب ما قدموا)

و ما مى نویسیم آنچه جلو فرستادید.

عمل تو مورد اعتناى رب العالمین است؛ هر كارى كه براى خدا كردى، بزرگ است، ما آن را ثبت مى كنیم، نه تنها در نامه عمل بلكه در لوح محفوظ نیز ثبت مى نماییم، هرچه پیش فرستادید از اعمال خیر؛ چنان كه هر شرى را نیز ثبت مى نمایند، چه خیر و چه شر.

## لزوم باقى نهادن اولاد صالح و خیرات ماندگار

(و ءاثرهم). بیشتر مفسرین فرموده اند (ما قدموا)؛ یعنى آنچه پیش از مرگ فرستادى. (ءاثر)؛ یعنى چیزهایى كه پس از مرگ به تو مى رسد. چندین روایت است كه مى گوید بشر پس از مرگ اعمالش منقطع مى گردد مگر چند چیز، اول: اولاد. اگر توانستى اولاد صالحى تربیت كنى، با یقین تحویل اجتماع دهى، هر كار خیرى كه او مى كند، آثارش نیز براى پدر و مادرش هست.

دوم: خیر ثابت؛ مثلا كتاب دینى منتشر كرده، پس از او از آن استفاده مى نمایند، اوقاف از خیرات باقى است كه پس از مرگ، مقدارى از مالش را حبس در راه خدا نماید، اگر داشته باشد اجحاف به وراث نباشد (94).

## وقف درآمد معدن نمك براى عزاى امام حسین علیه‌السلام

مرحوم حاج شیخ عبدالحسین تهرانى، استاد حاجى نورى، روى منبر فرمود: در شب گذشته خواب دیدم یكى از اعیان دولت ناصر الدین شاه را - كه دستگاه مفصلى داشت - در روح و ریحان بود. به او گفتم من تو را مى شناختم وقتى در تهران بودم مى دیدم وضع تو مناسب با این مقام نبود. گفت: آرى؛ ولى این دستگاه بعد از مردن نصیب من شده است. معدن نمكى كه در طالقان داشتم در حال حیاتم وصیت كردم درآمدش را به نجف اشرف بفرستند عزاى حسین را بر پا كنند.

شیخ روى منبر این فرمایش را كه داد، مرحوم حاج شیخ نظر على طالقانى از پاى منبر مى گوید من اهل طالقان هستم و این رؤیا صادقانه است. چنین معدن نمكى موجود و شخص مزبور وصیتش همین طور بوده است (95).

مروى است كه در آخر الزمان اموات از احیا بى بهره مى مانند، مى بینید موقوفه ها را چه مى كنند، لاشخورها چه تصرفات غاصبانه مى كنند. به مردگان ظلم مى كنند (96)، این بدبخت به امید این كه به بركت عزاى حسین و اطعام به نام حسین، بهره اى ببرد، وقف مى كند، یا ثلث معین مى كند چرا به او ظلم مى كنید؟

از آثار و خیرات باقیات، چشمه آب و درخت است تا باقى است. صاحبش بهره مى برد:

(... والبقیت الصلحت خیر عند ربك... (97)).

## ساعات عمر انسان پس از مرگ

از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله بشارتهایى رسیده است، مى فرماید پس از مرگ به عدد ساعات عمرت ساعتى است كه خزینه باز مى شود، این قدر فرح به تو مى رسد كه اگر به تمام دوزخیان پخش شود، شادمان مى شوند، آن ساعتى است كه به یاد خدا گذرانده اى، ساعتى هم پیش مى آید كه این قدر غم و اندوه به تو دست مى دهد كه اگر به تمام بهشتیان پخش شود، همه اندوهناك مى گردند و آن ساعتى است كه به گناه گذرانده باشد.

ساعتى هم پیش مى آید كه نه این است و نه آن و آن ساعتى است كه به مباح گذرانده است؛ البته آن هم اسباب اندوه است؛ زیرا مى فهمد كه مى توانست این قسمت عمرش را نیز در راه خدا بگذراند (ولى نگذراند).

جلسه هفتم: مجادله و بهانه جویى با پیغمبران

(وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلاً أَصْحَابَ الْقَرْیةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ \* إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَیهِمُ اثْنَینِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَیكُم مُّرْسَلُونَ \* قَالُوا مَا أَنتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا وَمَا أَنزَلَ الرَّحْمنُ مِن شَی ءٍ إِنْ أَنتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ (98))

آیات مباركه داستان انطاكیه و آمدن سه نفر رسل الهى با واسطه یا بلا واسطه است. گفتیم مشهور این است كه عیسى بن مریم دو نفر را فرستاد و آنها را زدند و زندانى كردند و سومى را فرستاد به نام شمعون آنان را از زندان بیرون آورد، آنگاه با هم در مجامع كوچه و بازار، خلق را دعوت مى كردند به توحید، (لا اله الا الله)، نفى بت و بتخانه، دعوت به خدا و ترس از آخرت.

بنابر آنچه بعضى ذكر كرده اند تا چهل نفر ایمان آوردند، لیكن بقیه شروع به مجادله و مخاصمه نمودند و سپس به جنگ كشید. نخستین مجادله شان این بود كه گفتند:

(مآ انتم الا بشر مثلنا)

نیستید شما مگر بشرى مانند ما.

هیچ تفاوتى با هم نداریم. به چه امتیازى خدا به شما وحى فرستاده باشد: (و ما أنزل الرحمن من شى ء) رحمان چیزى بر شما نازل نكرده است. این قول طایفه اى از وثنیه است كه گویند تمام بشر یكنواخت هستند، امتیازى براى فردى بر فرد دیگر نیست، اگر دعوت انبیاء راست باشد، باید خدا ملكى بفرستد كه در قرآن مجید، ذكر و جوابش را نیز فرموده است.

در سوره انعام مى فرماید: آن طورى كه سزاوار است نشناختند خدا را كه گفتند خدا بر بشرى وحى نفرستاده است (99). لازمه این حرف این است كه خدا بشر را مهمل گذاشت و آنها را از حیات پس از مرگ آگاه نفرمود، آیا چنین تهمتى به پروردگار عالم سزاوار است؟ اگر خدا بشر را مهمل بگذارد، ظلم به بشر است، فرداى قیامت همه مردمان مى گویند: خدایا! چرا بر ما پیغمبرى نفرستادى تا آنان را پیروى نماییم (100)؟ . حجت هم بر آنها تمام نیست.

## سخنى جالب از بوعلى سینا پیرامون نیاز بشر به پیامبر

تعبیر خوبى در باب احتیاج به پیغمبر، شیخ الرئیس بوعلى سینا دارد؛ مى گوید: نیاز به پیغمبر بیشتر از قوسى كردن ابروست، یك نفر پیدا كنید كه ابرویش قوسى نباشد. قوسى بودن ابروها علاوه بر زیبایى، ناودانى براى عرق پیشانى است تا چشم صدمه نبیند. دیگر آن كه محیط به چشم باشد، قابض نور باشد. مى گوید: خداوندى كه چنین نیازى را مهمل نگذاشته است، آیا از ارسال پیغمبران كوتاهى مى فرماید؟ .

اما اگر بگویند - چنان كه گفته اند - ملك باید به عنوان پیغمبر بیاید و چون از جنس بشر نیست از او پیروى مى كنند و حجت هم بر مردمان تمام است. در پاسخ، قرآن مى فرماید (101) پیغمبر باید از جنس بشر باشد تا پهلوى او بنشینند، با او مخاطبه كنند. اگر از نوع دیگر باشد، با نوع بشر مناسبت ندارد؛ لذا مى فرماید اگر ما مى خواستیم ملكى را پیغمبر كنیم، ناچار او را به صورت بشر مى كردیم و مى پوشاندیم بر او آنچه را كه ابناى بشر مى پوشیدند.

جاى دیگر مى فرماید: اگر ملك را به همان وصف ملكى نشان بشر دهیم و بر آنان پیغمبر گردانیم، همه مى میرند (102). غلبه عالم غیب بر عالم ملك است، او از عالم دیگرى است. ملكى كه مال عالم مجردات است چطور مى شود براى تو فرستاده شود. اگر با آن وصف تجرد بیاید در دنیا، دیگر دنیا نیست. دیگر آن كه اگر ملك آمد، دیگر شهود است و حال آن كه باید ایمان به غیب بیاورید.

البته باید خداى تعالى هم براى این كه این بشر نگوید پیغمبر هم مثل من است، امتیازى به او بدهد. علم و قدرت (یوحى الى) همان معجزه باید داشته باشد؛ چنانچه این دو سه نفر، مرده زنده كردند.

برگردیم؛ این سه نفر گفتند:

(قَالُوا رَبُّنَا یعْلَمُ إِنَّا إِلَیكُمْ لَمُرْسَلُونَ (103)).

خدا مى داند، شاهد ماست كه ما بر شما فرستاده شدگانیم (تكذیب و تصدیق شما اثرى در واقع مطلب یعنى پیغمبرى ما ندارد).

(وَمَا عَلَینَا إِلَّا الْبَلاَغُ الْمُبِینُ (104)).

نیست بر ما جز رساندن آشكار.

آنچه به عهده ماست این است كه دعوت خدا را به گوش شما آشكارا برسانیم، مى خواهید قبول كنید یا نكنید: (... لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَیهَا مَا اكْتَسَبَتْ... (105)) بدون هیچ شك و ریبى، توحید و معاد را به شما رساندیم.

اهالى برگشتند و كلمه لغوى گفتند:

(قالوا انا تطیرنا بكم)

ما به شما فال بد مى زنیم، شما اسباب زحمت براى ما هستید.

(... لَئِن لَّمْ تَنتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَلَیمَسَّنَّكُم مِنَّا عَذَابٌ أَلِیمٌ (106)).

اگر ترك نكردید شما را سنگسار مى كنیم و عذاب سختى به شما مى دهیم. از ما به شما شكنجه سختى خواهد رسید.

## بیهوشى دباغ در بازار عطر فروشان!

در تفسیر روح البیان ضمن این آیه شریفه، داستانى به شعر نقل نموده است كه بى مناسبت نیست.

گوید: روزى دباغى با كناسى - كه هر دو با كثافت و بوى گند مأنوس و آشنا هستند - در بازار آمد. گذارش به بازار عطر فروشان افتاد. بوى عطر به این بیچاره دباغ رسید، صیحه اى زد و افتاد. بیچاره عطارها گلاب و عطر به او مى زدند، بدبخت حالش بدتر مى شد. همین طور كه اطرافش را گرفته بودند، ناگاه همكارش سر مى رسد و مى بیند رفیقش افتاده است، فوراً فهمید چه قضیه اى است. رفت مقدارى نجاست برداشت و زیر بینى او گرفت، به هوش و سر حال آمد، دورش را گرفتند اى طبیب حاذق! این چه دواى عجیبى بود كه او را به هوش آوردى؟

گفت: نه من افلاطون هستم نه ارسطو، چیزى كه هست ما سر و كارمان با كثافت و نجاست است، ما را چه كار به بوى عطر و گلاب (107).

این داستان در مقام تطبیق، نشانه آدمیت و بهشتى بودن و انس به عالم اعلى است. اى بهشتى! اگر چنانچه كارت به جایى برسد اسم مرگ كه مى آید اسم وطنت آمده باشد. در سفرى طولانى اگر چنانچه دیدید یك نفر از وطن آمده، چطور اطراف او را مى گیرید، بگو ببینم از وطن چه خبر دارى؟ تمام انسش این است كه از وطن بپرسد.

اى كسى كه وطنت یعنى ایستگاهت آرامگاه ابدیت بهشت است، پس از این عالم است. جوارالله است. روى خاك دارالغربه است شبها مى خوانید در دعاى ابوحمزه، راست بگو: (ارحم فى هذه الدنیا غربتى)؛

خدایا! من در دنیا غریبم، به من رحم كن. فرودگاه (مقعد صدق) جایى كه از آن جا تكان نمى خورى، بهشت است.

## سه نعمت بهشت، برتر از خود بهشت

در بهشت سه نعمت است كه براى بهشتیان از خود بهشت خوشتر و با نور است:

اول: رضوان خدا. خشنودى خداوند، نعمت معنوى.

دوم: همسایگى محمد و على و آل ایشان.

سوم: منادى ندا مى دهد آى بهشتیان (خلود لا خروج) از این جا دیگر بیرون شدنى نیستید، مرگ نیست، فنا ندارد، از این نعمت خلود یعنى ابدیت بیش از خود بهشت كیف مى كنند.

این جا دارالغربه است، نشانه سعادتت آن است كه به وطنت انس داشته باشى نه این كه از اسم مردن و سراى آخرت وحشت كنى، تطیر بزنى. بعضى را ندیده اید نسبت به مرگ اسمش را نمى آورند مى گویند همچى شده، چرا؟ چون اهل آن عالم نیست. اگر كسى اهل آخرت شد، مشتاق مرگ است (108)، آرزوى لقاى خدا دارد (109).

آیا كسى از نعمت باقى بدش مى آید، پس كسى كه ناراحت است، معلوم مى شود هنوز اهل آن عالم نشده است وگرنه از یادآورى اوضاع آن جا خوشوقت مى شد.

نمى دانم آیا به فكر آتیه خودتان افتاده اید یا نه؟ به چه وضع جان مى دهیم؟ در قرآن مجید مردنها را دو جور معرفى مى كند، عده اى هنگام مرگ با كمال كیف، خوش و خرم با ملائكه عالم اعلا اوج مى گیرند (110).

عده اى دیگر با تازیانه عذاب، جانشان را مى گیرند؛ بر صورتها و پشتهایشان مى زنند (111).

جلسه هشتم: فال بد، به فال زننده مى رسد

(قَالُوا إِنَّا تَطَیرْنَا بِكُمْ لَئِن لَّمْ تَنتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَلَیمَسَّنَّكُم مِنَّا عَذَابٌ أَلِیمٌ قَالُوا طَائِرُكُم مَعَكُمْ أَئِنْ ذُكِّرْتُم بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ \* وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِینَةِ رَجُلٌ یسْعَى قَالَ یا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِینَ \* اتَّبِعُوا مَن لَا یسْأَلُكُمْ أَجْراً وَهُم مَّهْتَدُونَ (112))

اهالى انطاكیه در برابر مرسلین و فرستاده شدگان الهى به جاى این كه مقدمشان را مبارك بدانند، فال بد زدند و گفتند: اگر از این گفتار دست بر ندارید، شما را سنگسار مى كنیم و به عذاب دردناكى شما را آزار مى رسانیم، در این شهر، اسم خدا و آخرت را نیاورید، از این جا بیرون بروید.

پیغمبران پاسخ دادند: (... طئركم معكم...)؛ فال بدتان با شماست؛ شقاوت با خودتان است. (... أئن ذكرتم...) اگر شما را متذكر كنند از بت كارى ساخته نیست، آیا این تذكر، شئامت و شومى دارد؟ براى جهان پس از مرگتان تداركى كنید، آیا این حرف شوم است؟

خود شما سر تا پا نكبت هستید، شقاوتتان همین عقیده خرافى است كه چوب را كار كن خیال مى كنید. همین بلاست كه بر سر خودتان در مى آورید. هركس هر نوع تطیرى بزند از خودش به خودش مى رسد، نه این كه از خارج به او چیزى مى رسد.

ضمناً تطیرها و فال بدهایى كه نوع خلق مى زنند و به آن مى رسند از خودشان است؛ مثلاً از خانه بیرون مى آید نخستین كسى را كه مى بیند كور است؛ یا مرده مى بیند مى گوید: واى! امروز چه بر سر ما مى آید؟ یا چشمش به بیمارى، معلولى مى افتد. برمى گردد، امروز سر كار نروم، یا در قدیم وقتى مى خواستند مسافرت بروند اگر پرنده اى از سمت چپ حركت مى كرد، فال بد مى زدند و از سفر صرف نظر مى كردند! یا هنوز بوم را حیوان شوم مى دانند، اگر پشت بام بنشیند، نشانه خرابى مى دانند! آواز كلاغ را بد مى دانند، شب چهارشنبه و یك شنبه اگر كسى به دیدن بیمار آمد، فال بد مى زنند در حالى كه خصوصیتى در عالم هستى نسبت به این دو روز نیست بلكه مثل روزهاى دیگر است. این كه برخى موجب شدید شدن بیمارى مریض مى دانند خرافات است؛ به طور كلى این فال بدها نكبتى خارجى ندارد همین عقیده، نحوست مى آورد، نحوستش هم دامنگیرش مى شود، این گرفتارى از شومى عقیده است نه شومى آن مطلب.

## پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله و فال نیك زدن

شما باید مؤدب باشید به ادب خاتم انبیا محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله هیچ وقت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله در عمرش تطیر و فال بد نزد و از آن متنفر بود. برعكس، فال نیك و تفأل را مى پسندید؛ شما هم، چنین باشید؛ مثلاً از خانه بیرون مى آیید، آقاى میرزا نصرالله را مى بینید مى گویید: به به! نصر و یارى خدا همراه ماست، امیدش را به پروردگار خویش قوى مى سازد.

در حالات رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله دارد وقتى در راه مهاجرتش یك نفر به او رسید فرمود نامت چیست؟ گفت: ابو برده، فرمود: (برد امرنا) كار ما خنك شد، درست شد. پرسید از چه قبیله اى هستى؟ عرض كرد: از قبیله بنى اسلم. فرمود: سلمنا؛ از خطر رد شدیم. این را تفأل گویند. سنت پیغمبر است، امیدتان را به این مناسبت ها كه پیش مى آید به خدا قوى سازید. فال نیك زدید، به فضل خدا تكیه كردى، به آن مى رسى، اگر هم از فضل خدا بریدى و فال بد زدى، نحوست عقیده و بریدگى از امید به خدا تو را مى گیرد، شئامت در نفس خودش بود، خدا را ندید مخلوق را دید، نكبت تطیر به واسطه شرك و كفر و خلاصه بریدگى از فضل خداست.

(... أئن ذكرتم...) جواب (ان شرطیه محذوف به قرینه مقالیه) یعنى اگر ما به شما اندرز دهیم، در برابر نصیحت، باید فحش بدهید؟

آیا پاسخ اندرز، سنگ و چوب زدن است؟ ما خیرخواه شماییم، راه نجات را نشانتان مى دهیم؛ امراض باطنى شما را درمان مى كنیم.

(... بل أنتم قوم مسرفون...)؛ شما خودتان اسراف كارید، تجاوز از حد مى كنید، هركس از حد اعتدال تجاوز كرد، خلاف عقل صریح رفتار كرد، مسرف است، در معامله اش با خدا و خلق و خودش و همسر و فرزندان و بستگانش، افراط و تفریط اسراف است؛ به نصیحت كننده فحش دادن، اسراف است؛ خیلى ها هستند وقتى كه صلاحشان را به آنها مى گویند، تندى مى كنند.

## به قتل رساندن طرفداران پیامبران صلى‌الله‌عليه‌وآله

(رجآء من أقصا المدینة رجل یسعى).

این سه بزرگوار در این شهر پر جمعیت كه دوازه میل طول آن بوده است، در این مدت نگذاشتند نقطه اى از این شهر را مگر این كه دعوت به توحید و معاد را به گوش اهالى رساندند و مطابق بعضى از روایات رسیده، بیش از چهل نفر به ایشان ایمان نیاوردند تا در روزى كه سخنانشان به اینجا كشید، ریختند بیچارگانى را كه به آن سه نفر ایمان آوردند گرفتند و آوردند دارهایى نصب كردند و آنان را به دار كشیدند، بدین ترتیب كه گردنهایشان را سوراخ مى كردند و بند در آن سوراخ مى كردند و آویزان مى نمودند تا به سخت ترین شكنجه ها بمیرند در حالى كه با پیروان پیغمبران چنین مى كردند، از دورترین نقاط شهر (كه معلوم مى شود خبر این كارشان به سرعت به اطراف رسیده بود) جناب حبیب نجار كه در دورترین نقاط شهر صومعه اش بوده است، شنید.

(رجل یسعى) حبیب نجار ایمانش را پنهان مى داشت و به حسب ظاهر از شغل نجارى هرچه به دستش مى آمد، نصف آن را صدقه مى داد و نصفش را خرج مى كرد. این بزرگوار از صومعه اش حركت كرد، دید جان مرسلین، پیغمبران خدا در خطر است، جانفشانى كرد با سرعت (یسعى) خودش را رسانید تا جان پیغمبران را نجات دهد، خداوند در این آیات مدح این طرفدار پیغمبران را مى فرماید.

## پیشى گیرندگان در ایمان

و در روایتى از خاتم انبیا صلى‌الله‌عليه‌وآله در تفسیر نورالثقلین رسیده است (113)سباق یعنى آنهایى كه پیشى گرفتند از همه مردمان و نفر دوم بودند پس از پیغمبران، در امتها سه نفرند:

اول: مؤمن آل فرعون (114) كه در سوره فصلت تفصیلش ذكر شده كه جلوگیرى كرد از كشته شدن جناب موسى علیه‌السلام و نگذاشت فرعون، موسى را بكشد.

دوم: مؤمن صاحب یاسین، همین حبیب نجار. رجلى كه قرآن مى فرماید: (رجل). راستى مردانه به میدان آمد و جانش را در راه خدا داد.

سوم: شاه ولایت اسدالله الغالب على بن ابى طالب علیه‌السلام پشت سر محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله است، هیچ كس از مسلمین بر او در ایمان پیشى نگرفت. دیگر آن كه این مرد كسى است كه ششصد سال پیش از آن كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله به دنیا بیاید، گواهى به رسالت خاتم انبیا صلى‌الله‌عليه‌وآله داد. در كتب تواریخ رسیده كسانى كه پیش از پیغمبر اسلام در كتب آسمانى خوانده بودند و آگاهى داشتند از بعثت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله از آن جمله حبیب نجار است كه وصف محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله را خوانده و به او ایمان آورده بود.

## لزوم پیروى كردن از انسان دانا، بى طمع و راستگو

این مرد شریف، موحد مؤمن با سرعت خودش را رسانید و فریاد زد: اى قوم! (... قال یقوم اتبعوا المرسلین...) پیروى كنید پیغمبران را، پیروى كنید كسانى را كه از شما پاداشى نمى خواهند. این برهان نبوت است. اى عاقل! اگر كسى داراى سه شرط باشد به حكم عقل پیروى از او واجب است؛ یكى دانایى، دیگر بى طمعى و سوم راستگویى.

هركسى كه دانا و باخبر شد و طمعى هم نداشت و راستگو هم بود، باید راهنماییش را پذیرفت. اگر طبیبى كه مسلما متخصص تشخیص بیمارى است و مى دانیم طمعى به مال ندارد؛ مثلا فرزند خودش را معاینه مى كند، عقل مى گوید طبیب مهربان تشخیص داد تو بیمار هستى باید به گفته اش عمل كنى، پس اگر نمى داند یا داناى طماع است، البته عقل چنین حكمى نمى كند.

این بزرگوار گفت: (... اتبعوا من لا یسئلكم أجراً...)؛ اى مردم! پیروى كنید از پیغمبران كه از شما چیزى نمى خواهند؛ نه مال، نه حكومت، نه شهرت در برابر این دعوت. آیا غرض مادى دارند؟ این برهان نبوت است: (... و هم مهتدون...)؛ پیغمبران خودشان هدایت شدگانند.

مال چیست؟ فریبنده بچه است، محمد كه از حور باخبر است، كجا به خاطر زن از دعوتش صرف نظر مى كند و ریاست كه جز نكبت چیزى ندارد، رنج و زحمت رسالت را پذیرفت و اذیت و آزار مردمان را تحمل كرد.

## پیامبران علیه‌السلام و تبلیغ رایگان

پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله پاداشى از كسى نطلبید:... ان أجرى الا على الله... (115)).

اواخر عمرش مسلمانان جمع شدند گفتند: محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله میهمان زیاد دارد، مخارجش سنگین است، پولى روى هم بریزیم به او بدهیم؛ چون بر ما خیلى حق دارد. آیه شریفه نازل شد: بگو از شما براى تبلیغ، پاداشى نمى خواهم جز دوستى بستگانم (116).

به محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله مى خواهید مزد بدهید، مگر كسى مى تواند مزدش را جز خدا بدهد. اگر مى خواهید كارى كنید به عنوان پاداش رسالت، دوستى و احسان به اهل بیتش كنید كه آن هم براى خودتان است؛ چنانچه صریحاً در قرآن مجید فرموده است: آنچه از شما خواستم از دوستى (وخمس) پس براى خود شما و به نفع خودتان است (117).

جلسه نهم: حكم عقل به عدم پیروى كردن از جاهل

(وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِینَةِ رَجُلٌ یسْعَى قَالَ یا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِینَ اتَّبِعُوا مَن لَا یسْأَلُكُمْ أَجْراً وَهُم مَّهْتَدُونَ (118))

گفتیم هنگامى كه خواستند پیغمبران را بكشند، رجل الهى جناب حبیب نجار از دورترین نقطه شهر - كه اقامتگاهش بود - به سرعت خودش را براى یارى كردن دین خدا و فرستادگان خدا رسانید. گفت: اى قوم من! پیروى كنید پیغمبران را و كسانى را كه از شما پاداشى نمى خواهند و خود هدایت شدگانند

گفتیم: دو برهان براى نبوت ذكر كرده است. به حكم عقل هر دعوت كننده اى اگر دو شرط در او باشد، حرفش را باید شنید، اول اطلاع داشته و هدایت شده باشد، راه را رفته باشد و آن وقت از راه خبر دهد.

آیا كسى كه به حق، راهنمایى مى كند سزاوار است پیروى كرده شود یا كسى كه راه ندانسته و خود نیاز به راهنما دارد؟ (119) اگر چنانچه خودش گم و بى خبر است چیزى را كه نمى داند اگر بگوید، پیروى از گمشده و بى خبر درست نیست. انسان نباید دنبال هر صدایى برود، تابع هر حزب و دسته اى گردد، قانون كل الهى را در برنامه زندگى خود بگنجانید.

كسى كه به شما مى گوید بیا تابع من بشو، باید ببیند خودش تابع حق شده یا نه؟ نكند باطل باشد.

## شیادان اصلاح طلب!

شرط دوم آن كه: غرضى نداشته باشد، روى دلسوزى مرا مى خواند. شیادها به عناوین مختلف، حرفهاى فریبنده هم مى زنند، دم از اصلاح مى زنند، كمك كارگران و بینوایان را شعار مى كنند در حالى كه حب جاه دارند و خیال ریاست در سر مى پرورانند یا طمع مالى دارند (كلمة حق یراد بها باطل (120))

ببین غرضش از این حرف حق چیست؟ تمام فرقه هاى باطل كارشان همین است؛ چه كمونیستى چه مسیحى؛ مثلاً دستگاه تبلیغى پاپ كه در شهرهاى مختلف، بیمارستان مى سازد و در ضمن آن تبلیغ مسیحیت مى كنند، غرض آنان از این بیمارستان چیست؟ چرا مسیحى شوند؟ آیا از توحید (لا اله الا الله) به تثلیث برگردند، راهنمایى شوند؟ نه، بلكه مى خواهند نفرشان زیاد شود، آن وقت بدوشند.

به كتاب انیس الاعلام مرحوم فخر الاسلام مراجعه كنید این حقایق را روشن كرده است. كارى به دین و اصلاح و اخلاق ندارند، اگر از این حرفها هم مى زنند؛ براى دوشیدن است؛ غرضهاى مادى و غیر خدایى دارند.

## شغل و در آمد حضرت داوود علیه‌السلام

در كتاب من لا یحضره الفقیه از حضرت صادق علیه‌السلام روایت مى كند فرمود (حاصل روایت شریفه) وحى رسید به داوود: اى داوود! همه چیزت خوب است جز آن كه كسبى ندارى و از بیت المال مى خورى (121).

داوود تقاضا كرد خدایا! كارى به دستم بده تا طمع به بیت المال نداشته باشم. خداوند هم آهن را به دستش نرم فرمود (122)؛ لذا زره را به دستهایش درست مى كرد، سیصد درهم مى فروخت، نصف آن را انفاق مى كرد و نصفش را صرف مخارجش مى نمود تا مردم بدانند چشمى به مال مردم ندارد تا وقتى مى گوید حرفم را بشنوید، بشنوند؛ بدانند غرض مادى ندارد.

على علیه‌السلام آبیارى مى كرد تا خلق بدانند هیچ نظرى به مال و جاه خلق ندارد. خودش هسته خرما به دوش كشیده و به دستش آنها را مى كاشت، آن همه زحمت كشیده، وقتى به حاصل مى رسد، آن را دوازده هزار درهم مى فروشد و همه را به فقرا مى دهد و درهمى به خانه نمى آورد.

تا وقتى كه روى منبر فریاد مى زند: (ایها الناس تجهزوا) بار سفر آخرت ببندید، از عذاب خدا بترسید، بفهمند على راست مى گوید، نظرى ندارد، نه مال ما را مى خواهد نه حكومت بر ما را.

## نكاتى جالب از زندگى حضرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله

در كتب روایات تمام خصوصیات پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله از خوراك و پوشاك و مسكن و معاشرتش را نوشته اند، از آن جمله كتاب مكارم الأخلاق طبرسى همه را ذكر كرده (باب فى مطعمه) در باب خوراكش، انس گوید نه سال شام و نهار پیغمبر را من آماده مى كردم، گوسفندى در خانه پیغمبر بود آن را مى دوشیدم، نان جو را هم زنهاى خانه مى پختند، گاهى خرما یا نمك هم بود.

عایشه مى گفت: پیغمبر تا زنده بود، چهل روز چهل روز در خانه طعامى طبخ نمى شد، پس از پیغمبر توسعه پیدا شد (123).

در باب لباسش در بحارالأنوار گوید: پارچه اى براى پیغمبر آورده بودند چهارده متر طولش بود، دولا مى كردند زیر تن پیغمبر مى انداختند به عنوان تشك. وقتى براى نماز بر مى خاست به دوش مى انداخت و آن را عبایش مى كرد.

دو سه سال آخر عمر؛ بدن شریفش نحیف شده بود مى فرمود: سوره هود مرا پیر كرد. بلكه در روایات دیگر سوره هایى شبیه سوره نبأ، سوره هود پیغمبر را پیر كرد. زوجات گفتند: فرش پیغمبر را چهار لا كنید بدن ضعیف شده است. آن شب قدرى بیشتر خوابید؛ سحر دیرتر بلند شد، متوجه نرمى زیر بدن شد، فرمود: چه كسى به من ظلم كرده و این كار را كرده است؟ همان طرز اول بهتر است (124).

## خانه پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله و رد امانت هنگام مرگ

از لحاظ مسكن، خانه پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله در همین محل قبر شریف، این محوطه خانه هاى پیغمبر است؛ نه حجره و یك حجره هم براى زهرا (علیهما السلام) لیكن عجب خانه اى، در حقیقت كلبه محقرى كه دیوارهاى آن گلى و سقف آن از نى بوده است.

غزالى از قول یكى از بازرگانان نوشته: سزاوار بود خانه هاى پیغمبر را همین طور كه بوده باقى مى گذاشتند تا نسلهاى بعد كه مى آیند متوجه شوند زهد محمدى را، در حالى كه اگر مى خواست ساختمانى از خشت طلا و نقره كند مى توانست ولى مى فرمود: دوست دارم مانند فقیرترین افراد امتم زندگى كنم.

این وضع زندگى پیغمبرمان بود، وقتى از دنیا رفت در ناسخ التواریخ مى نویسد در حال مرض موت، على علیه‌السلام را طلبید؛ كیسه اى محتوى چند درهم به على داد و فرمود: یا على! این را به فقرا برسان (125)آنگاه به خودش خطاب كرد: اى محمد! چه مى كردى اگر مى مردى و این مال بر ذمه ات بود (126).

این است راه و روش كسى كه: (... لا یسئلكم أجراً...) پاداشى از مردم نمى خواهد، خودش هدایت شده و نظرى هم ندارد، چنین شخصى راهنماى الهى مى شود.

## شرط مرجعیت نزد تشیع

این است كه در نزد شیعه نایب امام و مرجع تقلید نیز نباید پیرو هواى نفس باشد، خودش اهل یقین شده، غرض مادى هم نداشته باشد، نخواهد مرید و مقلدش زیاد شود، لهذا ارشاد با اجرت باطل است، پول براى منبر رفتن را بعضى اشكال كرده اند مگر این كه بگویند عنوان ارشاد ندارد، امر به معروف و نهى از منكر نیست بلكه حمل شود بر نیابت از بانى براى نقل حدیث یا گریاندن و غیره؛ مثلاً مجلس ختم است، مردم مى آیند و مى روند باید یك نفر آنها را سرگرم كند. این راه توجیه بعضى از منبرها در این دوره است.

## ابن زیاد و فریب دادن

ابن زیاد هم وقتى خواست قضیه كربلا را راه بیندازد، از راه محراب و منبر و سخنان فریبنده وارد شد، نماز مى خواند، منبر مى رفت، خطبه مى خواند و مى گفت: آیا فتنه بد است؟ البته كه بد است، خوب حالا حسین فتنه بر پا كرده است، باید او را از بین برد.

یك نفر بلند نشد بگوید: تو فتنه بر پا كردى؛ كوفه آرام مسلم را آشوب كردى، چه خونها كه ریختى؟

حسین علیه‌السلام اگر خوشگذرانى دنیا یا ریاست و حكومت را مى خواست بلافاصله پس از مرگ معاویه با یزید مى ساخت؛ اما حسین پسر على علیه‌السلام است كه مى فرمود: اى دنیا! جز مرا بفریب، مشترى تو على نیست (127). یعنى مشترى تو معاویه است.

خوب، كسى كه حسین علیه‌السلام را شناخت، آیا در حقانیتش و حقانیت دعوتش، دیگر شكى دارد؟

جلسه دهم: خداوند، سزاوار پرستش

(وَمَا لِی لاَ أَعْبُدُ الَّذِی فَطَرَنِی وَإِلَیهِ تُرْجَعُونَ \* ءَأَتَّخِذُ مِن دُونِهِ آلِهَةً إِن یرِدْنِ الرَّحْمنُ بِضُرٍّ لَا تُغْنِ عَنِّی شَفَاعَتُهُمْ شَیئاً وَلا َینقِذُونِ (128))

مؤمن بزرگوار حبیب نجار در برابر قوم مشركش، برهان اقامه مى كند: چه مى شود مرا كه نپرستم آن كس كه مرا پدید آورده و به سوى او بازگشت داده شوید.

پیغمبران مى گویند: كسى را باید بپرستید كه شما را از نیستى پدید آورده است. قبلاً كه هیچ نبودى (129) سپس از یك قطره نطفه، این هیكل عجیب و ساختمانهاى غریب را ایجاد فرموده است. (فطرنى) برهان بر استحقاق عبادت خداست، آن كه آفریده است، مالك اوست، تو مملوك و عبد ملك رب العالمین هستى، چرا براى بت به انواع و اقسامش از نبات، چوب، سنگ، آهن، ملك جن یا بشر دیگرى خضوع كنى، خضوع براى همه غلط است، چون (فطرنى) نیست، هیچ كدام نیافریدند (130)

## بازگشت همه به سوى اوست

(... والیه ترجعون...)

به سوى او بازگشت مى نمایید.

مفسرین گفته اند: اشاره است به مرتبه خوف و رجا، آى عاقل! تو وقتى مردى، بازگشتت به سوى خداست؛ لذا به امید این كه به ثواب او برسى، باید بندگى او كنى. آى بت پرست! پس از مرگ آیا نزد بت مى روى؟ (... انا لله و انآ الیه رجعون (131)). كارى بكن كه مرجع از تو راضى شود نه مخلوق عاجزى مثل خودت.

نسبت به خوف هم همین طور. بازگشت تو آفریدگار تو است. بترس كه مورد قهر او واقع نگردى؛ نكند وقتى مى میرى مثل بنده گریز پایى باشى كه با تو سرى و ذلت تو را نزد او ببرند (برهان دیگر).

## وجوب پرهیز از پرستش بتها

(ءأتخذ من دونه ى ءالهة...)

آیا جز او، خدایى و معبودى بگیرم؟ .

شهر انطاكیه از صابئین بودند. ستاره و ملك را مى پرستیدند. بتهایى به شكل ملك ساخته بودند و آنها را مى پرستیدند. مى فرماید: آیا من خداى رحمان را رها كنم! جز او را خدا بگیرم. ستاره، ملك یا مثل بعضى احمقها گاو را بپرستم.

آن خدایى كه: (... ان یردن الرحمن بضر...) اگر خداى عالم نخواهد ضررى به من برسد، همه آنها اگر بخواهند ضررى به من نرسد؛ نتوانند مرا نجات دهند هرچند پشت به پشت هم بزنند: (... لا تغن عنى شفعتهم شیئاً...)؛ شفاعت آنها مرا بى نیاز نمى كند. (... و لا ینقذون)؛ و مرا نجات نخواهند داد.

داستانش را یك وقتى گفتم، حرفى كه مرحوم حاج شیخ احمد بحرینى به آن زردشتى زد كه شما به آتش چرا سجده مى كنید؟ گفت تا فرداى قیامت ما را نسوزانند. فرمود: بسیار خوب حالا من كه یك عمر اعتنایى به آن نداشتم دستم را در آن مى كنم، تو هم بكن ببینیم آیا دست كدام یك را نمى سوزاند، آتشى كه شعور و ادراك ندارد تا فرق بگذارد بین كسى كه او را پرستیده یا نپرستیده، غیر آتش هم همین است؛ حتى حیوان و بشر و ملك، هیچ كس كارى در برابر خدا از او نمى آید.

(انى اذا لفى ضلل مبین (132)).

من نیز در گمراهى آشكارى خواهم بود.

من كه مى بینم كارى از آنها بر نمى آید، مع الوصف آنها را بپرستم، هر آینه در گمراهى آشكار هستم. بشر پرستها هم همین طور؛ كسانى كه شاه پرستند، در گمراهى آشكار هستند.

## سپردن دختران به خداوند

مسلمانان نگویید ما بحمدالله بت نمى پرستیم، اگر غیر خدا را كار كن دیدى، اگر خیال كردى غیر از خدا كار از كسى بر آید، تو هم همین هستى.

در كتاب لثالى الأخبار مى نویسد:

عالم بزرگوار موحدى، در حال احتضارش بود. سلطان زمان براى عیادت آمد. ایستاد بالاى سر آن موحد عظیم الشأن. احوالپرسى كرد و فرمود: رفتنم نزدیك است.

سلطان گفت: هر حاجتى دارى بگو تا برآورم. فرمود كارى از تو نمى آید كه بخواهم.

سلطان گفت: شنیده ام چند دختر كوچك دارى، بچه هایت را به من بسپار تا آنها را جزء حرم خود سازم.

فرمود: با بودن خداى آفریننده آنان، چگونه آنها را به تو بسپارم؟ شاید خودت زودتر مردى؟ چه كارى از تو بر مى آید؟ (133)

(... ءأتخذ من دونه ى ءالهة...) آیا با بودن خدا جز خدا را تكیه گاه، محل امید و رجا و توكل خود قرار دهم؟

امام حسین علیه‌السلام هنگام وداع با زنها و بچه ها فرمود: (الله خلیفتى علیكم) هركس به هرچه جز خدا امید و تكیه داشت، به مال، یا جاه، یا رفیق، به طور كلى در گمراهى است.

## شهادت حبیب نجار با شكنجه

جناب حبیب نجار تا توانست یارى پیغمبران كرد؛ اما آنان بر سرش ریختند. بعضى نوشته اند: او را زیر لگد انداختند و به قدرى او را زدند كه امعا و احشائش بیرون آمد، سپس او را خفه كرده و در چاه انداختند و سر چاه را پر كردند.

برخى دیگر نوشته اند: سنگسارش كردند؛ این قدر سنگ به او زدند تا مرد.

برخى گفته اند: شانه اش را سوراخ كردند. بند در آن كرده به دیوار چاه او را به دار زدند تا به تدریج بمیرد.

تا به او حمله كردند و فهمید كشته شدنى است، رو به پیغمبران كرد و گفت: (انى ءامنت بربكم فاسمعون (134)). بنا بر اشهر، مخاطب این جمله، پیغمبران بودند، گفت: آقایان شاهد باشید من هم مثلا شما به پروردگارتان گرویدم. آخرین سخنش ایمان به رب العالمین است: (... فاسمعون)؛ پس بشنوید و گواه باشید (135).

## مطلوب بودن گواه گرفتن بر ایمان

مطلبى كه از این آیه فهمیده مى شود، در چند روایت از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله و ائمه علیه‌السلام رسیده. سفارش كرده اند مؤمن پیش از مردنش تا مریض شد، درب خانه را باز بگذارد براى عیادت كنندگان. وقتى احساس رفتن كرد، عقاید حقه اش را براى عیادت كنندگان بازگو كند؛ عقیده لا اله الله، محمد رسول الله و خاتم النبیین، على ولى الله و وصى رسوله.

خصوصاً در روایت دارد بگوید: الحسن و الحسین ابناء رسول الله و التسعة من ولد الحسین اولیاء الله و ائمة المؤمنین. و ان الموت حق و الجنة و النار حق... این است عقاید من، فرداى قیامت گواهى دهید.

در ضمن آیه شریفه: (لاَّ یمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِندَ الرَّحْمنِ عَهْداً (136)) چندین روایت از فروع كافى و تفسیر على بن ابراهیم قمى روایت كرده (137) و عرض كردند چگونه وصیت را نیكو گرداند.

حضرت مى فرماید: نخست عقاید حقه ات را درست بیان كن، آن وقت اگر اولاد صغیرى دارى، قیم براى صغیر معین كن؛ اگر مال فراوانى دارى، وصیت به ثلث كن تا پس از تو خیرات نمایند، اگر مال فراوانى ندارى، بگذار ثلث را همان ورثه ات استفاده كنند.

در بستگانتان اگر بعضى ضعیف هستند و ارث هم نمى برند، از ثلث براى آنان چیزى معین كنید.

در عروةالوثقى در باب آداب مریض، این مسأله را عنوان كرده است كه: انسان در مرض موت عقایدش را بیان كند (138)

در مصباح شیخ طوسى روایت كرده است: از حضار مجلس گواهى بطلبد و روى ورقه اى گواهى شان را ثبت نمایند؛ فلان پسر فلان گواهى مى دهد به وحدانیت خدا و رسالت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله و امامت على علیه‌السلام و یازده فرزندانش و حق بودن مرگ و قیامت و بهشت و دوزخ... نامه را امضا مى كنند و نزد محتضر مى گذارند، ورقه را با جریدتین مى گذارند و با مرده دفن مى كنند، علت این كار چیست؟ نمى دانیم! (139).

## داستانى شگفت از گواهى بر ایمان

حاجى نورى در دارالسلام مى نویسد:

در نجف اشرف یك نفر به نام سید محمد فقیهى از اخیار علما، شبى به من فرمود: كتاب مصباح الفقیه شیخ طوسى را ممكن است به من عاریه دهى؟ گفتم: آرى فردا شب برایتان مى آورم. مصباح كه در دعاست، آوردم و به او دادم. فردا شب آمد گفت: حاجتى به شما دارم باید آن را انجام دهى. نورى فرمود: حاضرم. گفت: فردا صبح آخوند مرجع بزرگ و خودت بیایى ناشتایى را منزل ما بخورید. به مرحوم آخوند گفتم، پذیرفت. فردا صبح كه آمدیم، دیدیم دو نفر دیگر از بزرگان علما و مرحوم شیخ جواد نجفى و سید محمد حسین كاظمینى و دو نفر از شاگردانشان نشسته اند. شش نفر شدیم. پس از صرف ناشتایى، صاحب خانه رفت همان كتاب مصباح طوسى را آورد و گفت: آقایان خواهش مى كنم این عقاید مرا بشنوید آن وقت تصدیق بفرمایید.

مرحوم حاجى نورى فرمود: من مصباح را از او گرفتم و خواندم، گفتم: امام فرموده كسى كه مى خواهد بمیرد این كار را بكند؛ اما ایشان صحیح و سالم است، مورد روایت نیست؛ اما شیخ محمد تبریزى با انكسار گفت: چرا مانع خیر مى شوى؟ شاید مورد روایت باشم. گفتم: بسیار خوب! خودت مى دانى. عقایدش را یكى یكى با نهایت عجز و انكسار با حالتى گفت كه همه را به گریه انداخت. سپس گفت: حالا نوبت گواهى دادن شماست. حاضرین مجلس هم گواهى دادند. شب كه شد، مصباح شیخ را در نماز جماعت به من داد و گفت: این نامه را هم به شما مى دهم به آقاى آخوند و دیگران بدهید آن را مهر كنند. نامه را گرفتم و توسط آقایان مهر كردم. فردا شب یك نفر آمد و گفت: شیخ! رفیق شما امشب نتوانست نماز بیاید از او عیادتى كنید. فردا به اتفاق آخوند به عیادتش رفتم، روز هفتم آن روز از دنیا رفت.

حاجى مى فرماید: من حیرانم چگونه فهمید مردنش نزدیك است.

## مرگهاى نكبت بار و ناگهانى در عصر حاضر

اگر این روزگار است كه مرگ ناگهانى فراوان شده، كسى به وصیت نمى رسد، مرگهاى ناگهانى از سكته و تصادف و غیره. آیا كسى سراغ دارید به این روایت عمل كرده باشد، به فكر آخرتش افتاده باشد: (... الا من اتخذ عند الرحمن عهداً) شده باشد.

مجلسى علیه الرحمه، عمل به احتیاط كرده بود، در حال صحت و سلامتى، عقایدش را نوشته بود و زیر آن از چهل نفر گواهى خواسته بود، آنها هم در زیر آن مى نوشتند: (لا ریب فى ایمانه)؛ هیچ گونه شكى در ایمان جناب مجلسى نیست.

در این دوره ما در این بیمارستانها كى به این چیزها عمل مى شود؟ با آن وضع اسفناكى كه بیمارستانها دارند، از این بدتر عرض كنم نوعاً شفا را از دكتر و دوا مى بینند یعنى با شرك مى میرند (نستجیر بالله العلى العظیم)

جلسه یازدهم: فرجام خوش حبیب نجار

(قِیلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ یا لَیتَ قَوْمِی یعْلَمُونَ \* بِمَا غَفَرَ لِی رَبِّی وَجَعَلَنِی مِنَ الْمُكْرَمِینَ (140))

در بحث گذشته به این جا رسیدیم كه جناب حبیب نجار عبد مؤمن، كمك پیغمبران كرد، نصیحت نمود و خیرخواهى كرد؛ اى مردم غافل! پیغمبران كه از شما چیزى نمى خواهند، نه مال، نه حكومت، طبع (و سرشت) الهى را یاد شما مى دهند، برهان هم آورد (وَمَا لِی لاَ أَعْبُدُ الَّذِی فَطَرَنِی وَإِلَیهِ تُرْجَعُونَ (141)) چگونه خدایى كه مبدأ و معاد من است نپرستم؟ لیكن عوض این كه از او بپذیرند، ریختند او را لگد مال كردند كه امعا و احشائش بیرون ریخت، آن وقت او را در چاهى انداختند و چاه را پر كردند.

برخى گفته اند: با اره از وسط، سر او را نصف كردند (142). گناهش این است كه طرفدارى حق مى كند، نصیحت مى نماید.

بعضى نوشته اند: گردنش را سوراخ كردند و با بند به چاه آویزانش نمودند تا به تدریج بمیرد.

## مژده بهشت به حبیب نجار

این آیه: (قیل ادخل الجنة) عده اى از مفسرین فرموده اند به مجرد این كه حامى پیغمبران كشته شد، بلافاصله به روح شریفش ندا رسید: داخل بهشت شود، امر رحمت الهى رسید، وارد بستان الهى شو؛ البته مراد جنت برزخى است نه جنت آخرت و قیامت. جنت برزخى از ساعتى كه آدمى مى میرد تا قیامت است، از وقتى كه بین روح و بدن فاصله افتاد، برزخ است (143).

از ساعت مرگ تا قیامت برزخ یعنى واسطه است نه مثل دنیاست با آن كثافتهایش و نه مثل آخرتست با آن لطافتهایش، حد وسط است. برزخ الآن هست، در این عالم هم هست؛ ولى در غیب این عالم مى باشد، از ماده و محسوسات پنهان است. این چشم مادى نمى تواند آن را ببیند؛ الآن ملاحظه كنید هوا موجود است، جسم مركب نیز هست، اما چشم آن را نمى بیند؛ چون لطیف است.

نقص از چشم من و تو است كه جز ماده و مادیات نمى تواند ببیند، پس از رها شدن این بدن آن وقت اجسام برزخى كه مادى نیست قابل رؤیت است، آنچه خداوند وعده فرموده است در قرآن مجید راجع به بهشت آخرتى، در بهشت برزخى نیز هست. به مجردى كه روح از بدن فاصله گرفت، بشارت داده مى شود به بهشت در آى، شهید تمام گناهانش پاك مى شود. بالاتر از شهادت، نیكى نیست (144).

## آرزوى حبیب نجار

وقتى كه حبیب نجار شهید، نعمتهاى خدا را دید گفت: (یلیت قومى یعلمون)؛ اى كاش! قوم من؛ این خلق غافل سرگرم ماده، فرو رفته در شهوات مى فهمیدند خدا با من چه كرد؛ مى فهمیدند پس از مرگ، خدا چه معامله هایى، اكرامها و احترامهایى نسبت به مؤمنین دارد. اى كاش! قوم من مى فهمیدند كه پروردگارم مرا از گرامى داشته شدگان قرار داد.

این مؤمن (حبیب نجار) این جمله را گفت و خداوند گفته او را براى من و شما نقل فرمود تا سر شوق بیاییم و راه مكرمین را دنبال كنیم. خدا، بندگانى را كه گرامى داشته با چه تشریفات و تجلیلاتى وارد بهشت برزخى اش مى كند بلكه مروى است: پس از جدا شدن روح از بدن مؤمن، اول عده اى از ملائكه عالم اعلا دست به دست با دسته گل او را به عرش مى برند.

## آن كه مردن پیش چشمش تهلكه است

مرگ، نیستى نیست، چرا مرگ را نیستى مى پندارید و از آن وحشت دارید؟ شما مسلمانید و اهل قرآنید. آن كس كه كافر به قرآن است باید از مرگ بترسد؛ چون آن را فنا مى داند. مرگ را نیستى مى داند و مى ترسد؛ اما مؤمنین چرا از مرگ بترسند؟ چرا وقتى یكى از بستگانتان مى میرد، این قدر جزع و فزع مى كنید؟ آیا او نیست شده است؟ این كه كفر به قرآن و اخبار است. اگر نیست نشده، پس این چه اوضاعى است در مى آورید؟

این بدن مركب بود، راكب آن، همان كس كه بدن را مى گرداند، آزادتر شد. به قول امام صادق علیه‌السلام: مرغى بود در قفس كه درب قفس باز شد و او آزاد گردید.

یا به تعبیر دیگر: گوهرى در صندوق بود از صندوق بیرون آمد و تلألؤاش شروع شد.

عالم ارواح هم در همین جو لایتناهى است؛ ولى در غیب این عالم است.

البته لازمه بشریت و علاقه این است كه یكى كه زودتر رفت و از بقیه جدا شد، دیگران متأثر شوند؛ لذا تأثر مانعى ندارد، گریه ضررى ندارد، صحبت این است كه جزع و فزع در كار نباشد.

باید باور داشت كه مرگ، اول وصال است، اول برخوردارى از نعمتها و وعده هاى خداوند است. یك عمر ماه مبارك رمضان روزه گرفتى، حالا وقت مزد است؛ وقت كیف كردن از پس انداز عمر است.

## فراهم كردن مقدمات بهشت در دنیا

هر فردى از ما وقتى كه متولد شدیم، دور ما را گرفتند، دست به دست خوشحالى مى كردند در گهواره و دامان مادر. بعد خدا انواع نعمتهاى مادى، خانه و زندگى، زن و فرزند، تا روز آخر عمر، همه اش را از تو مى گیرد؛ همان طورى كه لخت آمدى، تو را نیز لخت مى كنند. از لباس تنها كفنى همراه مى برى. (اجیبوا داعى الله) محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله دعوت كننده خدایى است. اى مردم! كارى كنید كه حیات پس از مرگتان تأمین شود كه وقتى مى خواهند شما را ببرند، خوش باشید. جایتان را از این جا آماده كنید. چگونه جایت را آماده مى كنى؟ از محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله بشنو:

مروى است رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

شما زنها بیشتر جهنمى هستید؛ چون كافر هستید.

گفتند: ما كه ایمان آورده ایم.

فرمود: مرادم كافر به شوهرهایتان هستید. شما حق شوهرهایتان را ادا نمى كنید، آن طورى كه سزاوار است فرمانبردارى از شوهر نمى كنید.

گفتند: چه كنیم؟

فرمود: انفاق در راه خدا (145)

مخصوصاً نسبت به ارحام فقیرت، كارى كن كه خانه ات پیش از خودت آباد شود: (قدموا لأنفسكم)؛ پیش از رفتنتان بفرستید! .

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| برگ عیشى به گور خویش فرست |  | كس نیارد زپس تو پیش فرست (146) |

یك نفر انبار خرما داشت وصیت به پیغمبر كرد این انبار خرما را پس از مرگ من در راه خدا انفاق بفرمایید. پس از این كه مرد، پیغمبر انبار خرما را صدقه داد. دانه خرمایى افتاد بود، آن را برداشت و فرمود: اگر خودش این دانه خرما را در راه خدا داده بود، بهتر بود از این انبار خرما كه من پس از مرگش صدقه دادم (147)

## در آن نفس كه بمیرم در آرزوى تو باشم

اى مسلمان! تا هنوز تو را نبردند، بهشت برزخى ات را این جا درست كن، از بدن و مال و دلت استفاده كن، ایمان به خدا و عمل صالح اعمال بدنى و مالى، این جا باید محبت آل محمد آماده شود كه ساعت مرگ كه على علیه‌السلام به ملاقاتت مى آید، وقتى مى خواهند خلاصت كنند، راستى شوق ملاقات محبوب داشته باشى، از همه چیز دل كنده باشى، با خوشى جان دهى. آنچه خانه خرابتان مى كند، داعیان الهى گفته اند، آفات عمر را هم ذكر كرده اند.

اى روزه دار! كار مثبتى كردى ولى با این زبانت غیبت نكن، ساختمانى درست كردى ولى بعد خرابش نكن. آبروى مؤمنى را نریز وگرنه خانه اى كه در ماه رمضان درست كردى، خرابش مى نمایى.

جلسه دوازدهم: دلسوزى مؤمن آل یاسین براى مردم

(قِیلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ یا لَیتَ قَوْمِی یعْلَمُونَ \* بِمَا غَفَرَ لِی رَبِّی وَجَعَلَنِی مِنَ الْمُكْرَمِینَ \* وَمَا أَنزَلْنَا عَلَى قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِن جُندٍ مِنَ السَّماءِ وَمَا كُنَّا مُنزِلِینَ \* إِن كَانَتْ إِلَّاصَیحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ (148))

مؤمن آل یاسین را كه كشتند، یار و یاور پیغمبران را كشتند. به او گفته شد به بهشت در آى و چون داخل در بهشت شد گفت: اى كاش! قوم مى دانستند كه پروردگارم مرا آمرزید و مرا از گرامى شدگان قرار داد. اى كاش! آنها كه مرا كشتند مى دانستند كه خدا چه مغفرتهایى دارد.

پیغمبران و داعیان الهى، راستى خیرخواه هستند؛ چون غرضى جز دلسوزى ندارند. مى خواهند این خلق نجات بیابند، به سعادت برسند با این كه او را زدند و كشتند، باز نفرین نكرده بلكه دلسوزى هم مى كند؛ اى كاش! این بى خبرها كه نصیحت مرا نپذیرفتند، مى فهمیدند.

گفتیم كه مقصود جنت برزخى است كه براى مؤمن از ساعت مرگ تا روز قیامت است. اگر مؤمنى باشد كه گناهانى هم دارد و بى توبه مرده است، به عدد ساعات عمرش هم در عذاب و هم در ثواب برزخى است تا آخرش تصفیه گردد. گاهى در همان برزخ گناهانش پاك شده وقتى وارد محشر مى شود، حسابى ندارد.

بعضى از مفسرین گفته اند: در آیه (قیل ادخل الجنة...) باید قبلاً اخبار از قتل این مؤمن داده شود، آن وقت بفرماید به او گفته شد... چرا ذكر قتل نشده؟ علتش آن است كه موت را قبل از این گفته و از همین آیات استفاده مى شود. (و مآ أنزلنا على قومه ى من بعده ى) از كلمه (من بعده ى) معلوم مى شود پس از مرگش بوده است، دیگر لازم نیست گفته شود كشته شد.

## همزمانى شهادت و ورود به بهشت

نكته لطیف دیگر این كه نفرمود (قتلوه و قیل) براى این كه بفهماند شدت اتصال را، مثل این كه كشته شدن و گفته شدن این كه داخل بهشت بشود، یكى است، شدت اتصال را مى رساند. آن لحظه آخر كه جانش گرفته شد، بهشت جایش بود، هیچ گونه فاصله اى در كار نبود.

روایت از امام صادق علیه‌السلام است نسبت به بعضى از خواص شیعه كه مى فرماید:

نیست فاصله بین شما و آنچه چشمتان را روشن كند جز این كه جانتان به گلوگاه برسد، اول رسیدن به وعده هاى الهى است.

## سخن امام حسن علیه‌السلام هنگام شهادت

امروز نیمه ماه رمضان، مصادف با ولادت با سعادت حضرت مجتبى سبط اكبر پیغمبر علیه‌السلام است. به این مناسبت، روایتى از جان دادن حسن علیه‌السلام بخوانم.

در مجالس السنیه از امالى طوسى نقل كرده: در وفات امام حسن مجتبى علیه‌السلام آقا هنگامى كه مى خواست از دنیا برود، برادرش حسین علیه‌السلام در بالین اوست. حسین علیه‌السلام عرض كرد: برادر! در چه حالى هستى؟ فرمود: آخرین روز عمر دنیایم و نخستین روز عمر آخرتم، در حالى كه من ناراحتم از فراق تو... .

بنابراین روایت، فوراً فرمود: از خدا پوزش مى طلبم از آنچه گفتم بلكه با شوق به ملاقات جدم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله و پدرم امیرالمؤمنین علیه‌السلام و مادرم فاطمه عليها‌السلام مى روم اگر چه به فراق حسین در دنیا مبتلا مى شوم؛ ولى به وصال جدم مى رسم (149).

شما مؤمنین و مؤمنات باید چنین باشید، هرچند به فراق بستگان در دنیا مبتلا مى شوید، اما در عوض به رحمتهاى بى نهایت پروردگار و وصال خوبان مى رسید. در عالم برزخ ارواح شریفى كه زودتر رفته اند، دوستانى كه آن جا منتظرند (... و حسن أولئك رفیقاً (150)) رفیق مى خواهى، پس از مرگ اهل ایمان، همه صدق و صفا، محبت و حقیقت است.

در بهشت، حسود نیست وگرنه در بهشت وارد نمى شد (الأخلآء یومئذ... (151))

دوستى آن جا آشكار مى شود؛ مؤمنین كه به هم مى رسند اخوناً؛ برادرانند. وضع دنیا به هیچ وجه آن جا نیست.

آخرت دارالجمع است. یوم الجمع در قرآن دو جا وعده فرموده است كه مؤمن و اولادش یكجا در یك محل جمع مى شوند (152). انس شان به حد اعلى است.

## هلاكت مردم با غرش آسمانى

(و مآ أنزلنا على قومه ى من بعده ى من جند من السمآء و ما كنا منزلین)

این دو آیه براى بیان قهر خداست. مؤمن، آن هم كامل، خیلى عزیز است. كشتن مؤمن سخت است. پروردگار كریم بیان طرفدارى و حمایت از حبیب نجار مى فرماید؛ بنابراین روایت، همان ساعت و روایت دیگر، فردا و روایت دیگر، پس از سه روز، خداوند اراده انتقام از آنها را كرد. لطیفه اى قبلاً ذكر مى فرماید پس از آن كه بنده خالص ما را كشتند ما براى هلاكت ایشان قشونى از آسمان نفرستادیم، اینها پست تر از این بودند كه بخواهیم از آسمان قشون بفرستیم، چنین اهمیتى نداشتند، به یك صیحه آسمانى كارشان تمام شد.

روایت چنین دارد كه: امر شد به جبرئیل كه صیحه اى بر آنها بزند و همه را هلاك كند (153).

صداى قهر الهى را چه كسى مى تواند تحمل كند؟ بشر ضعیف است، ضعف خودت را ببین، كارت را هم ملاحظه كن.

## تأثیر وعظ واعظ بر شخص گناهكار

گویند: یكى از مترفین و خوشگذرانها و گناهكارها روزى گذارش به مجلس وعظى مى افتد. جمله اى از واعظ، وضع او را تغییر داد. واعظ گفت: (عجبت من ضعیف كیف یعصى قویاً)؛ در شگفتم از ضعیفى كه چگونه معصیت قوى مى كند.

ضعف خودش را متوجه شد. حالش را دگرگون كرد. مانند تیرى بود كه به قلبش خورد. وضع زندگى اش را عوض كرد، رو به خدا آورد.

ساعتى مى آید كه آرزو مى كنى یك كلمه حرف بزنى و نمى توانى. دستت را نمى توانى حركت دهى، زورت به یك پشه اى نمى رسد.

ما نازل نكردیم بر قوم حبیب پس از او لشكرى از آسمان و كار ما هم نیست (چنین كار كوچكى كه براى آنها لازم نبود).

(ان كانت الا صیحة وحدة...)؛ نبود عذاب ما مگر یك صدا و صیحه.

(... فاذا هم خمدون)؛ كه ناگهان همه خاموش شدند. چه صیحه اى بوده است، خدا مى داند. دل از جا كنده مى شود. گلو را مى گیرد و خفه اش مى كند، یا ترس او را مى كشد. انسان طاقت ندارد.

## تأثیر شگرف رعد آسمانى بر عمر بن عبدالعزیز

در كتاب حیات الحیوان مى نویسد:

فصل بهار بود در زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز، او روى تخت نشسته هواى بارانى ابرهاى متراكم و رعد و برق شدید، با رعد عظیمى، خلیفه از تخت به زیر افتاد از دهشتى كه به او دست داد. یحیى بن معاذ رازى - كه تذكرات نافعى مى داد - گفت: (هذا خوف الرحمة)؛ اى خلیفه! این ترس رحمت است، رعد و صداى باران و بشارت خیر و بركت، تو را این جور تكان مى دهد، پس واى از صیحه قهر الهى.

پس از پیغمبر خاتم، این قسم بلاهایى كه به طور عموم همه را هلاك كند به بركت خاتم الأنبیاء پیغمبر رحمت، موقوف شد (154).

بلاى استیصالى موقوف؛ ولى گاهى گوشمالى مى دهند؛ چند سال قبل زلزله قیر و كارزین و قبل از آن زلزله لار، هشدارى بود.

(یاحَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا یأْتِیهِم مِن رَّسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ یسْتَهْزِؤُونَ (155))

آى اسف و ندامت بر بندگان! زهى حسرت بر این بشر! از اول خلقت تا خاتم الأنبیاء هر وقت این بشر را ترساننده الهى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله بیاید، مسخره مى كند. حالا هم همین است. در شهر اسلام چه اشخاصى یك نفر روحانى را ببینند مسخره مى كنند. وقتى نهى از منكرى مى كند، او را استهزا مى نمایند، ارتجاعى مى خوانند وعده و وعیدهاى قرآن را اعتنا نمى كنند بلكه اصلاً گوش نمى گیرند مانند قوم نوح كه انگشتهایشان را به گوشهایشان فرو مى كردند كه نشنوند (156). حالا اصلاً در مسجد نمى آید كه موعظه به گوشش بخورد، راه سعادت را بفهمد، دعوتهاى انبیاء را بشنود.

## پاسخ امام سجاد علیه‌السلام به مزاحم بى ادب

در روایتى در باب حلم حضرت سجاد علیه‌السلام دارد كه:

آقا عبا به دوش گرفته از كوچه هاى مدینه عبور مى فرمود. یك نفر از رذلهاى مدینه به رفیقهایش گفت: در مدینه من همه را دست انداختم جز على بن الحسین علیه‌السلام را، امروز باید به حساب او هم برسم. براى مسخره از پشت، عباى حضرت را كشید، حضرت رو برگرداند و فرمود: روزى در پیش است كه هر باطل كارى زیانكار است (157).

آى اهل باطل! زیانتان روز حشر آشكار مى شود. شما را از عذاب خدا مى ترسانند ولى این حقایق را مسخره مى كنید. دنیا شما را فریفته است؛ ولى زود است كه با صیحه مرگ، بیدار شوید.

جلسه سیزدهم: ندامت و تأسف استهزاكنندگان پیامبران

(یاحَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا یأْتِیهِم مِن رَّسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ یسْتَهْزِؤُونَ \* أَلَمْ یرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُم مِنَ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَیهِمْ لاَ یرْجِعُونَ (158))

كلام در آیه: (یحسرة على العباد...) است. راستى حالت بشر در برزخ و قیامت چگونه خواهد بود آن جا كه كشف حقایق است، آشكار كرد آنچه نهان بود. در آن وقت كسانى كه استهزا كردند پیغمبران و تابعین آنها را (دعاة الى الله) را؛ كسانى كه خلق را به آخرت مى خواندند، مسخره مى كردند، هنگام كشف حقیقت، چه اسفى و ندامتى عارضشان مى گردد.

در قرآن مجید، تمام از قیامت تعبیر به یوم مى كند: (یوم الازفة، یوم القیامة، یوم الواقعة) در قیامت كه مانند روز دنیا آفتاب نیست (159).

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| شمس و قمر در زمین حشر نباشد |  | نورنتابد مگرجمال محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله (160) |

پس بنابراین، تعبیر یوم براى چه، روز یعنى روشن مقابل لیل كه تاریك است. در دنیا تاریك است. حقیقت، مستور و باطنها مخفى است. حقایق آشكار نیست. از اول مرگ طلیعه فجر حقیقتى است براى كشف حقایق؛ مثلاً در این عالم هر اندازه بخواهى على علیه‌السلام را بشناسى نتوانى؛ چون مستور است. از اول مرگ كه چشم برزخى ات باز مى شود، علو على و عظمتش را تا حدى مى توانى ادراك نمایى. دست تواناى خدا و نعمت خدا بر نیكان و عذاب خدا بربدان (161)، پس از اول تولد تا ساعت مرگ، شب است. از مرگ به بعد، روز و كشف حقیقت است.

بگذار كشف حقیقت بشود، آن وقت كسانى كه پیغمبران را استهزا مى كردند، علو آنان را كه مى بینند چه بر سرشان مى آید؟ وقتى علو علماى عاملین و اولیاى خدا را مى بینند، همان كسانى را كه در دنیا به چشم حقارت مى نگریستند و مسخره مى كردند.

## عبرت گرفتن سلطان آواره از آوارگى

داستانى براى بیان اسف پس از كشف واقع از كتاب فرج بعدالشده به طور خیلى خلاصه براى تنوع در مطالب و رفع كسالت عرض كنم.

در یكى از شهرهاى هند، سلطان مقتدر عادلى بود و مى میرد. پس از مرگش پسرش نمونه پدر از جهت ایمان و عدالت و دلسوزى مردم بود لیكن یك نفر طاغى در این كشور پیدا شد و بر او شورید. بالأخره شاهزاده دید خونها ریخته مى شود و فسادها مى شود. با خود گفت بهتر آن است كه من خودم كنار بروم. هنگام فرار، جبه سلطنتى كه جواهر بسیارى در آن بود - كه براى وقتى گذاشته بود كه چاره منحصر به آن باشد - آن را پوشید و فرار كرد. چیزى هم از خوراكى و پول همراه نداشت. پیاده سر به صحرا گذاشت. شبانه حركت مى كرد تا فردا نزد جوى آب و درختى نشست. یك نفر پیاده بر پشتش چیزى بود مى آمد. با خود گفت این شخص مسافر است، با او همسفر مى شوم. خوراكى پیدا مى شود. بالأخره مسافر آمد نزد جوى آب و درخت نشست، سفره اش را پهن كرد و خورد و یك تعارفى هم به سلطان نكرد و او هم حیا كرد بگوید من گرسنه ام. بالأخره با هم به راه افتادند تا هنگام خوراك شد، دوباره سفره اش را پهن كرد و به رفیقش چیزى نداد.

اجمالاً دو شبانه روز سلطان فرارى همراه این مرد خسیس حركت مى كرد و چیزى نخورد. روز سوم، دیگر سلطان قدرتى بر حركت نداشت. از او جدا شد و تنها به راه افتاد. ناگهان چشمش به آبادى افتاد. نزدیك آبادى دید ساختمان مى سازند. به استاد و بنا گفت: آیا ممكن است من عملگى كنم اجرت بگیرم؟ گفت: آرى، مجدداً تقاضا كرد زودتر اجرتش را بگیرد. استاد پذیرفت. خوراكى خرید و خورد و سرگرم عملگى شد. استاد و بنا دید این شخص عادى نیست، از راه و روشش معلوم است بزرگزاده است بلكه بعضى از حركات ملوك را در او مشاهده كرد.

به صاحب ساختمان - كه بانوى محترمه اى بود - گزارش داد كه چنین شخصى براى كارگرى آمده است. دستور داد او را بیاورید، شب او را آوردند با نظر اول، بزرگى او را درك كرد. او را میهمان نمود و پیشنهاد ازدواج با او كرد. سلطان از خدا خواست؛ زیرا جایى نداشت بماند.

سه سال با این زن زندگى نمود. با بذل و بخشش زن زندگى مى كرد و در ضمن این سه سال بروز نداد كه من كى بودم. پس از سه سال خارج شهر یك نفر از اهالى كشورش را شناخت كه مشغول تفتیش است. سلطان از او پرسید از هند چه خبر دارى؟

گفت: سلطان عادى داشتیم یك نفر طاغى پیدا شد، سه سال بر ما مسلط بود. انواع ظلمها و ستمها را بر ما روا مى داشت تا بالأخره مردم از دست او به تنگ آمدند و او را كشتند. حالا افرادى به اطراف فرستاده اند شاید سلطان خودشان را پیدا كنند و دوباره بیاید، هر عده اى از یك طرف در جستجوى سلطان هستند.

سلطان خودش را معرفى كرد و جبه سلطنتى را هم نشانش داد. این جا به زن حقیقت را گفت و گفت كه من مى روم، اگر بدون مانع به تخت نشستم، مى فرستم تو را هم بیاورند. قاصد مى رود و خبر مى دهد. مردم و قشون به استقبال مى آیند و بدون مانع به جایش بر مى گردد.

هنگام فرار كردن دانست اگر كسى تنها مسافرت كند و فقیر هم باشد، چقدر بر او سخت مى گذرد، دستور داد به تناوب كاروانسرا بگذارند و در هر محل، توشه سه روزه هر مسافرى به او داده شود. حكم دیگرى نیز كرد كه هر غریبى كه وارد شهر مى شود به حضور من بیاید شاید كارى داشته باشد، خودم ترتیب انجامش را مى دهم.

چندى گذشت آن مرد خسیس كه همراه سلطان در سه روز فرارش بود، وارد شد. فوراً او را شناخت. پرسید مرا مى شناسید؟ گفت: شما سلطان هستید. گفت: نه من همان همسفر چند روزه شما هستم. فوراً تا برایش كشف حقیقت شد، آرزو كرد از خجالت به زمین فرو برود.

سلطان گفت: ابداً دغدغه به خودت راه نده، جز نیكى از من نخواهى دید. فوراً دستور داد در اتاق شخصى خودش جایش داد، با خودش هم خوراكش كرد، انواع و اقسام اكرامها را نسبت به او روا داشت. شب موقع خواب در بستر سلطنتى او خوابانید و بهترین كنیزها را در اختیارش گذاشت. كنیز پس از مدتى آمد و گفت میهمانتان خوابش برده، راحت كرده است.

سلطان گفت: اشتباه مى كنى، مرده است! رفتند دیدند همین طور است. سلطان گفت این شخص از اسف و حسرت و ندامت غصه كش شد، من هم همین را مى خواستم كه غصه كش بشود.

اى انسان! همه شما غیر از كسانى كه این جا از دعوت انبیا قدردانى كردند، بقیه حسرت كش مى شوند. اسف، آنها را از پاى در مى آورد: (یحسرة على العباد) مى فهمند در برابر كلام رب العالمین، عالم ربانى داعى الهى این قدر بى اعتنایى كرده، آن وقت علوش را نیز مى بیند. دیگر آن كه متوجه مى شود خداى عالم در برابر بى ادبیهایش نعمتش را افزون مى كرد. هرچه بنده كفران مى كرد، استهزا و سخریه مى كرد، او انعام و احسان مى كرد. واى به بشر! وقتى كه حقیقت آشكار مى شود.

در موقف اول قیامت، اولاً چهل سال حالت حیرت و بهت به افراد دست مى دهد، بعد از حیرت، خجلت است. از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله مروى است كه: انسان از شرمسارى عرق مى ریزد. آرزو مى كند اى كاش! مرا به جهنم مى بردند و از این موقف خلاص مى گردیدم (162).

## هلاكت برخى از پیشینیان

آن وقت پروردگار در مقام تهدید استهزاكنندگان به دعوت انبیا مى فرماید: نگاه به پیشینیان خود بكنید:

(الم یرواكم أهلكنا قبلهم من القرون أنهم الیهم لا یرجعون).

ببینید كسانى كه به پیغمبران خدا سخریه كردند چه بر سرشان آمد! شما اعراب در مسافرتهایتان بر شهرهاى آنها مى گذرید، مكرراً مى بینید شهرهاى لوط را مؤتفكات را چگونه زیر و رو كردیم (163)؛ چون به دعوت انبیا اعتنا نمى كردند، چگونه ایشان را هلاك نمودیم.

پیش از اینان از قرون گذشته عده اى را چگونه هلاك كردیم (164) شما عبرت بگیرید. پیش از شما عده اى در اثر طغیان و عصیان، برخى را چون فرعونیان غرق كردیم، برخى را به زمین فرو بردیم، از ایشان كسانى بودند كه صیحه، آنان را گرفت، مثل همین قوم حبیب نجار (165)، شما هم مثل آنها نشوید.

(... أنهم الیهم لا یرجعون) هلاك شدند و دیگر بازنگشتند. یكى از بزرگان راجع به امت مرحومه - كه امت پیغمبر آخرالزمان هستند - وجه مناسبى براى مرحومه ذكر كرده است. یكى از وجوه آن این است كه امت آخر است. آن كس كه آخر است رحمت قهرى نصیبش شده است، از وضع گذشتگان عبرت مى گیرد. آن كس كه اول است ممكن است در گودال بیفتد و متوجه نشود؛ ولى آن كس كه آخر است، افتادگان را مى بیند، مى یابد كه او نیفتد.

شما امت مرحومه اید. دیدید قوم لوط و صالح و هود چه بر سرشان آمد؟ آثارشان را در تاریخ خوانده اید، در ضمن مسافرت، آثارشان را مى بینید، چرا عبرت نمى گیرید؟!

جلسه چهاردهم: حضور اجبارى مردم نزد خداوند

(وَإِن كُلٌّ لَمَّا جَمِیعٌ لَدَینَا مُحْضَرُونَ \* وَآیةٌ لَّهُمُ الأَرْضُ الْمَیتَةُ أَحْیینَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبّاً فَمِنْهُ یأْكُلُونَ \* وَجَعَلْنَا فِیهَا جَنَّاتٍ مِن نَّخِیلٍ وَأَعْنَابٍ وَفَجَّرْنَا فِیهَا مِنَ الْعُیونِ \* لِیأْكُلُوا مِن ثَمَرِهِ وَمَا عَمِلَتْهُ أَیدِیهِمْ أَفَلاَ یشْكُرُونَ! (166))

فرمود: (ألم یروا أهلكنا... (167)) آیا نمى بینید چه اشخاصى را كه قبل از ایشان هلاك كردیم؟ عبرت بگیرند و راه و روش آنان را دنبال نكنند. كلمه هلاك در ذهنها نیستى مى آورد در حالى كه مقصود از دنیا رفتن و به عالم جزاء رسیدن است كه گفتیم موت به نظر سطحى انسان، نیستى است لیكن از نظر عقل و شرع، مرگ براى هیچ كس نیستى محض نیست بلكه جابه جا شدن و تغییر لباس دادن است.

(و ان كل لما جمیع) نیست هیچ فردى، همه و همه، جز آن كه نزد ما حاضر شدگانند: (لدینا محضرون). یك نفر نمى تواند فرار نماید و حاضر نشود؛ چنانچه در سوره الرحمن مى فرماید:

اى گروه جن و انس! اگر توانایى دارید از اقطار آسمانها و زمین در گذرید، پس در گذرید (168).

مروى است در ضمن تفسیر این آیه شریفه، روز قیامت ملائكه آسمان اول، دور تا دور صحراى محشر را صف ببندند. ملائكه آسمان دوم پشت سر آنان به همین ترتیب تا ملائكه هاى آسمان هفتم، اهل محشر را محاصره مى كنند. آن وقت ندا بلند مى شود: (یا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالإِنسِ...)؛ اى گروه جن و انس! اگر مى توانید از این قطره هاى آسمانها و زمین از این افق فرار كنید (169).

همه در محكمه عدل الهى حاضر شوندگانند؛ یعنى هر یك نفر، دو مأمور الهى همراه اوست (170)، نمى تواند این طرف و آن طرف برود. مأمورین احضار با او هستند تا اشاره مى كنند بى اختیار به راه مى افتد تا محل عرض على الله.

قربان كسى كه احتیاج به سائق و مأمور نداشته باشد، خودش حالا بیاید آماده باشد، حساب خودش را رسیده باشد.

محضرون؛ حاضر شدگان، جایى كه میقات الهى است (171) قیامت و معادى كه در این آیه ذكر شد، در چند آیه دیگر برهانش را ذكر مى فرماید، دلیل بر معاد بلكه براى توحید افعالى خداوند است.

## زنده شدن زمین و نشانه قیامت

(و ءایة لهم الأرض المیتة). آیه یعنى نشانه، دلیل و برهان، نشانه معاد، دلیل بر این كه پس از مرگ، عالم دیگرى در پیش دارى كه تمام سعادت تو آن جا ظاهر مى گردد چیست؟

گویند: این بدن پوسیده چطور دوباره زنده مى شود؟ نگاهى به زمین مرده زیر پایت بكن، چطور خدا زنده اش مى كند؟

موت و حیات هر چیزى نسبت به همان چیز است. زمین هم به حسب خودش موت و حیاتى دارد، موتش مراتب دارد؛ یكى از مراتب آن روییدن گیاهان و نروییدن گیاهان است. فصل پاییز و زمستان، موت زمین است. اول بهار، حیات زمین است. چه حیاتى به او اضافه مى گردد؟ زمین خشكى كه جنبشى از آن دیده نمى شد، نسیم بهارى، زمین محكم، شكاف بر مى دارد، دانه سر در مى آورد، نبات و گیاه مى روید. این حیات را كى داد؟ آیا خودش چنین شد؟ چرا در فصل زمستان و پاییز نشد، این حیات تازه نشانه اى براى معاد است.

## قدرت نمایى خداوند در زمین

(و ءایة لهم الأرض المیتة أخیینها و أخرجنامها حباً فمنه یأكلون).

حب به معنى دانه است. حبوبات كه عمده اش گندم و جو و عدس و ماش و برنج و غیره است از جهت تركیب، یك دانه گندم خوشه مى شود و در برابر یك دانه، هفتاد تا هفتصد دانه پس مى دهد. قدرت نمایى مى كند. مى فهماند عالم را قدرت بى نهایتى مدبر است.

یك هسته خرما كاشتى، شاخه و برگ و چند صد دانه خرما كه هر كدام هم هسته اى دارد، نمایش قدرت؛ همان كس كه گندم را آفرید، دندان تو را براى خوردن آن قرار داد. آن كس كه ذائقه در دهانت قرار داد، این خرما را شیرین قرار داد.

حركت كیفیه و حركت كمیه؛ هر حركتى محرك مى خواهد، نمى شود بدون تكان دهنده، چیزى تكان بخورد. هر خوشه انگور در ابتدا از دانه گندم كوچكتر است لیكن به تدریج بزرگ مى شود. این حركت كمیه، محركش كیست كه به ترتیب و نظم معین، آن را مى گرداند.

همین دانه انگور در ابتدا سخت ترش بود، به تدریج رو به شیرینى مى رود كه گاهى شیرینى اش آدم را مى زند. هر حركتى محرك مى خواهد، حركت انگور كمى و كیفى آن از كیست؟ جز از خدا؟ زمین خشك بى گیاه را جان مى دهد، گیاه مى رویاند. به قول سعدى شیرازى:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ابر و باد و مه و خورشید و فلك در كارند |  | تا تو نانى به كف آرى و به غفلت نخورى |
| همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار |  | شرط انصاف نباشد كه تو فرمان نبرى (172) |

## رویانیدن دانه نشانه معاد

این توحیدى كه از آیه استفاده مى شد، اما از جهت معاد، آقایان زارع مى دانند كه تخمى كه مى كارند در زمین، پس از چندى كه آب به آن مى رسد، متلاشى مى شود. هسته خرما به آن سختى، وقتى در گل جا گرفت و آب به آن رسید؛ متلاشى مى شود، بعد سبزه شده سر از خاك در مى آورد، نصف آن رو به بالا و نصف دیگر رو به پایین. نصفش ریشه مى شود و شالوده را تأمین مى نماید و نصف دیگر رو به بالا و ساقه مى گردد.

محل شاهد ما این جاست كه پس از متلاشى شدن كه دوباره حیات به آن داد؟ خدا. مثل بدن من و تو كه مى پرسى چه مى شود پس از این كه پوسیده شد، شما كه عالم دنیا را دیدید كه چگونه پس از مرگ حیات است، چرا یادآورد آخرت نمى شوید (173)؟!

استخوانهایى كه متلاشى شده پس از این كه اراده حق تعالى به قیام قیامت تعلق گرفت، نفخه احیا كه دمیده مى گردد، تمام ذرات دوباره جان پیدا مى كند (174)؛ البته با تغییراتى كه پیدا مى كند.

این بار بدن لطیف است مخصوصاً اگر بهشتى باشد. نسبت به زنهاى بهشتى رسیده است كه حور به آن رشك مى برد، از بس لطیف و زیبا هستند. ماده بدن همان ماده است، صورت عوض مى شود؛ البته باید كارهایش از سنخ كارهاى ملك باشد، جز خیر ان شاء الله از او سر نزند وگرنه اهل عذاب، بدنهاى ضخیمى پیدا مى كنند كه مناسب آن قسم عذابهاى سخت باشد.

(و جعلنا فیها جنت من نخیل و أعنب...) جلو چشمت این بستانهاى نخل و انگور را ملاحظه كن، این شیرینیها كجا بود؟ از كجا آمد؟ بگو الحمدلله، الله اكبر، از لابلاى چوب خشك، از زمین، از آب، این چه جوهر كشى شده در این شكل منظم و مرتب، در این خوشه چطور دانه دانه چیده شده بین هسته و خود میوه پوسته ربط داده است:

(انه على كل شى ء قدیر).

(و فجرنا فیها من العیون)؛ چشمه ها را جارى كردیم در میان این بستانها.

(لیأكلوا من ثمره ى و ما عملته أیدیهم)

تا این بشر از میوه این درختان و حبوبات بخورد.

(و ما عملته) بنابراین كه ما موصوله باشد؛ یعنى اشاره باشد به آنچه از این میوه ها درست مى كنند، انگور را خدا خلق كرده؛ ولى بشر آن را شیره مى كند، خوراك بسیار لطیفى است و همچنین سركه كه خوراك پیغمبران است.

(أفلا یشكرون)؛ آیا سپاسگزارى نمى نمایند؟

آى كفور! نمك به حرام! آیا نباید منعم شناس گردى براى خدایى كه این قسم نعمت افشانى كرده؟ آیا نباید از همه بیشتر مدح خدا كنى؟

مدح واسطه هم خوب است به شرطى كه واسطه بودنش را فراموش نكند؛ اما آن كس كه اصل نعمت از او و به دست اوست، شكر او واجب است و در مقام سپاسگزارى او شریك هم نباید براى او قایل شد؛ چون منعم فقط اوست.

اگر آب براى شما ناپدید شد، كى براى شما آب گوارا مى آورد (175).

نعمت به هركس برسد، از اوست، نیست نعمتى براى شما مگر این كه از خداست (176).

## نعمت پرستى یا منعم پرستى

تمثیل هر چند زشت است ولى عیبى ندارد. سگ با آن پستى اش به نعمت بیشتر اهمیت مى دهد یا به منعم؟ این قدرى كه منعم پرست است، نعمت پرست نیست. این قدرى كه به صاحب خانه مى رسد به خوراكش نمى رسد.

چه بسا صاحب خانه فراموش مى كند و به او خوراك نمى دهد لیكن سگ دست بر نمى دارد، تواضع مى كند، تملق مى گوید، تبصبص مى كند، دم تكان مى دهد.

حیوان است بیش از این شعورش نمى رسد. تو اى انسان با آن عقلى كه خدا به تو داده است، چرا منعم را فراموش كردى، تو كه صاحبت را شناختى، فهمیدى (لا اله الا الله) حالا با منعمت بیشتر سر و كار دارى یا با نعمت. نعمت پرستى یا منعم پرست؟

نعمت محترم است چون از خداست، مدح و ثناى خدا كن تا نعمتت را زیاد فرماید (177)؛ حتى نهى شده است بگویى فلان خوراك ضررم زد بلكه بگو با مزاجم سازگار نبود؛ البته خوراكهاى متضاد را نباید با هم خورد.

مروى است: از جمله موجبات عذاب قبر و فشار گور، كفران نعمت است (178). مبادا كفران نعمت شود، نان را ببوس و محترم دار، در زیر دست و پا نیفتد.

باید از كفرانهایى كه كرده ایم توبه كنیم. نعمتهاى خدا را ندیدیم تا شكر كنیم؛ مثلا شخصى پسر را نعمت خدا ندید؛ ولى وقتى مرد گفت: خدا فرزندم را از من گرفت. اینها كفران است.

اللهم ما بنا من نعمة فمنك لا اله الا انت وحدك لا شریك لك

خدایا! هرچه داریم تنها از تو است. جز تو خدایى نیست. ما اهل توحیدیم. اهل شكریم و از گذشته هاى خود شرمساریم كه نعمتهایت را از تو ندانستیم. استغفرك و اتوب الیك

جلسه پانزدهم: وجوب سپاسگزارى نعمتهاى الهى

(وَآیةٌ لَّهُمُ الأَرْضُ الْمَیتَةُ أَحْیینَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبّاً فَمِنْهُ یأْكُلُونَ \* وَجَعَلْنَا فِیهَا جَنَّاتٍ مِن نَّخِیلٍ وَأَعْنَابٍ وَفَجَّرْنَا فِیهَا مِنَ الْعُیونِ \* لِیأْكُلُوا مِن ثَمَرِهِ وَمَا عَمِلَتْهُ أَیدِیهِمْ أَفَلاَ یشْكُرُونَ (179))

آیات، راجع به توحید رب العالمین و معاد است؛ برهان هر دو آشكار است. مى بینید كه زمین خشك چگونه حیات در آن دمیده مى گردد: (... و أخرجنا منها حباً...). انواع حبوبات، از آن بیرون آورده و شما مى خورید. از خرما و انگور كه از میان آنها جویها روان مى كنند. از خرما و انگور بخورید و تدبر كنید. عبرت بگیرید. بخورید و خداشناس و خداپرست شوید. به دنبال اصلش بگردید؛ یعنى اى انسان! آنچه مى بینى قطره است. نمایش قدرت است. اصل قدرت است. در جهان پس از مرگ است (180).

رطب و خرما یك ذره از اصل شیرینى است كه در عالم اعلا ذخیره شده. پس از مرگ بر آن بساط وارد مى شوى، آن وقت حقیقت شیرین را مى فهمى. تمام گیاهان، تمام بوهاى خوش را خزینه اى است نزد پروردگار عالم.

## سپاسگزارى، وجه تمایز انسان با حیوان

(... أفلا یشكرون....). حیوان از نعمتهاى خدا مى خورد و كارى هم به خدا ندارد. كارش جو و یونجه خوردن است و بس؛ اما بشر باید بخورد و دنبال خوراننده اش بگردد و از او سپاسگزارى نماید و الا فرقش با حیوان چیست (181)؟

به حكم عقل باید براى منعم، خداى عظیم خاضع شد، انسان نباید كافر باشد. كفر به معنى ستر است؛ یعنى پوشانیدن. آى كسى كه نعمت خدا را مى پوشانى و از خدا نمى بینى؛ خدا بى نیاز است (182). شكر خدا براى خودت خوب است؛ چنانچه در قرآن مجید مى فرماید:

اگر سپاس نعمت كردید، خدا نعمتش را بر شما زیاد مى كند، اگر نعمت را از خدا ندیدید، آنچه خدا داده قدردانى نكردید، عذاب خدا سخت است (183).

## همسر، نعمت خداوند

از نعمت هاى خدا همسر است كه در چند جاى قرآن این نعمت را تذكر فرموده است.

در اصول كافى روایت شده است كه: پس از ایمان، هیچ نعمتى بالاتر از همسرى كه ایمان شخص را نگهدارد نیست.

این زن، آیت خداست كه اسباب آرامش و انس مرد است (184).

زندگى با زنى كه مهربان باشد، نعمت بزرگى است؛ اما بعضى از كفران كنندگان، نعمت را از خدا ندیده و از همان اول كفران مى كنند. در مجلس عقد و همچنین عروسى كه محل دعا و اجابت آن است؛ چون هنگام ریزش نعمت خداست، اما با گناهانى كه مرتكب مى شوند، نعمت خدا را كفران مى كنند.

## رفاقت سپاسگزار با حضرت داوود علیه‌السلام در بهشت

داستان كوتاهى در باب شكر در روایت رسیده است:

داوود علیه‌السلام از خدا خواست رفیق خودش را در بهشت نشانش دهند از اهل ایمان كه خدا او را دوست مى دارد، ندا رسید فردا بیرون دروازه برو او را مى بینى.

فردا كه جناب داوود از دروازه خارج شد، با متى پدر یونس پیغمبر برخورد كرد كه مقدارى هیزم به دوش گرفته است دنبال مشترى مى گردد. یك نفر آمد و خرید. داوود جلو رفت با او مصافحه و معانقه كرد و گفت امروز ممكن است میهمان شما باشم؟ متى گفت: زهى سعادت بفرمایید برویم. جناب متى از همان پول هیزم؛ آرد، و نمك خرید به مقدار سه نفر؛ خودش و داوود و سلیمان، بالأخره نان تهیه كرد. پیش از خوردن، متى سر به آسمان بلند كرد و گفت: پروردگارا! هیزمى كه من كندم، درختش را تو رویانده بودى، نیرو و قدرت بازو تو به من عنایت كردى، توانایى حمل آن را تو دادى، مشترى را تو فرستادى، آردى كه جلومان هست، گندمش را تو آفریدى، دستگاهى به راه انداختى كه حالا ما بتوانیم نعمت تو را مصرف كنیم. مى گفت و اشك از گوشه هاى چشمانش مى ریخت.

داوود رو به سلیمان كرد و گفت: همین است شكر كه انسان را به مقامات عالى مى رساند.

به قول یكى از بزرگان مى فرمود: همه اش نگو خدایا! بده بده، بگو خدایا! منعم شناسم كن، نعمت شناسم كن، تا قدردانى كنم.

الان این ساعات ماه رمضان نعمت است. از اموات بپرس آرزو دارند در دنیا باشند و بهره باقى ببرند.

راستى كه باید این لیالى قدر، از كفرانهاى خود توبه كنیم؛ از این كه نعمتهاى خدا را ندیدیم، منعم را نشناختیم، پامال كردن نعمت و در غیر محل صرف كرده ایم. پول روى هم گذاشتن، كفران نعمت است. باید بخورى و بخورانى، نه روى هم بگذارى. یا خرجهاى زیادى، اسراف و تبذیر، پله هاى خانه را هم فرش قالى كردن اسراف است، به رحم فقیرت كه ندارد بده، از این مال نعمت خدا باید استفاده ببرى نه ضایع كنى.

## شكر مال، انفاق آن در راه خداست

داستانى را در دارالسلام حاجى نورى ذكر كرده است كه:

یك نفر عابد چندین سال مشغول عبادت بود. در عالم رؤیا به او خبر دادند كه خداوند مقدور فرموده است نصف عمرت فقیر باشى، نصف دیگر غنى، اختیارش با خودت كه نصف اول را انتخاب كنى یا دوم را. در عالم رؤیا گفت: زن صالحه عاقله اى دارم با او مشورت كنم؛ البته زنى كه به كمال عقل رسیده باشد، مورد مشورت واقع شود، مانعى ندارد نه آنان كه چون بسیارى از مردان، اسیر هوا و امیال نفسانى هستند.

زن گفت: نصف اول را غنى انتخاب كن. از فردا شروع به زیاد شدن نعمت شد. زن گفت: اى مرد! وعده خداست، همین طور كه خدا نعمت مى دهد، تو هم انفاق كن، از این طرف مى آمد از آن طرف مى داد. نصف عمرش گذشت و منتظر است فقیر بیاید؛ اما فرقى نكرد، همین طور نعمت خدا بر او جارى است. عرض كرد: پروردگارا! چطور شد. به او خبر دادند تو شكر كردى، ما هم زیاد كردیم: (لئن شكرتم لأزیدنكم) شكر مال، انفاق آن است؛ چنانچه كفرانش روى هم گذاشتن هست.

جلسه شانزدهم: قدرت خداوند در خلقت ازواج

(سُبْحَانَ الَّذِی خَلَقَ الأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الأَرْضُ وَمِنْ أَنفُسِهِمْ وَمِمَّا لاَ یعْلَمُونَ \* وَآیةٌ لَّهُمُ الَّیلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُم مُّظْلِمُونَ \* وَالشَّمْسُ تَجْرِی لِمُسْتَقَرٍّ لَّهَا ذلِكَ تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ \* وَالْقَمَرَ قَدَّرْنَاهُ مَنَازِلَ حَتَّى عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِیمِ \* لاَ الشَّمْسُ ینْبَغِی لَهَا أَن تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلاَ اللَّیلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِی فَلَكٍ یسْبَحُونَ (185))

در بیان شواهد قدرت و حكمت، هم خداشناسى و هم معادشناسى، دانستن قدرت و علم و حكمت الهى و هم دانستن از دوباره زنده كردن مرده هاست.

(سُبْحَانَ الَّذِی خَلَقَ الأَزْوَاجَ). ظاهر آیه یعنى منزه و پاك است از هر عیب و نقصى آن خدایى كه آفرید جفتها را از آنچه از زمین مى روید از انواع گیاهها و از خودشان، از نفوس خود آن ازواج و از آنچه نمى دانند و هنوز ادراك بشر به آن نرسیده است.

قدماى از مفسرین ازواج را تأویل مى بردند و به معنى اصناف و انواع مى گرفتند، صنفها و نوعها را این چنین آفریده است.

بعضى دیگر مى گفتند: به معنى تركیب جوهر و عرض ماده با صورت است.

این تعبیرات در اثر بى خبرى از مطلب مهم دستگاه خلقت است كه تاكنون بشر از آن بى خبر بود كه مسأله ازدواج كاینات است. سابق در غیر حیوان تنها درخت نخل را مى شناختند كه نر و ماده دارد و لذا باید بر داده شود از درخت نر به ماده تا بارور گردد و خرما دهد لیكن اخیراً مسلم و قطعى گردیده است كه نه درخت نخل بلكه همه درختان نیاز به تلقیح دارند.

اولاً: ازدواج به معنى اصناف و انواع درست نیست بلكه فارسى زوج، جفت است؛ مذكر و مؤنث. نر و ماده را زوجین گویند. خداوند مى خواهد در این آیه شریفه اعلام بفرماید همه دستگاه آفرینش زوج است، اختصاص به حیوان یا درخت نخل ندارد بلكه تمام درخت ها باید از نر اثر به ماده برسد. بادها واسطه لقاح هستند (186). از روى درخت نر، ذراتى كه سبب بارگیرى درخت ماده مى شود به آن مى رساند. از جمله لواقح حشرات هستند، با نشستن روى درخت نر، ذرات لقاح را گرفته به درخت ماده مى رسانند.

(و مما لا یعلمون) شاید اشاره باشد به آنچه اخیراً از دستگاه اتم آگاه شده اند. اتم كه به آن جزء لا یتجزى و در سابق به آن جوهر فرد مى گفتند، اخیراً انسان با دستگاههاى علمى آن را شكافت و كشف كرد.

این اتم هم زوج است، فاعل و منفعل دارد، الكترون و پروتون است. پس یكى از معجزات علمى قرآن است كه بشر نمى توانست باور كند كه تمام اشیا زوج است تا چه رسد به جوهر فرد (اتم) و لذا ازواج را به اصناف و انواع تأویل مى برند لیكن اخیراً این حقیقت آشكار شد كه: (سبحن الذى خلق الأزوج كلها) همه زوجها را یعنى همه اشیاء را؛ چون همه چیز زوج است از آنچه تصور كنید ما جفت آفریدیم (187).

(و من أنفسهم) راجع به مذكر و مؤنث خیلى قابل تأمل و فكر است. امام صادق علیه‌السلام در یكى از مجالسش با مفضل همین مطلب را یادآور مى شود كه در آلات تناسلى و طرز جفت گیرى و انعقاد نطفه دقت كن. آنچه بیشتر تأمل شود، حیرت زیادتر مى گردد.

## عظمت شب و منافع آن

(و ءایة لهم الیل نسلخ منه النهار فاذا هم مظلمون).

در آیات و شواهد قدرت الهیه دقت كنید، روز و شب حاصل از چیست؟ به حسب حس، حاصل از حركت آفتاب به دور كره زمین و به حسب واقع، از حركت وضعى زمین به دور خودش شب و روز پیدا مى شود. نكات زیر را توجه بفرمایید:

(و ءایة لهم الیل). شب كه مى شود، شب را آورد و روز را از بین برد تا امن و آسایش براى جنبنده ها باشد، به بركت تاریكى شب، استراحت مى كنند.

(نسلخ). بعضى از مفسرین گفته اند: به معنى نخرج هست؛ چون منه دارد و اگر سلخ به معنى كندن باشد، باید عن استعمال شود، پس (نخرج منه النهار) است، روشنایى را گرفته تاریكى مى آوریم. نورانیت فضا را گرفتیم، ظلمت آمد.

(فاذا هم مظلمون). اگر آن قدرت قاهره، كره زمین را حركت نمى داد؛ مثلاً همیشه روز و روشن بود، منافعى كه شب دارد حاصل نمى گردید. دیگر آن كه آفتاب اگر 24 ساعت بر یك نقطه بتابد به یك نحو، مى سوزاند.

## حركت خورشید به سوى جایگاه خود (ستاره وكا)

(والشمس تجرى لمستقر). بعضى گفته اند لام در (لمستقر) به معنى الى یعنى (الى مستقر) است. آفتاب در حركت است نه این حركت حس كه به دور زمین مى چرخد و برخلاف واقع است. آفتاب با منظومه اش رو به كوكب عظیمى است كه آن را نسر گویند و اخیراً وكا نامند در حركت است. وقتى به آن كوكب رسید، عمر منظومه شمسى هم به پایان مى رسد. مستقر یعنى قرارگاه شمس آن كوكب عظیم است. آن وقت است كه قیامت بر پا مى گردد.

در هیئت جدید هم گفته شده كه منظومه شمسى در سن پیرى است. (اقتربت الساعة). وقتى از جریان افتاد، نورش تمام مى شود؛ مثل ما عمرمان كه سر آمد، آثار حیات هم تمام مى شود. این جریان ابدى نیست تا آفتاب به قرارگاه خودش برسد.

(ذلك تقدیر العزیز العلیم). این است تقدیر و تنظیم (خداوند) چیره بسیار دانا، بر تمام مقدرات و تنظیم امور مخلوقات غالب و بسیار آگاه است.

## جاذبه عمومى سبب حفظ كاینات

(لا الشمس ینبغى لهآ أن تدرك القمر). دقت كنید در نظم شب و روز. در پنجاه سال عمرت آیا شب و روز تغییرى كرده است در نظم آن. بدون این كه یك دقیقه از نظم خودش خارج شود، زودتر یا دیرتر از مقرر؛ نه آفتاب غالب بر ماه و نه ماه غالب بر آفتاب، جاذبه عظیم مستقیم آفتاب كه از میلیونها فرسخ كره زمین و غیر آن را جذب كرده است، كره ماه مقهور كره زمین است و تعادل در این كره و مدارش پیدا شده است، چرا؟

## حكمت تغییر ماه

شب اول، ماه مانند ریسمانى هلال است. شب دوم دو برابر تا شب سیزدهم و چهاردهم تمام قرص نمایان مى گردد. از شب شانزدهم به تدریج كم مى شود تا شبهاى آخر ماه كه به اصطلاح محاق مى شود، ماه ناپدید مى گردد تا حساب ایام ماه دانسته گردد (188).

(... كالعرجون القدیم...). خوشه نخل در جهت قوسى زرد و ضعیف، آخر ماه نیز نگاه به ماه كنید رو به زوال است مثل آخر عمر من و تو، توبه حالا ارزش دارد نه وقتى كه دیگر امیدى به زندگى نیست.

(والقمر قدرنه منازل). 27 منزل براى ماه است. جریان ماه را شب به شب دنبال كنید.

زمخشرى در ربیع الأبرار نوشته و در شرح صحیفه از او نقل مى كند كه: شب چهاردهم ماه بود، حضرت سجاد علیه‌السلام وقت سحر براى تهجد برخاست. دست مبارك را در ظرف آب كرد براى وضو. سر بلند كرد چشمش به ماه افتاد، همین طور سرش را بالا بود تا وقتى مؤذن گفت: الله اكبر (189).

(یا من فى السماء عظمته). بزرگى خدا را در آسمانها ببین؛ كره هاى عظیم مخصوصاً به ضمیمه كشفیات جدید، راستى حیرت آور است.

## پیچیده شدن عالم اكبر در وجود انسان

اشاره اى درباره تطابق آفاق و انفس، به فرموده على علیه‌السلام:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اتزعم انك جرم صغیر |  | و فیك انطوى العالم الأكبر (190) |

آیا گمان كردى، چثه كوچكى هستى، در حالى كه عالم اكبر در تو پیچیده شده است.

هرچه در عالم خارج است، در نفس انسانى هست. در وجود خود انسان هم روز و هم شب است. امثالش را توجه بفرمایید:

در بدن و روح: در بدن، مفسر مصرى طنطاوى خوب تشریح مى كند. دستگاه جریان خون در تمام بدن، از مغز سر تا نوك پا جریان خون متصل به قلب است؛ در دل تصفیه مى گردد. خون پاك در رگها جریان پیدا كرده به تمام اجزاى بدن مى رسد؛ ولى به هرجا رسید، ماده پلید بر مى گردد و به قلب مى ریزد و تصفیه مى گردد. نصف بدن دائماً خون سیاه است و نصف بدن خون لطیف. در هر دقیقه اى شانزده مرتبه این دور قمرى در بدن است. خون سیاه به منزله شب و خون پاك، به منزله روز است.

## روز روح، یاد خدا و شبش، غفلت است

روح تو نیز روز و شب دارد، شبش غفلت از خداست. تاریك است حق و حقیقت را نمى بیند. واى! اگر گناه باشد كه ظلمات محض چون شبى كه كاملاً ابرى است؛ چنانچه روزش یاد خداست آن مقدار از عمرت كه به یاد خدا گذراندى روشن است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| شب مردان خدا روزجهان افروز است |  | روشنان رابه حقیقت شب ظلمانى نیست(191) |

از ساعت مرگ این جریان واضح مى گردد؛ حقیقتش بعد واضح مى شود. واى به آن كس كه شبش متصل به قیامت باشد! ظلمات اخلاق زشتش؛ عقاید نادرستش به قدرى او را در تنگنا قرار مى دهد كه به تعبیر قرآن مجید، دستش را كه بیرون مى آورد نمى تواند ببیند (192)؛ چنانچه مقابلش، روزى كه مؤمنین و مؤمنات نورشان از پیش رو و سمت راستشان نورافشانى مى كند (193).

## وجود حق و باطل در تمام انسانها

شیخ شوشترى (رحمة الله علیه) در این باره كه هرچه در عالم كبیر است در عالم صغیر هم هست، یعنى در وجود خود شخص است، مى گوید:

در وجود خودت محمد است و ابوجهل است. در وجود خودت هابیل و قابیل است. تطبیق هایى جالب مى كند. ابوجهل تو، همان نادانى و غرور تو است. خضوعت براى حق در وجود محمد است، مبادا ابوجهل را به محمد مسلط كنى. على یعنى عدل و حق، معاویه یعنى ظلم و ناحق، مبادا ستم را بر عدل و حق مسلط كنى.

## لزوم پرهیز از شغل حرام

یك نفر از رفقا خوابى از خودش نقل مى كرد. گفت:

دیدم امام زمان عجل الله تعالى فرجه الشریف چشم راستش كور است. اولاً خواب امام زمان غیر امام زمان خارجى است، چه بسا خیالات و اوهام باشد و یا ممكن است تعبیر نداشته باشد.

دیدم اگر پاسخش ندهم ممكن است گمان كند امام زمان (عج) در كار است؛ لذا گفتم این امام زمان در وجود خودت هست؛ دین خودت كور است، این كار حرامى كه در دست دارى و صلاح نیست روى منبر بگویم تو را كور كرده است، لذا رفت از آن شغل حرام كناره گرفت.

گاه مى شود این بشر بدبخت، جهلش غالب مى گردد و ابن ملجم ثانى مى گردد، بغض و نفرت از حق، سر تا پایش را مى گیرد.

جلسه هفدهم: مسخر شدن دریا براى انسانها

(وَآیةٌ لَّهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّیتَهُمْ فِی الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ \* وَخَلَقْنَا لَهُم مِن مِّثْلِهِ مَا یرْكَبُونَ \* وَإِن نَّشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلاَ صَرِیخَ لَهُمْ وَلاَ هُمْ ینقَذُونَ \* إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَمَتَاعاً إِلَى حِینٍ (194))

از جمله آیات داله بر نعمتهاى خدا، مسخر شدن دریاست براى بشر.

خداى عالم، دریا با این عمق و حیوانات مهیب را مسخر بشر قرار داده است؛ دریایى كه راستى آدمى وقتى نگاهش مى كند، هول او را مى گیرد. امواج كه به حركت مى آید، واقعاً وحشت آور است؛ اما آن را مسخر بشر كرد تا بر روى آب حركت كند؛ براى تجارت و سیاحت آن را طى نماید. كشتى ساخته با قوت قلب سوار شود. فرسنگها حركت كند. صید ماهى و غیره كند. مرجان بیرون بیاورد. حالا كه معدنها از دریا بیرون مى آورد (.. الفلك المشحون...) كشتى پر از سكنه را از روى آب رد مى كند.

## شتر، كشتى صحرا و هواپیما هر دو مخلوق خداوند

(و خلقنا لهم من مثله ى ما یركبون). از مثل كشتى در دریاها براى شما آفریدیم؛ مثل شتر كه سفینةالبراست؛ كشتى صحراست.

به قول مفسرین جدید، این طیارات و هواپیماها هم ساخته خداست. مثل كشتى است. برق و بخارش از خداست. بشر تنها ختم و تركیبش را عهده دار است. هوش و قدرتش را هم خدا داده است.

(و ان نشأ نغرقهم فلا صریخ لهم و لا هم ینقذون)

اگر ما بخواهیم كشتى نشستگان را با یك موج غرق كنیم، خدا حافظ است نه كشتى. ماشین و هواپیما هم همین است، چه در دریا و چه در صحرا؛ چه در هوا. حافظ خداست اگر او هلاك خواست، نخات در كار نیست: (الا رحمة منا و متعاً الى حین)؛ مگر رحمت از ما تا اجلش هنوز نرسیده خدا نگهش مى دارد.

## بندگى كردن با بدن و مال

در این آیات، همه شواهد قدرت و حكمت و ربوبیت و الوهیت بود. لازمه اش این است كه اى انسان خدایى كه بر و بحر را مسخر تو كرد، باید بنده فرمانبردارش باشى؛ خدایى كه این همه انواع نعمتها، خوراكیها و آشامیدنیها (... و فجرنا فیها من العیون (195)) انواع حبوبات براى تو آفرید. این همه سبزیها و میوه ها را براى تو خلق كرد، باید سپاسگزارش باشى. بندگى خدا را از لحاظ بدن و مال فروگذارى نكنى.

شكر بدنى به زبان و اعضا: نماز و روزه و حج و امر به معروف و نهى از منكر، عبادات بدنى، شكر است.

بخش دوم: عبادت مالى است و آنچه متعلق به علاقه هاى شخص است:

-(وَأَقِیمُوا الْصَّلاَةَ وَآتُوا الْزَّكَاةَ... (196))

-(... وَیقِیمُونَ الصَّلاَةَ وَیؤْتُونَ الزَّكَاةَ... (197))

-(... َأَوْصَانِی بِالصَّلاَةِ وَالزَّكَاةِ مَادُمْتُ حَیاً (198))

در جمع ادیان الهى، نماز و زكات متصل به هم است. اگر بدن عبادت داشته باشد؛ ولى عبادت مالى نباشد، ناقص است. روزه به جاى خود؛ اما افطارى و سحرى دادن هم لازم است. هرچند پروردگار عالم درباره اهل مكه این آیات را فرستاده؛ ولى تا قیامت این رشته ادامه دارد.

## لزوم جبران گناهان حال و گذشته

(وَإِذَا قِیلَ لَهُمُ اتَّقُوا مَا بَینَ أَیدِیكُمْ وَمَا خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (199))

اهل مكه به قدرى بدبخت بودند كه نسبت به عبادت بدنى وقتى كه مى گفتند به آنان از خدا بترسید، اصلاح كنید، اهل نماز شوید، استهزا مى كنند. هنوز هم هستند افرادى كه مسخره مى كنند؛ به آنها مى گویند چرا نماز نمى خوانید، روزه نمى گیرید؟ مسخره مى كنند. فوقش مى گوید: خدا چه احتیاجى به نماز و روزه من دارد، بلى؛ اما تو احتیاج دارى به عبادت، تا خدا در عوض تو را مورد انعامهاى اخروى قرار دهد.

(و اذا قیل لهم اتقوا ما بین أیدیكم...) وجوهى ذكر شده، بهترین وجه براى (... ما بین أیدیكم...) آنچه جلو شماست، از كشاف حقایق جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام مروى است؛ یعنى گناهان (ما خلفكم) عذاب و عقوبت، به آنها مى گویند نگاه گناهانتان كنید؛ نگاه آنچه براى گورتان فرستادید بكنید.

(ما بین ایدیكم من الذنوب و ما خلفكم من العقوبة (200))

عوض این كه براى آخرتت روح و ریحان بفرستى، آتش مى فرستى.

وجه دیگر نیز گفته شده: (ما بین أیدیكم) گناهان حالا (و ما خلفكم) گناهان گذشته است.

(لعلكم ترحمون) شاید مورد ترحم گردید.

هرچند جوابش به واسطه وضوح ذكر نشده؛ ولى از آیه بعد به خوبى معلوم مى شود.

## روى گرداندن برخى از مردم از نشانه هاى خداوند

(وَمَا تَأْتِیهِم مِنْ آیةٍ مِنْ آیاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِینَ (201))

كسى آیه قرآن برایش مى خوانند رو بر مى گرداند. مى گویند از عذاب برزخ بترس، چه آیات تشریعى كه قرآن باشد، چه آیات تكوینى همه آیات خدا، همه كلمات و نعمتها و موجودات خدا در او تأثیرى ندارد. از جهت عبادت مالى چطور؟ البته باید خودمان تطبیق كنیم مبادا راجع به ما هم باشد. خصوصیتى براى اهل مكه ندارد، هرچند درباره آنها نازل شده است.

## توجیه ناروا

(... إِذَا قِیلَ لَهُمْ أَنفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ... (202)). وقتى به آنها مى گویند از آنچه خدا به شما روزى كرده است در راه خدا انفاق كنید؛ مثلاً خمس، یك پنجم آنچه زیاد آوردى پس از مخارج یك ساله، راستى كه خیلى سهل است؛ اما پاسخ مى دهد: اگر خدا مى خواست خودش به آنها مى داد!

آقاى دكاندار! مى فهمى شاگردت كسر خرج دارد، باید به او همراهى كنى.

(... قَالَ الَّذِینَ كَفَرُوا لِلَّذِینَ آمَنُوا... (203)) كافران به آن مؤمنین كه واسطه شدند براى كمك جهت فقرا گفتند: (... أَنُطْعِمُ مَن لَوْ یشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ... (204))؛ آیا به كسى اطعام كنیم كه اگر خدا مى خواست به او اطعام مى كرد، خدا خواسته او گرسنه و فقیر باشد.

(... إِنْ أَنتُمْ إِلَّا فِی ضَلالٍ مُبِینٍ (205)) شما هم گمراهید. نمى دانید چه كنید گدا پرورى مى كنید و از این قبیل حرفها. نیستید شما مگر در گمراهى آشكار.

## مشیت تكوینى و تشریعى

مشیت یعنى اراده خدا دو قسم است؛ مشیت تكوینى و تشریعى؛ مشیت تكوینى یعنى خداوند اراده فرمود كه حتماً باید فلان وقت باران بیاید. فلان كس عمرش تمام شود كه تخلف پذیر نیست.

مشیت تشریعى آن است كه خدا خواسته كه بشر به میل خودش رو به خیر برود، نماز بخواند، روزه بگیرد.

مشیت تكوینى، خدا خواسته كه الاغ و گاو همیشه خمیده و در حال ركوع باشد؛ اما ركوع بشرى را خواسته با اراده خود بشر به میل و خواست خودش عظمت خدا را درك كرده ركوع كند و بگوید: (سبحان ربى العظیم و بحمده).

خزندگان به خاك افتاده اند، جز این هم نمى تواند باشد؛ اما بشر را خواسته از روى علم و اراده سجده كند تا ثواب ببرد. مستحق مقام گردد. خدا خواسته كسى كه فقیر است، آنان كه بى نیازند به او اطعام كنند و رفع نیازش نمایند.

## آزمایش ثروتمندان توسط فقرا

خداوند بشر را یكنواخت نیافریده، در هر زمان یك عده فقیر، عده اى ثروتمند هستند براى آنكه مردمان امتحان گردند (206). آقاى میلیونر! خدا به تو داد تا هزاران بیچاره را از این مال خدا بهره مند كنى، مرضهاى نفس خودت اصلاح شود، اگر پرده عقب رود، هركس از بیمارى هاى خودش ناله اش بلند مى شود. با انفاق كردن، بیماریهایت علاج مى شود، سخاوت پیدا مى كنى.

براى فقیر هم خوب است به بركت فقرش اگر با عفت همراه باشد خود همین خوددارى، نعمت بزرگى است. صبر پیدا مى كند؛ اجرهاى باقى نصیبش مى شود. فقیر به اختیار خودش صبر مى كند، غنى هم به اختیار خودش انفاق مى كند، به هر كدام خیراتى مى رسد، این خواست خدا تشریعى است كه فقیر و غنى بهره ببرند.

آدم بخیل، از بهشت محروم است. مضمون روایت: كافر سخى به بهشت نزدیك تر است از مؤمن بخیل.

به چنین مؤمن بخیل امیدى نیست. اگر با این صفت حیوانى بمیرد، امید نجاتى برایش نیست.

سگى كه از محله اى خواست رد شود، از ترس اینكه نكند در استخوانهاى این محله شركت كند، سگهاى این محله چه مى كنند.

آى همكارها! با همكار چه مى كنید؟ علاج بخل به عطاست. مكرر گفته ام نه از چیزهایى كه خودتان بى میلید، از آنچه دوست مى دارید در راه خدا بدهید (207) نه از آنچه خودتان از آن رویگردانید (208).

## سخنى جاودانه از مولا على علیه‌السلام

یك نفر وارد شد بر خانه مولا على علیه‌السلام، در خانه حضرت وسایل زندگى حضرت را نامرتب و خیلى مختصر یافت. گفت: یا على! شما خلیفه مسلمین هستید این چه وضعى است؟ .

فرمود: عاقل در ملك عاریه، تأسیس اساس نمى كند و ما هرچه داریم براى بعد فرستاده ایم. جایى كه عاریه است، اهمیت دادنش خلاف عقل است (209).

نمى گویند خانه و زندگى نداشته باش بلكه به آخرت بیشتر اهمیت بده. دنیا برایت مهم نباشد. دلت براى دنیا نرود. نگاه بالا دستت نكن. خیال نكن این جا ماندنى هستى.

روزى جناب بهلول عاقل در قبرستان بود. وزیر هارون رد شد، صدا زد: بهلول! مثل این كه قبرستان را رها نمى كنى؟ .

گفت: بلى! این جا راحت تر است. كسى به من كارى ندارد. اگر به شهر و بازار بیایم بچه ها و نادانان مرا اذیت مى كنند.

وزیر گفت: با این مرده ها مكالمه هم دارى؟ .

گفت: آرى. گفت: سر هر قبرى مى ایستم مى گویم: (متى ترحلون)؛ كى حركت مى كنید؟ پاسخ مى دهند منتظر شماییم تا به ما ملحق شوید و با هم حركت مى كنیم.

## نمونه اى از انفاق امام حسن و امام رضا علیه‌السلام

مالى عاریه به تو رسید كه به بركت این مال بتوانى كارى براى پس از مرگت كنى. به قدرى مهم است كه اگر دارایى شخص بیش از یك دانه خرما نباشد، خوب است نصف آن را بدهد. حضرت مجتبى علیه‌السلام سه مرتبه تمام داراییش را نصف كرد و نصف آن را در راه خدا داد. همچنین على ابن موسى الرضا علیه‌السلام سر سفره كه مى نشست، ظرفى بر مى داشت از هرچه در سفره بود مقدارى از آن را به فقیر مى داد و مى خواند:

(فَلاَ اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ \* وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ \* فَكُّ رَقَبَةٍ \* أَوْ إِطْعَامٌ فِی یوْمٍ ذِی مَسْغَبَةٍ (210))

جلسه هجدهم: سخنان غیرمنطقى كفار

(وَإِذَا قِیلَ لَهُمْ أَنفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالَ الَّذِینَ كَفَرُوا لِلَّذِینَ آمَنُوا أَنُطْعِمُ مَن لَوْ یشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ إِنْ أَنتُمْ إِلَّا فِی ضَلالٍ مُبِینٍ \* وَیقُولُونَ مَتَى هذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِینَ \* مَا ینظُرُونَ إِلَّا صَیحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ یخِصِّمُونَ \* فَلاَ یسْتَطِیعُونَ تَوْصِیةً وَلاَ إِلَى أَهْلِهِمْ یرْجِعُونَ \* وَنُفِخَ فِی الصُّورِ فَإِذَا هُم مِنَ الأَجْدَاثِ إِلَى رَبِّهِمْ ینسِلُون \* قَالُوا یاوَیلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِن مَّرْقَدِنَا هذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ (211))

(وَإِذَا قِیلَ...) وقتى به این كفار گفته مى شود بیایید از این مالى كه خدا به شما داده بهره ببرید و به گرسنگان و ضعفا بخورانید از آنچه خدا به شما روزى فرموده است، مى گویند: اگر خورانیدن به آنها خوب كارى بود، خدا آنان را سیر مى كرد، اطعام مى فرمود كه در حقیقت (این سخن) به نوعى جبر بر مى گردد.

بعضى اوقات حتى از برخى متدینین هم شنیده مى شود بنایشان بر این است كه هرچه خوبى و خیر است از خودش مى بیند یا سببى مثل خودش. هرچه جنبه عدمى و ضرر دارد، آن را نسبت به خدا مى دهد. موقعى كه مال مى آید نعمت خدا را نمى بیند؛ اما وقتى از او گرفته شد از خدا مى بیند.

به تعبیر دیگر، موقع آمدن نعمت، تفویضى است و هنگام گرفته شدن نعمت، جبرى مى شود. مال كه مى آید از زور بازو و فن خودش مى بیند نه خدا؛ چنانچه اگر همان مال گم شد یا دزد برد، آن را از خدا مى بیند، چطور موقع عطا از خدا ندیدى؟

دیروز گفتم فقر و غنا هر دو نعمت خداست، براى غنى تا به بركت انفاق، بخلش كم شود، سخى گردد و فقیر هم به بركت صبر، به درجات عالى برسد.

## صحیه آسمانى و گرفتن جانها

(وَیقُولُونَ مَتَى هذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِینَ)

این آیه راجع به معاد است و مى گویند: این وعده قیامت كى هست اگر راست گویانند. وعده پیغمبران به معاد، ثواب و عقاب، مورد دعوت همه انبیا بود. همه به مبدأ و معاد مى خواندند. از روى استبعاد مى گویند: كى عالم جزاء برپا مى شود؟ .

خداوند در پاسخ مى فرماید:

(مَا ینظُرُونَ إِلَّا صَیحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ یخِصِّمُونَ)

دهانه عالم جزا اول مرگ است. طلیعه عالم برزخ و قیامت ما ینظرون یعنى ما ینتظرون، ایشان انتظار نمى برند جز نفخه، اماته را صیحه اى كه در این آیه است، صیحه اول كه اماته است مى باشد. نفخه اماته یعنى میراندن و جان گرفتن، احیا كه نفخه دوم است، زنده شدن مرده هاست

براى گرفتن جان این بشر، یك صیحه بس است. یك فریاد ملك الموت كافى است. زحمتى براى او نیست.

در روایات معراجیه دارد: در آسمان چهارم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله به ملكى رسید در نهایت گرفتگى در حالى كه هر ملكى را پیغمبر مى دید با چهره باز بود. خلاصه جبرئیل گفت: این ملك الموت است.

فرمود: این لوح جلوش چیست؟

عرض كرد: اسماى همه جانداران در این لوح است. آن وقت خودش به پیغمبر گفت هرگاه اجل كسى برسد، اسمش محو مى شود و فوراً من جانش را مى گیرم و تمام عالم نسبت به من مانند سفره است، هر نوع خوراكى را چگونه شخص با كمال سهولت مى تواند بردارد، من هم هر موجودى را موقع مرگش به آسانى مى میرانم. صیحه مرگ مى آید در حالتى كه در جنگ و منازعه اند (وَهُمْ یخِصِّمُونَ).

مروى است: وقتى صیحه اماته مى رسد، مردم در بازار مشغول كسب و كارند، فروشنده فروخته و هنوز خریدار تحویل نگرفته كه صیحه اماته مى آید، دیگر كارى از هیچ كدام بر نمى خیزد (212).

(فَلاَ یسْتَطِیعُونَ تَوْصِیةً وَلاَ إِلَى أَهْلِهِمْ یرْجِعُونَ). پس توانایى وصیت كردن نداشته و نمى توانند به سوى خانواده هایشان برگردند.

آرزو مى كند بتواند به خانه اش نزد اهلش برگردد، بتواند وصیتى كند.

چندى قبل در بازار وكیل شیراز قبل از ظهر با كمال صحت و سلامتى بدون سابقه بیمارى، سر مغازه مرد. آیا یك نفر از بازاریهاى شیراز به فكر افتاد كه شاید من هم بروم بازار و برنگردم، پس فكر خودم باشم؟

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گرگ اجل یكایك از این گله مى برد |  | وین گله را نگر كه چه آسوده مى چرند (213) |

دیگر تا یك زن لختى مى رسد، نگاه خیانت نكند، خانم بفرمایید، خانم بفرمایید نگوید.

(یخصمون) یعنى (یختصمون ینازعون)؛ صیحه اماته مى آید در حالى كه این بشر در مجادله و نزاع و گفتگو هستند. مواردى در نظر دارم كه در حال نزاع سكته كردند، خون به جوش مى آید و سكته مى كند. واى از آن بدبختى كه در حال گناه بمیرد! آیا در آن حال ایمانى هست یا نه؟ راستى باید ترسید در آن وقتى كه شیاطین از همیشه بیشتر مواظبند كه ذره ایمانى هم اگر هست بربایند، حملاتشان را تشدید مى كنند؛ البته اگر ایمان در دل جاى گرفت، شیطان نمى تواند آن را برباید. خدا وعده داده است. خدا ایمان شما را ضایع نمى فرماید (214)، بلى اگر ایمان بر سر زبان باشد، آن جداست (215)؛ لذا دعا كنید: اسئلك ایماناً لا اجل له دون لقائك؛ خدایا! به من ایمانى بده كه با خود ببرم.

اسئلك ایماناً تباشر به قلبى؛ آن ایمانى كه همیشه با من بوده، در قلبم جا گرفته باشد.

## لزوم راضى نمودن ذوى الحقوق

نكته اى بعضى از مفسرین در توصیه نقل نموده اند، به قدرى عاجز و بیچاره شده است كه یك كلمه وصیت هم نمى تواند بكند تا چه رسد به كارهاى دیگر؛ لذا عاقل عمل به احتیاط مى كند. پیش از آن كه در چنین روزى - كه قطعاً خواهد آمد - گرفتار شود، ذوى الحقوق را از خود راضى مى كند، نمى گذارد به آخرت برسد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تا كه دستت مى رسد كارى بكن |  | پیش از آن كز تو نیاید هیچ كار (216) |

اینها طلیعه قیامت بود. اینها نفخه اماته و میراندن بود. مرتبه دوم نفخه احیاست.

## زنده شدن مردگان با نفخه احیا

(وَنُفِخَ فِی الصُّورِ). نفخه احیا چطور است؟ ندانیم. روایتى نقل شده راجع به صور اسرافیل كه دو سر دارد؛ یكى رو به بالا، یكى رو به پایین. صدا مى زند: (ایتها العظام البالیة و الشعور المتخدرة...)؛ اى استخوانهاى پوسیده شده، گوشتهاى از بین رفته، برخیزید براى موقف حساب (217).

(وَنُفِخَ فِی الصُّورِ فَإِذَا هُم مِنَ الأَجْدَاثِ إِلَى رَبِّهِمْ ینسِلُون).

تا در صور دمید، بدون معطلى همه از قبرها بر مى خیزند به سوى پروردگارشان براى موقف حساب. به سرعت حركت مى كنند مى گویند:

(یاوَیلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِن مَّرْقَدِنَا هذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ)

یعنى: واى بر ما! چه كسى ما را از قبرهایمان برانگیخت؟ این همان وعده الهى بود (حالا یا خودشان مى گویند یا از قول ملائكه نقل مى فرماید) كه این همان وعده الهى است و پیغمبران راست گفتند.

## نكته اى درباره مرقد و برزخ

نكته اى در كلمه مرقد است؛ مرقد اسم مكان به معنى محل رقود یعنى محل خواب و خوابگاه است. روز قیامت پس از آن كه از قبرها سر در آوردند گویند: چه كسى ما را از خوابگاهمان بلند كرده است در حالى كه در برزخ معذب بوده اند (218).

هركس از دنیا رفت، در برزخ مورد ثواب و عقاب است تا برسد به بهشت و جهنم اصلى در قیامت. گناهانى كه كرده، وبالش دامنش را مى گیرد و چه بسا در همان برزخ، پاك مى شود، مع الوصف مى گوید مرقد با این كه در برزخ بوده است.

جوابى كه داده شده و درست است، گویند: عوالم به حسب پیش آمدش، قوه و ضعفش مثل خواب و بیدارى است.

حیات روى خاك نسبت به عالم برزخ، این جا خواب هستى، آن جا بیدارى است؛ چون قوت اثر برزخ به مراتب بیشتر از دنیاست. مردم همه خوابند، وقتى مردند بیدار مى شوند (219). این روایت از على علیه‌السلام مروى است. كسانى كه رؤیاهاى صادقانه از اموات دارند، این عرض را تصدیق مى نمایند. در كتاب داستانهاى شگفت در این باره، نمونه هایى ذكر شده، همچنین در دارالسلام حاجى نورى شواهدى ذكر فرموده است.

## تفاوت قیامت با برزخ

چنان كه قیامت هم نسبت به برزخ، بیدارى نسبت به خواب است. قوت تأثیر اصلش در قیامت است. در برزخ چه ثواب و چه عقابش حد وسط است. هر چیز نسبت به دنیا بیدارى است؛ ولى نسبت به حیات پس از مرگ، خواب است؛ لذا وقتى سر از قبر بر مى دارد، مى گوید: كى مرا بیدار كرد؟ چشمش به جرقه جهنم مى افتد كه چون كوهى زبانه مى كشد. مأمورین غلاظ و شداد یك طرف، مأمورین براى احضار خلایق جهت حساب، یك طرف مى بیند روها سیاه (220).

چیزهایى عجیب و غریبى مى بیند كه در برزخ هم این اوضاع نبود؛ چنان تكان مى دهد كه همه به زانو در مى آیند (221).

همه، (رب نفسى) گویانند جز محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله كه (گوید: ) (رب أمتى) و گوید: پروردگارا! به فریاد امتم برس. همه از پا در مى آیند از هول. زنهاى باردار، بچه مى اندازند و زنهاى بچه شیرده، از بچه خود غافل مى شوند. مردمان را مى بینى مست اند ولى مست نیستند؛ اما عذاب خدا سخت است (222)، از قیامت خبرى مى شنویم. هرچند در برزخ هم معذب بوده است لیكن عذاب برزخ كجا! عذاب قیامت كجا! نیش پشه در برابر نیش عقرب چیزى نیست؛ آرى، این همان وعده پیغمبران است كه دیدند راست گفتند.

(ان كانت الا صیحة وحدة (223))

صیحه احضار، یكى بیش نیست. هیچ كس نتواند تخلف بورزد؛ چنانچه صیحه اماته یكى بیش نبود.

به قول على علیه‌السلام در بین بشر، قدرت ظاهرى و باطنى مثل سلیمان نداشته و نخواهیم داشت. سلطنت جن و انس و طیور و وحوش مع الوصف در برابر مرگ، نفخه اماته، ضعیف و ناتوان بود. چه كسى مى تواند تخلف نماید (224)؟

جلسه نوزدهم: برپا شدن قیامت پس از دو نفخه

(إِن كَانَتْ إِلَّا صَیحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِیعٌ لَّدَینَا مُحْضَرُونَ \* فَالْیوْمَ لاَ تُظْلَمُ نَفْسٌ شَیئاً وَلاَ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ \* إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْیوْمَ فِی شُغُلٍ فَاكِهُونَ \* هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ فِی ظِلاَلٍ عَلَى الأَرَائِكِ مُتَّكِئُونَ \* لَهُمْ فِیهَا فَاكِهَةٌ وَلَهُم مَّا یدَّعُونَ (225))

از روى انكار و استهزا مى گویند: وعده پیغمبران چه وقت است؟ .

پاسخشان این است كه دو صیحه در پیش دارید؛ صیحه اماته كه همه خواهند مرد و صیحه احیا كه همه زنده مى شوند. فاصله این دو صیحه هم خدا داند چقدر است؛ (العلم عندالله). و روایات در این باره مختلف نقل شده است. صیحه، توسط ملك مقرب الهى اسرافیل است. بوقى دارد كه یك سرش به زمین و یك سرش به آسمان، با دمیدن در آن، اهل زمین و آسمان مى میرند (226)، پس خداوند به او امر مى فرماید بمیر؛ خودش هم مى میرد، جز خدا كسى باقى نمى ماند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اندر دو جهان خداى مى ماند و بس |  | باقى، همه كل من علیها فان |

ندا مى رسد: (... لمن الملك الیوم... (227))؟ ؛ امروز كجایند كسانى كه دعوى ملك داشتند؛ مال من، سلطنت من، كسى نیست پاسخ دهد، خودش پاسخ مى فرماید:

(... لله الوحد القهار... (228)).

براى خداوند یكتا كه چیره شونده است.

امام علیه‌السلام مى فرماید:

در این فاصله دو نفخه - كه صاحب نفسى باقى نمانده - زمین متلاشى مى شود؛ كوهها ریزه ریزه مى شود (229)؛ آسمانها و زمین دگرگون مى گردد و (230) دیگر درختى، كوهى، پستى و بلندى باقى نمى ماند، وضع دیگرى است (231).

## ظهور عدل خداوند در محشر

نفخه احیا كه دمیده مى شود، همه زنده شده براى محكمه عدل الهى (محضرون)؛ حاضر شدگانند. هر فردى با دو مأمور (سآئق و شهید) مى آیند (232). یك نفر نتواند تخلف از حضور پیدا كند. روز ظهور عدل حقیقى الهى است. در عالم ماده، عدل ظاهر نمى شد؛ اما این جا كوچكترین عمل، هموزن ذره از قلم نمى افتد.

امروز هیچ كافر و مؤمن، فاسق و عابد، به او ستم نمى شود (233)؛ اگر كار بد كرده بیش از استحقاقش به او جزا نمى دهند. كار خیرش ملاحظه مى شود، ثواب داده مى شود و گناه نكرده عقوبت نمى بیند و عقوبت هر گناه مربوط به خودش هست؛ یعنى شخص گناهكار نه دیگرى (234).

آنچه عقوبت است از كار خود شخص است نه این كه از خارج چیزى بیاورند. به زبانت فحش و دروغى گفتى، در گند زبان خودت هستى؛ چنانچه اگر صلوات فرستادى در عطر زبان خودت هستى، جزا داده نمى شود مگر به آنچه كرده اید (235).

بعد گزارشاتى از بهشتیان و چند جمله از جهنمیان ذكر مى فرماید. مؤمنین باید هر دو را بشنوند، شوق ثواب و خوف عقاب. غرض این است كه از آیات بهشت، شوق پیدا شود، چرا از مردن بدمان مى آید؟ چون شوق بهشت نداریم؛ چون خیال كردیم مرگ اژدهایى است مخوف:

(ان أصحب الجنة الیوم فى شغل فكهون).

## سرگرمى به نعمتهاى بهشت و بى خبرى از دوزخ

نخستین مدحى كه از بهشتیان است مى فرماید: آنان در شغل هستند. شغل در لغت عرب عبارت از كارى است كه آدمى را از غیر آن باز مى دارد. سرگرم كردن آن از غیر آن؛ مثلاً اگر كسى مشغول بنایى شد، تمام وقت و حواسش را صرف آن كرده التفاتى به غیر آن ندارد، شغل گویند. خدا براى بهشتیان شغل قرار مى دهد كه سر و صداهاى محشر، نعره جهنم، ضجه گنهكاران، زلزله ها و... هولها و ترسها كارى به آنها ندارد؛ حتى اگر بستگانش هم در جهنم باشند چنان سرگرم نعمت خداست كه متوجه آنان نمى شود.

پس شغل از جهنم و ناراحتیها و ناملایمتها یادى از جهنمیان نمى كنند مگر وقتى كه خدا خواسته و در قرآن خبر مى دهد و آن وقتى است كه روزنه اى باز مى شود و بهشتیان را مشاهده مى كنند، صدا مى زنند منتى بر ما گذارید از این آب یا از نعمتهایى كه خدا به شما عنایت فرموده است به ما هم بدهید (236)، پاسخشان مى دهند كه خدا آنها را بر كافرها حرام فرموده است (237)، هركس بى ایمان از دنیا رفت، بهره اى از این نعمتها ندارد.

شغل كه انسان را از چیزهاى دیگر باز مى دارد، گاهى از هول و ترس است و گاهى از شوق. بهشتیان (فكهون) در خوشى و ناز و نعمت هستند، متنعم اند كه شغل از غیر نعمت پیدا كرده اند.

## همسران بهشتى نعمتهاى بزرگ الهى

بعضى از مفسرین گفته اند دو آیه بعد، بیان قسمتى از شغل بهشتیان است:

(هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ فِی ظِلاَلٍ عَلَى الأَرَائِكِ مُتَّكِئُونَ \* لَهُمْ فِیهَا فَاكِهَةٌ وَلَهُم مَّا یدَّعُونَ)

ایشان و همسرانشان در سایه، بر تختها تكیه زنندگانند، بر ایشان در آن بستان میوه و هرچه بخواهند مى باشد.

استیناس با همسران بهشتى، شغل و سرگرمى بهشتیان است، حالا با حوریان یا زنهاى مؤمنه كه بهشتى هستند كه مكرر گفته ایم هر زنى كه بهشتى شد، در بهشت با شوهرش اگر بهشتى شده یا به شفاعت دیگرى بهشتى گردد، ازدواج مى كند؛ حقیقت وصال و مواقعه در بهشت است. حورالعین كه خداوند او را مدح فرموده (238)، چشمهایشان از غیر شوهرانشان كوتاه است؛ یعنى نظرى به غیر شوهر ندارند، شوهر دوست و شوهر خواه و شوهر شناسند، همچون یاقوت و مرجان مى درخشند (239).

## نكاح در بهشت و یادآورى نعمت خداوند

نكته مهم دیگر، فرق است بین ازدواج در بهشت و دنیا؛ كسى خیال نكند مثل هم است، كاملاً متفاوت است. اولین تفاوت، مواقعه در دنیا علاوه بر كثافت دفع شهوت؛ غفلت آور است؛ اما مواقعه در بهشت، ذكر و یادآور است. غنا و آواز خوانى در بهشت، ذكر و تسبیح خداست؛ از پیغمبر مى پرسند آواز خوانى در بهشت هست؟ مى فرماید: بلى اعلایش (240).

و نظیر آن درباره آواز خوانى درختان بهشتى از حضرت صادق علیه‌السلام نیز رسیده است (241). اگر صداى مرغان بهشتى را این جا بشنوى، غش مى كنى.

## ویژگى خوراكى بهشتى

شنیده اید حضرت داوود علیه‌السلام وقتى زبور مى خواند، مرغان، پرنده ها و چرنده ها در صحرا اطرافش جمع مى شدند و بعضى مى افتادند و دیگر بلند نمى شدند، طاقت نمى آوردند، جناب داوود خواننده بهشتى بوده است.

برگهاى درختهاى بهشتى نیز نغمه سر مى دهند، چه نغمه اى؟ (سبحان الله و الحمدلله) راستى كیف آور است، در و دیوار و تمام جوانب بهشت یاد خداآور است، همسرش نیز چنین است.

چنانچه در خوراك خوردن نیز همین است، در دنیا با زحمت تهیه و بعد رنج هضم و سپس دفع فضولات دارد؛ اما در بهشت این زحمتها دیگر در كار نیست؛ لذا بعضى از بزرگان تصریح كرده اند كه: بهشتیان دبر ندارند؛ زیرا مدفوعى در كار نیست، خوراك بهشت، زائد و تفاله ندارد كه از مجرا بیرون رود.

## حور، مظهر رحمت رحمان و رحیم

روایتى مروى است از خاتم انبیا محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله كه:

یك نوع حور، خدا آفریده بر لبانش (بسم الله الرحمن الرحیم) نقش بسته است؛ البته نور است، بر پیشانى اش محمد رسول الله و بر چانه او على ولى الله، گونه راست و چپش الحسن و الحسین (242).

چه جمالى دارد و براى چه كسانى است؟ معلوم است از این جملات و اسماء حسنى، براى كسى است كه اهل توحید و خداشناس باشد، صفات رحمان و رحیم را فهمیده باشد، مراتب تقوا را طى كرده باشد، لذا پرسیدند: یا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله این حور براى كیست؟ .

فرمود: (لمن یقول بالحرمة و التعظیم بسم الله الرحمن الرحیم (243)).

هركس با احترام و بزرگداشت بسم الله الرحمن الرحیم گوید.

من درباره بسم الله مانده ام تا برسد به اسماء الله و رحمان و رحیم. باء استعانت است، انقطاع من به پروردگارم كجاست؟ نشانه عبودیتم چیست؟

(هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ فِی ظِلاَلٍ عَلَى الأَرَائِكِ مُتَّكِئُونَ)

بهشتیان و همسرانشان (مخصوصاً اگر همسر دنیائى اش هم باشد؛ چنانچه خدا وعده داده است، همسران مؤمن به یكدیگر مى رسند و از بعضى روایات چنین بر مى آید كه هرچند زن و فرزند در مقام پایین تر باشند، آنان را به شفاعت مؤمن به او ملحق مى كنند) بهشتیان و همسرانشان در سایه ها (اگر ظلال جمع ظل باشد یا جمع ظله به معنى تحت است) یا بر روى تختها تكیه زنندگانند.

در بهشت، خیمه هایى است، هر خیمه چهار فرسخ در چهار فرسخ طول و عرض آن است كه در آن تختهاى بهشتى است كه آسایشگاه مؤمن و همسرانش مى باشد.

مروى است از پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله: كه مؤمن در یك روز صد دختر باكره را در بهشت تصرف مى نماید و عجب این است كه بلافاصله باكره مى شود، بدون این كه براى دختر ناراحتى باشد (244).

چنانچه نسبت به خوراكش مى فرماید: برابر صد نفر در دنیا اشتها دارد، بدون ناراحتیهاى دنیوى (245) كه مكرر عرض كردم.

## حسن صد یوسف جمال ذوالجلال

روایت دارد: اگر حورى در دنیا بیاید، همه مردمان بى هوش مى شوند؛ زیرا طاقت دیدن چنین جمالى را در دنیا ندارند (246).

براى روشن تر شدن مطلب به داستان یوسف و زنان مصر - كه در قرآن مجید بیان فرموده - توجه كنید. با این كه جناب یوسف بشر است و در دنیا و عالم ماده است، خداوند جمال بیشترى به او داد نه جمال بهشتى كه در این دنیا نمى شود، مع الوصف دستهاى خود را به جاى ترنج بریدند هنگامى كه چشمشان به یوسف افتاد و عجب این است كه متوجه نبودند دستشان را مى برند (247).

پس هرچه هست در زحمت كشیدن است كه طاقتى تحصیل كنیم بتوانیم این جمال و یا بهتر از آن را كه جمال محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله است درك كنیم:

شمس و قمر در زمین حشر نتابد نور نتابد مگر جمال محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله (248)

و چه خوب سروده است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كاش آنان كه عیب من گفتند |  | رویت این دلستان بدیدندى |
| تا به جاى ترنج در كف خود |  | دستها را همى بریدندى (249) |

## شرح صدر براى درك جمال

در آیه شریفه مى فرماید:

هركس خدا خواست او را هدایت فرماید، سینه اش را براى اسلام توسعه مى دهد (250).

و از قول موسى نقل فرموده و در دعا نیز مى خوانید: خدایا! شرح صدر به من عنایت فرما (251).

شرح صدر چیست؟ توانایى درك جمال است. قوتى پیدا كند بتواند جمال را ببیند بهره ببرد. در بهشت جمال اندر جمال است؛ اما كیست كه استفاده كند؟ آن كس كه شرح صدر یافته است، از علو على علیه‌السلام بهره اى برده باشد؛ لذا مى گویم خود را براى بهشت آماده كنید. رشدى صفایى پیدا كنید تا بتوانید جمال را درك نمایید. كسى كه خودش از جمال بهره اى ندارد، كجا مى تواند جمال مجرد را بفهمد.

## وصول به حوریان بهشتى پس از مرگ

در كتاب بحرالمعارف نقل كرده از یكى از بزرگان كه مى فرماید:

حورى به من نشان دادند كه از جمالش مبهوت شدم.

گفتم: تو كیستى؟

گفت: خدا مرا براى تو آفریده. خواستم به او نزدیك شوم، فاصله گرفت و گفت: وصل پس از مرگ است.

گفتم پس به من بگو گونه هایت چرا این قدر مى درخشد؟

گفت: این نتیجه اشكهاى چشم تو است.

پس هرچه هست در ایمان و عمل است (252). خودت را لطیف كردى در دارالسلام بهشت هستى، اگر بیمار كردى خودت را در بیمارستان جهنم هستى (253).

## سایه لطف خدا بر سر بهشتیان

بعضى هم گفته اند: ظل به معنى عزت است، وقایه و حفظ از آلام است، مثل سر سایه كه از زحمت گرما نگه مى دارد، هرچیزى كه سبب شد شخص از آلام و اندوه ها برهد، به آن ظل مى گویند؛ چنانچه در اصطلاح خودتان مى گوییم خدا سایه شما را كم نكند، یعنى شما مرا از آفات و آلام حفظ مى كنى، بهشتیان و ازواجشان در حفظ از آلام هستند.

به تعبیر روایت، زیر سایه عرش رحمان هستند. تحت سایه لطف حق مى باشند.

(لهم فیها فكهة). شغل و سرگرمى دوم ایشان میوه هاى بهشتى است؛ سیب و انار و رطب بهشتى است كه تمام اشتراك در لفظ است و حقیقت چیز دیگرى است، یك صد هزار مزه مى دهد.

(و لهم ما یدعون) هرچه خواسته باشند، مایل باشند، اشتها داشته باشند برایشان آماده است. كدام سلطان در دنیاست كه هرچه بخواهد بشود، بلكه محرومیتهایش بیشتر است از آنچه به آن رسیده است. تو را در این عالم آورد و همه عالم را براى تو آفرید و تو را براى خودش و عالم آخرت. تو را براى ابدیت آفرید نه براى از بین رفتن: (خلقتم للبقاء لا للفناء). محروم كسى است كه خودش را به این نعمتهاى الهى نرساند.

جلسه بیستم: سلام خداوند بر مؤمنین

(سَلاَمٌ قَوْلاً مِن رَّبٍّ رَّحِیمٍ \* وَامْتَازُوا الْیوْمَ أَیهَا الْمُجْرِمُونَ (254))

آن روزى كه هولها و سختیها و شدتهاست، بهشتیان سرگرم هستند در حالى كه متنعم اند در لذتها و سرورها. خوفى براى آنها نیست بلكه التفاتى است به آن هوسها ندارند:

(هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ فِی ظِلاَلٍ عَلَى الأَرَائِكِ مُتَّكِئُونَ).

بر تختهایى الهى، خود و همسرانشان در زیر سایه الهى تكیه زنندگانند:

(لَهُمْ فِیهَا فَاكِهَةٌ).

براى بهشتیان میوه هاى بهشتى است؛ اشتراك در لفظ است و اختلاف در حقیقت. میوه بهشتى را كسى در این عالم نمى تواند تصور كند كه چگونه است؛ درك كردنى است، نه گفتنى. آنچه در این عالم بخواهد توصیف كند، حقیقتش غیر آن است.

(وَلَهُم مَّا یدَّعُونَ)

آنچه بخواهند و آرزو كنند آماده است و برایشان فراهم است.

(سلم قولاً من رب رحیم). سلام به تو است و خبرش (لهم) است. وجوه دیگرى نیز ذكر شده است: قولاً هم مفعول یا حال باشد. سلام بر بهشتیان در حالى كه این سلام از طرف پروردگار مهربان است.

ظاهر آیه شریفه این است كه سلام بلا واسطه از طرف رب العالمین است، سلام هایى كه براى اهل ایمان است با واسطه است. ساعت مرگ از طرف ملك الموت و اعوان او به مؤمنین سلام مى شود (255)؛ از آن جمله سلام با واسطه. پس از آنكه مؤمن بر تخت سلطنتى بهشتى قرار گرفت، دوازده هزار ملك از طرف رب العالمین براى منزل مباركى مى آیند.

مأمورین مى گویند مؤمن فعلاً با حور است. خواهش مى كنند اذن حضور بدهد. امروز روز عزت و ظهور عظمت مؤمن است. از هر درى ملائكه وارد مى شوند (256)، مى گویند: (سَلامٌ عَلَیكُم بِمَا صَبَرْتُمْ)؛ درود خدا بر شما باد به سبب صبرى كه در دنیا كردید! صبر كردید، تكالیف را انجام دادید، در برابر بلاها و سختیها صبر كردید، در برابر گناهان، بردبارى نمودید، بهشت جاى صابرین است. بدون صبر، كسى به بهشت نمى رسد. این مقام و درجه در برابر صبرهاى شما در دنیاست كه خوب جایگاهى است. اى مؤمن منزل مبارك (فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ) (مرد آخر بین، مبارك بنده اى است) به به! از این دستگاه عظمت و جلال. از همه بالاتر بشارت خلود است. مژده كه این دستگاه از بین رفتنى نیست و تو هم همیشگى هستى.

در دنیا اگر بهترین پاركها را هم به دست آورى، بالأخره از بین رفتنى است، یا آن زودتر از بین مى رود یا صاحبش، آن وقت سختى فراقش را هم در نظر بیاور.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جهان آن به كه عاقل تلخ گیرد |  | كه شیرین زندگانى سخت میرد (257) |

در تفسیر روح البیان نوشته:

یكى از سلاطین سابق بنا گذاشت كاخ عظیمى بسازد كه بى نظیر باشد. پس از تمام شدن این كاخ، دعوت عام از جمیع طبقات نمود. دفترى هم نزد در خروجى گذاشت كه هركس نقصى مشاهده كرد، بنویسد تا برطرف نماید.

وقتى كه دفتر را بررسى نمود، دید همه مدح و ثناى این قصر را كرده اند جزء دو نفر كه به آن ایراد گرفته اند. فرستاد دنبال این دو نفر. از آنان پرسید چه عیبى مشاهده كردید؟

گفتند: این ساختمان دو عیب دارد ولى چه سود كه علاج ندارد.

گفتند: مى ترسیم بگوییم سلطان ناراحت شود.

گفت: مانعى ندارد بگویید.

گفتند: عیب اول این است كه این ساختمان، عاقبت خراب مى شود. دیگر آن كه صاحبش از آن جدا مى شود.

براى مدت اندكى دل به چه چیز مى بندى؟

غرضم آیه شریفه: (فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ) است؛ آن خانه اى كه راستین و خوب و بى عیب است تو را از آن جدا نمى كنند و خراب شدنى هم نیست.

## زهى افتخار از سلام خداوند به مؤمن

(سلم علیكم). اى مؤمن! سلام بلاواسطه براى تو است، پس از آن سلامهاى با واسطه، اعلى نعمت بهشتى نزد اهل فهم و معرفت، سلام با واسطه الهى است، نعمتهاى خدا یك طرف، نعمت مكالمه خدایى هم یك طرف. خداوند مستقیماً به بنده اش سلام كند. یاد كردن خدا آن هم یاد با تحیت و درود.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یا رب ار یك بارگوئى بنده ام |  | بگذرد از عرش اعظم خنده ام |

خدا، با تو اى مشت خاك! سخن گوید. واى به آن بدبختى كه در لجنزارهاى دنیا غرق شود و قابلیت تكلم خدا با او را از دست بدهد! سلام نه تنها تحیت است بلكه داراى حقیقتى است بخصوص. سلام از طرف روحانیین، پیغمبر و امام و ملك تا چه رسد به خداوند، سلامتى مطلق است؛ سلامتى از هر ناراحتى و نابایستى، از هر مرضى از هر خستگى، حتى چرت و كسالت و ملال در كار نیست (258)، عافیت مطلق است، هیچ گونه حقد و حسد و كینه اى در كار نیست. اگر كسى یك ذره حسد دارد، جایش در بیمارستان جهنم است تا پاك بشود، آن وقت در دارالسلام جا مى گیرد، نام بهشت دارالسلام است (259). از هر ناراحتى و بیمارى از همه مهمتر، فنا و زوال در كار نیست.

## نامه اى از خداوند به سوى بنده مؤمن

مروى است از خاتم انبیا محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله پس از قرار گرفتن مؤمن در بهشت؛ تحیت الهیه كه: (سلم قولاً من رب رحیم) است. در این روایت به عنوان مكاتبه ذكر شده است. ملكى نامه اى به دستش از طرف رب العالمین براى مؤمن. نامه را باز مى كند: (بسم الله الرحمن الرحیم من الحى القیوم الذى لا یموت الى الحى الذى لا یموت انى كنت اذا قلت لشى ء كن فیكون فقد جعلتك الیوم كذلك).

نامه اى است از طرف حى قیوم؛ خدایى كه زنده و نگهدارنده موجودات است و نمى میرد، به سوى كسى كه او نیز زنده اى است كه دیگر نمى میرد. من كه خدایم اراده ام كافى است در حصول چیزها. از امروز به تو چنین چیزى را دادم، هرچه بخواهى مى شود، در آن واحد هرچه اراده كنى، واقع مى گردد.

آیا از وصف بهشت كه این دو سه روز گفتیم، شوقى در گوینده و شنونده پیدا شد یا نه؟ (اشتاق الى قربك فى المشتاقین) شدیم یا نه؟ باید كارت برسد به جایى كه بشوى شیعه على علیه‌السلام كه مى فرماید: اگر نبود اجل الهى، از شوق بهشت و لقاى خدا مى خواستند قالب تهى كنند، به عالم اعلا بروند، به مهمانخانه الهى خودشان را برسانند (260).

نه این كه آرزوى مرگ كنى، این غلط است، نهى شده است؛ چه فایده، به خیالت وقتى مردى راحت مى شوى؟ شاید اول سختیها و عذابهایت باشد.

یك نفر در حضور امام تمناى مرگ كرد. حاصل روایت شریفه آن كه امام به او فرمود:

آیا تدارك كارت را كرده اى؟ بار سفرت را بسته اى؟ حالا فرض كن مرگ آمد آیا آماده اى؟ بلكه بخواه خدایا مهلتم بده تا بار سفرم را ببندم (261).

این شبهاى ماه مبارك، العفوى بگویم؛ البته این هم تعارف مى كند. كجا طلب حقیقى براى مرگ دارد، تا فشار و زحمت كم شود، پشیمان مى گردد (262).

اما این طلب كه على علیه‌السلام مى فرماید، از ناحیه شوق بهشت است، شوق لقاى خداست، از شدت علاقه به ثوابها و وعده هاى الهى است، چنانچه از خوف عقاب و ترس از عذاب الهى و فراق اولیاى خدا نیز بیمناك است به قسمى كه مى خواهد از ترس قالب تهى كند. مى بیند شوق همه چیز هست جز بهشت و ثواب خدا، ترس از همه چیز هست جز ترس از عذاب و عقاب خدا.

## شادمانى حضرت فاطمه عليها‌السلام از شنیدن خبر مرگ خویش

شوق لقاى خدا نمونه اش را در فاطمه ببینید. شنیده اید همین قدر كه پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله به او فرمود: تو نخستین كس از اهل بیت من هستى كه به من ملحق مى شوى، شادمان و خندان گردید. این است نشانه اولیاى خدا (263).

در كشكول شیخ بهائى است یك نفر از حضرت مجتبى مى پرسد چرا ما از مرگ بدمان مى آید؟ حاصل روایت شریف فرمود:

(لأنكم عمرتم الدنیا...)

چون شما دنیایتان را آباد كرده اید، معلوم است كسى مایل نیست از جاى آباد به خرابه برود. كسى كه آخرتش خراب است، سر و سامانى ندارد؛ البته ناراحت مى شود، مایل نیست به آن جا برود.

## جدا شدن گناهكاران در قیامت

(وامتزوا الیوم أیها المجرمون).

امتازوا از میز و جدا شدن است. امر تكوینى است، نه اختیارى. اول محشر ندا مى رسد: امروز باید جدا شوید اى گنهكاران! . در دنیا سرپوش روى كار بود، هیچ معلوم نبود. هیچ كس از باطن دیگرى خبر نداشت؛ چه ریاكارها و منافقین كه خودشان را داخل مؤمنین مى انداختند؛ ولى امروز كشف حقایق است (264).

(الحآقة\* ما الحآقة).

این جا جاى ادعا نیست، جز حق و حقیقت و واقعیات چیزى نیست. از هر جهت باید گنهكار جدا شود. صورة، قولاً، مكاناً، زماناً، گنهكاران على حده مى شوند تا نداى قهرى و تكوینى مى رسد هرچه گنهكار است فوراً صورتش سیاه و هرچه بهشتى است، صورتش درخشان است؛ لذا گنهكاران به صورتهایشان شناخته مى شوند (265).

میمون را دیده اید. شكل خوك و میمون نزد بعضى از گنهكاران زیباست:

(یحشر الناس على صورتحسن عندها القردة و الخنازیر)

یعنى صورت سگ دارند؛ برخى به صورت مورچگان محشور مى شوند؛ چون متكبر بودند، هركس ذلتش در ذاتش بیشتر است، كبرش بیشتر است (266). این معنى این جا معلوم نیست، كى معلوم مى شود؟ فرداى محشر كه مثل مورچه پست و ذلیل و كوچك محشور مى گردد. هركس به وضعش شناخته مى گردد كه چكاره بوده است. شكم بزرگ، به قدرى باد كرده كه نمى تواند تكان بخورد از بزرگى شكم، همه مى فهمند كه رباخوار است، آتش است (267)؛ لذا یكى از معانى آیه شریفه: امروز از كسى از جن و انس از گناهش پرسیده نمى شود (268)؛ ؛ یعنى سؤال استفهام نمى شود تا بفهمند چكاره است؛ چون آشكار است، به انواع آشكار است، به انواع آشكارى، مخصوصاً خود اعضا گواهى مى دهد؛ چنانچه گذشت:

(الْیوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَیدِیهِمْ... (269)).

روایتى هم مرحوم فیض در عین الیقین نقل كرده است كه:

هر شرابخوارى وارد محشر كه مى شود، شیشه شراب به دستش است. هر طنبور زنى طنبورش به دستش هست و به سرش مى خورد.

در قرآن مجید هم به این موضوع اشاره اى دارد: هركس هر كار زشتى داشته آرزو مى كند با آن فاصله بگیرد (270). این ظرف شراب و قمار از او فاصله بگیرد؛ ولى نمى گیرد.

عجیب است اوضاع قیامت و آخرت. هر سوره اى از قرآن مجید را ملاحظه مى كنى، گوشه اى از آن عالم را یادآورى مى فرماید تا بلكه خوفى پیدا شود.

این چند شبى كه از ماه رمضان مانده، این مناجات على علیه‌السلام را زمزمه كن:

(مولاى مولاى! الأمان الأمان)

خدایا! امانى به ما عنایت كن از این وضع دهشتناك قیامت.

نامه عملها كه پراكنده مى شود، هركس مجرم است، نامه عملش به دست چپش داده مى شود، هركس بهشتى است به دست راستش. از آن جمله جدا شدنهاى مجرمین، هركس سر از قبر در آورد مى گوید:

(... یاوَیلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِن مَّرْقَدِنَا... (271)).

واى! چه كسى ما را از گور بر انگیخت؟ .

این نشانه مجرم بودنش هست. در مقابلش كسانى هستند كه وقتى سر از گور در آوردند مى گویند: شكر خدایى را كه وعده اش را با ما وفا فرمود و ما را وارث زمین قرار داد؛ هر جاى بهشت بخواهیم، جا كنیم، پس نیك است پاداش كاركنان براى خدا (272).

البته هركس در دنیا زبانش رها بود، هرچه بر زبانش جارى مى شد مى گفت. در جهنم هم جهنمیها از زبان یكدیگر در اذیت هستند؛ چنانچه در روایت رسیده از ترس شماتت و سرزنش جهنمیهاى هم زنجیرش، از عذاب ناله نمى كند.

در مقابل، هر آتش فتنه خاموش كنى، مقابل جهنمیهاست، از هم جدا مى شوند (... فَضُرِبَ بَینَهُم بِسُورٍ لَهُ بَابٌ... (273)). همین طور مى آیند تا از صراط رد شوند. تعبیرى كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرماید مانند شب پره چگونه برابر آتش مى ریزد، همین طور در آتش جهنم، مجرمین مى ریزند. هركس سر جاى خودش قرار مى گیرد؛ بهشتیان نیز در بهشت، مقعد صدق جاى مى گیرند (274).

خدایا! تو ایمانى بده كه این معانى را باور كنیم. از رسوایى فرداى قیامت بترسیم. جلو اولین و آخرین، مفتضح نشویم. اى كسانى كه آبرویتان را دوست دارید، غفلت را از خودتان دور كنید. دلتان قساوت نگیرد. هوا و هوسها، آرزوها و غفلتها، ایمان را كم مى كند، آن ایمانى كه تو را به جایى برساند.

## حكایتى شگفت از علامه شیخ مهدى مازندرانى

در اسرار الصلوة تبریزى در حالات علامه شیخ مهدى مازندرانى مجتهد مسلم نوشته است:

این بزرگوار، گاهى در خودش غفلت حس مى كرده است به اتفاق پسرش و خادمش، به خارج شهر در بیابان مى رفته است. شیخ علیه الرحمه به این دو مى گفته آیا لازم است دستور مرا اجرا كنید یا نه؟ پس از این كه مى گفتند آرى، مى فرمود من هیزم جمع مى كنم شما هم هیزم جمع كنید، آنگاه آتش مى زد، دستور مى داد او را كشان كشان به سوى آتش بكشانند و بگویند: اى پیر گنهكار! خیال كن روز قیامت برپا شده است. با تو سرى مرا به آتش بكشانید تا بلكه سوزش آتش مرا بیدار كند.

على علیه‌السلام وقتى تنور زن یتیم را آتش كرد، صورتش را كنار آتش آورد و فرمود: على! بچش حرارت آتش را، تو تاب آتش آخرت را ندارى (275).

## یاد مرگ و درمان غفلت

غفلت نمى گذارد ایمانى پیدا شود، ایمان ضعیف و غفلت زیاد تا بتوانید هركس در حد خودش غفلتش را كم كند، اسباب تذكر را براى خودش فراهم آورد.

آنچه مانع پیشرفت معنوى است، همین آمال و آرزوهاست (276) تا پا روى هوسها گذاشته نشود، كجا شوق لقاءالله پیدا مى شود.

على علیه‌السلام مى فرماید: دو چیزى كه خیلى بر شما مى ترسم از آنها پیروى هوا و درازى آرزوهاست (277). اگر مرگ را نزدیك گرفتى، آرام مى گیرى.

شب عاشورا حسین علیه‌السلام دید زینب (علیها السلام) خیلى ناراحت است، یگانه دوا را براى زینب به كار برد و او را آرام كرد، یاد مرگ؛ جدم از من بهتر بود، از دنیا رفت، پدرم....

جلسه بیست و یكم: عهد بزرگ الهى از بندگان

(أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَیكُمْ یا بَنِی آدَمَ أَن لاَّ تَعْبُدُوا الشَّیطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌ مُّبِینٌ \* وَأَنِ اعْبُدُونِی هذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِیمٌ (278))

پس از این كه امر به امتیاز و جدا شدن شود اى شیطان پرستها! هوا پرستها! شما جدا شوید. جاى شما گودال جهنم است. امروز سر فرازى براى بندگان خداست؛ البته كسانى كه مجرمند ناراحت مى شوند، اعتراضى در آنها پیدا مى شود، براى این است كه هیچ گونه ایرادى نداشته باشند گفته مى شود: ما با شما در دنیا پیمان بستیم، تذكر دادیم كه شیطان را نپرستید.

عهد خدا با بشر در سه مرحله ذكر شده است؛ یكى: مرحله عالم ذر و دیگر: نسبت به آدم ابوالبشر و سومش: - كه عمده همین است - به وسیله پیغمبران از بشر عهد گرفت كه شیطان را نپرستند، پیروى نكنند (إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌ مُّبِینٌ)؛ زیرا این دشمن آشكار شماست (وَأَنِ اعْبُدُونِی هذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِیمٌ)؛ سفارش كردیم كه تنها خدا را بپرستید، راه راست، پرستش رحمان است نه شیطان:

(وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنكُمْ جِبِلاًّ كَثِیراً... (279))؛

(شیطان) پیش از شما خیلى از جمعیتها را گمراه و هلاك كرد.

(أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ (280))؛ آیا نمى فهمید؟ درك نمى كنید كه چگونه شیطان آنها را هلاك كرد؟ ما اتمام حجت بر شما كردیم. نمى توانید بگویید خدایا! ما نمى دانستیم، پس كتابهاى آسمانى و عهدهاى خدا كدام است.

نكاتى چند در این آیات باید دقت كرد. یكى مراد از پرستش شیطان چیست؟ دیگر سبب دشمنى شیطان با بشر چیست؟ سوم آن كه راه نجات از این دشمن آشكار كدام است؟

اولاً: شیطان مخلوقى است مانند سایر مخلوقات. خدا در دستگاه خلقت، انواع موجوداتى دارد كه یك میلیونم آن را ما درك نكرده و نمى كنیم. یك قطره آب را زیر میكروسكوپ مى گذارند، چند میلیون جانور ذره بینى كه داراى حس و حركت و جان هستند در این قطره آب، موجود است در حالى كه قابل ادراك با چشم غیر مسلح نیست.

یكى از موجودات خدا شیطان است. انسان جنبه خاكى اش غالب است، شیطان جنبه هوا و آتش او غالب است، پس از چند سال كه قبر ما را بشكافند، جنبه خاكى كه غلبه داشت مشاهده مى شود و سایر جنبه ها مغلوب و از بین رفته است. شیطان جنبه آتشى و هوایى آن چیره است؛ لذا سایه انداز نیست و قابل رؤیت به چشم مادى نیست.

در قرآن مجید مى فرماید: او و قبیل او از شیاطین و اجنه شما را مى بینند از جایى كه شما او را نمى بینید (281).

چشم حیوانى، جسم لطیف را نمى بیند. دیگر آن كه مثل بشر توالد و تناسل دارد. در روایتى دارد: سه شیطان در برابر هر بشرى پیدا مى شود حالا چطور تناكح و تناسل دارد معلوم نیست ممكن است مخلوق دفعى باشد.

تنها حسد و كبر موجب عداوتش با انسان شده است؛ مثلاً هرگاه شیطان به یكى از دو غلام خودش انعامى كند، لطفى كند، بدون این كه از او چیزى كم كند، آن غلام اعتراض كند چرا به او بیشتر دادى؟ این كفر است، اعتراض به صاحب نعمت و اختیاردار است. حسد ورزیهایى كه میان همكارها هست، مگر از مال تو كم كردند و به او دادند؟

شیطان دید به موجود خاكى كه آدم و ذریه او باشند، خداوند مزیت زیادى داده، مى فهمد به مقامى مى رسد كه ملك خدمتگزار او مى شود. مسجود ملائكه گردیده است. اشرف مخلوقات است، تا این مطلب را مى فهمد (و امر شد همه باید براى این مخلوق سر تعظیم فرود آورید) كبر و حسد در او طغیان كرد، به خداى عالم اعتراض نمود.

## من ملك بودم و فردوس برین جایم بود

شیطان در اول، مقامى داشت بلكه مروى است: خطیب ملائكه بوده . در عالم اعلا محترم بود. عده اى تابع داشت. مع الوصف، حسد ورزى و كبر و نخوت او را بدبخت همیشگى كرد، گفت: من از آتش (كه برتر است) هستم باید من به مقام قرب برسم نه آدم كه از خاك است (282). اعتراض به قضاى الهى كفر است. تا كفرش را آشكار كرد، نداى قهر الهى رسید چون در خانه خدا و كبریا هم حسد دارى پس برو بیرون، تو از كوچك شدگانى (283).

هركس در این درگاه گردنكشى كرد، كوچك مى شود. هركس خودش را چیزى دید ناچیزترین افراد است. در خانه خدا عجز و انكسار مى خواهد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سعدیا من ملك الملك غنیم تو فقیرى |  | چاره‌درویشى وعجز است وگدائى وفقیرى(284) |

باید جورى براى خدا خاضع باشى كه غیر خدا را در نظر نیاورى. عظمتى براى كسى قائل نشوى. تو كیستى كه بگویى من اشرف یا اعلم یا اورع هستم. این من من كردنها هیچ ارزشى ندارد. شخص اول عالم ایجاد محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرماید:

(الفقر فخرى و به افتخر (285))

نسبت به على علیه‌السلام هم دارد:

نیازمندى به خدا افتخار من است، و من به آن نیازمندى افتخار مى كنم.

زین العابدین علیه‌السلام در دعاى عرفه عرض مى كند:

(انا اقل الأقلین بل انا اقل من الذرة (286))

من كوچكترین كوچكها بلكه از ذره هم كوچكترم (هركس دم از برترى زد، با شیطان در این جهت یكى است.

به واسطه آدم پر و بالش سوخت، او را رد كردند. مطرود ابدى گردید. شش هزار سال در آسمان عبادت مى كرد، به یك كبر و حسد، عبادتهاى شش هزار ساله اش از بین رفت. معلوم است دشمنى با آدم و ذریه او قهرى است. شیطان رفیق تو نخواهد شد. دشمن سرسخت تو است. شما هم باید او را دشمن بگیرید (287). پشت سرش نرو. او دشمن قطعى تو است. از دشمنت به هر زحمتى است، كناره بگیر.

جوانهایى كه در این هواى گرم در صف سینما ایستاده اند، جز عبادت شیطان در این آفتاب سوزان كه معطل مى شود، چیست تا تو را هلاك نكند رها نمى سازد. خواستم معنى دشمن بودن شیطان با آدم و بچه هایش روشن شود.

## علت عداوت شیطان با انسان

هدف از دشمنى اش آن است كه تا بتواند نگذارد از اولاد آدم كسى به قرب رب العالمین برسد. از همان اول تا قیام قیامت اگر توانست اصل ایمان را مى گیرد وگرنه كارى مى كند كه ایمان كمتر شود. اگر از راه ایمان نتوانست در باب عمل، فساد خودش را مى كند، عبادت شیطان اطاعت اوست. به حرف شیطان گوش نده. با او مخالفت كن. راه مخالفت با شیطان، عبادت رحمان است: (أَنِ اعْبُدُونِی هذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِیمٌ (288)) شرع مقدس، واجبات و مستحبات، محرمات و مكروهات این راه راست است. شیطان كه از راه راست منحرف مى كند؛ یعنى وسوسه ات مى كند، به حرامى تو را وادارد یا واجبى از تو فوت شود. سازش با دشمن یعنى گناه. هر وقت گناهى مى كنى، اگر پرده عقب برود، باطنت را مشاهده مى كنى كه براى شیطان به سجده افتاده اى. صورت ملكوتى آن همین است. (لاَّ تَعْبُدُوا الشَّیطَانَ) شیطان را نپرستید دشمن شماست، تا شما را بى ایمان نبرد رها نمى كند.

## پاسخ شیطان به نداى بندگانش

داستانى بگویم. در آخر كتاب منتخب التواریخ نقل نموده است از یكى از علماى بزرگ اصفهان كه فرمود: در قریه اى از قراى اصفهان، یكى از اهالى در حال جان دادن بود. مرا دعوت نمودند به بالینش بروم. رفتم و به او گفتم بگو: (لا اله الا اله). محتضر هم گفت. ناگهان از سمت چپ، گوشه حجره صدایى بلند شد: (صدق عبدى)؛ بنده من راست مى گوید. به او گفتم بگو: (یا الله) صداى بلند شد: (لبیك عبدى). كسى هست كه پاسخ مى گوید. جواب محتضر را مى دهد. گفتم: تو كیستى؟ گفت: این شخص یك عمر غلام من بوده، خادم من بوده است، بنده خالص و مخلص من است، پرسیدم تو كیستى؟ گفت: من شیطان هستم.

این شخص كه مى گوید: (یا الله)! یعنى اى معبود من! خاك بر سر آن كسى كه صداى دشمنش بزند و او را به معبودیت بخواند.

رفیقها و قرینهایى كه در قرآن مى فرماید (289) و در دعاى سحرهاى ماه مبارك رمضان مى خوانید: و مع الشیاطین فلا تغل لنا، مى خواهى با شیطان قرین نباشى و در یك غل نباشى، فرمانبردارش نباش. بندگى اش نكن. انسان در حال غضب نوعاً برده شیطان است؛ زیرا زبان رها مى شود، فحش و تهمت و هتك آبرو و افشاى سر و غیره شروع مى گردد. مبادا مهارت را به دست شیطان بسپارى. حیف نباشد كسى كه خدایى چنین مهربان و منعم دارد، از او رو برگرداند، آن هم كجا رو بیاورد؟ رو به دشمن خودش.

خدا و پیغمبر و امام مى گویند با شیطان دشمنى كنید. مخالفتش كنید. آیا سزاوار است كه شما ضدیت كنید و با او رفاقت نمایید، فردا چگونه سرت را بلند مى كنى؟ به تو گفتند: (... فاتخذوه عدواً...) به جاى این كه او را دشمن بگیرى، او را فرمان بردى.

## سلاح نبرد با شیطان

مروى است از خاتم انبیا محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

(الصوم یسود وجهه (290))

یعنى: مؤمن با اسلحه روزه گرفتن، صورت شیطان را سیاه مى كند (صورت ملكوتى آن چنین است.

(والصدقة تكسر ظهره)

صدقه، كمرش را مى شكند.

(والحب فى الله یقطع دابره)

اگر مى خواهى شیطان كاملاً منكوب گردد، دوستى در راه خداست كه او را خفه مى كند كه به این زودیها نمى تواند جان بگیرد؛ حتى اولادت، همسرت، رفیقت را براى خدا دوست بدارى و بخواهى نه براى اغراض شخصى و هواى نفس. بچه ات را دوست بدار كه نعمت خداست. وقتى كه مردى جاى تو نماز بخواند، یا الله! بگوید، تو بهره ببرى براى خدا. شوهرت را براى خدا دوست بدار كه به واسطه او عفت و دینت را نگاهداشت و همچنین مرد نسبت به زن.

(والاستغفار یقطع و تینه (291)).

اى كسانى كه مى خواهید با این دشمن سخت بجنگید، اسلحه دیگر چیست؟ پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله عملى یاد مى دهد كه و تین شیطان را پاره مى كند؛ وتین؛ بند دل است، دل به یك بندى لطیف بند است، بند دل شیطان را استغفار پاره مى كند. ملكوت استغفار اینست. اسلحه كارى كه راستى شیطان را از پاى در مى آورد.

كدام یك از ما هستیم كه فرمانبردارى شیطان نكردیم؟ غالباً حال نزاع، پرستش شیطان است. قهر یكدیگر، قطع رحمها همه چنین اند. بیایید و گذشته هایتان را تا وقت نگذشته جبران كنید. بیایید حرف خدا را بشنوید. سجده اطاعت براى رحمان كنید. تو را از كنگره عرش مى زنند صفیر. تو باید رفیق پیغمبران و شهدا و صالحین شوى (292). اى خانم! تو باید رفیق زهرا عليها‌السلام گردى! آقا! تو باید آزاد مرد گردى (293).

جلسه بیست و دوم: عداوت دیرینه ابلیس با انسان

(أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَیكُمْ یا بَنِی آدَمَ أَن لاَّ تَعْبُدُوا الشَّیطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌ مُّبِینٌ \* وَأَنِ اعْبُدُونِی هذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِیمٌ \* وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنكُمْ جِبِلاًّ كَثِیراً أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ \* هذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِی كُنتُمْ تُوعَدُونَ (294))

آیا با شما عهد نكردیم از آدم تا خاتم، همه پیغمبران به شما اخطار نكردند، هشدار ندادند كه شیطان را نپرستید كه دشمن آشكار و سرسخت شماست، او را دشمن بگیرید، مبادا او را دوست بگیرید و دنبال كنید، شما را بد جایى مى برد...

آى بنى آدم! مبادا گامهاى شیطان را پیروى كنى. پا، جاى پاى شیطان نگذارید؛ چون دشمن شماست (295).

مقدارى راجع به عداوت ابلیس صحبت شد، حال بقیه مطالب.

اگر كسى بگوید دشمن ناشناخته و نادیده چگونه از او فرار كنیم؟

مى فرماید: (... فاتخذوه عدواً... (296))؛ او را دشمن بگیرید. خوب او را به ما نشان بدهید تا مخالفتش كنیم. جوابش را بشنوید:

قبلاً مثلى عرض كنم و سپس تطبیق به مقصود نمایم؛ اگر مؤمن صادقى خبر دهد امشب قشون مسلحى به شهر مى ریزند، در هر خانه اى كه باز است، در هر مغازه اى كه باز است، آن را غارت مى كنند. عقل مى گوید احتیاط كن. در خانه و مغازه را محكم ببند و قفل كن.

آن كس كه جاهل است مى گوید: ترك تا لرند؟ عربند یا عجم؟ اسلحه دارند یا نه؟ . این پرسشها چه فایده دارد؟ بالأخره تو در مغازه و خانه ات را ببند هرچه مى خواهد باشد، تا بخواهى بفهمى ترك بوده یا لر، غارت شده اى.

خواه حقیقت دشمن را بشناسى یا نه، مواظب باش كه در دام نیفتى. غارت نشوى. شیطان یكى است یا متعدد؟ چگونه وسوسه مى كند؟ قشونش چگونه است؟ یا مثل آن احمقى كه به شعبى رسید.

## حكایت شعبى و شخص احمق

آن احمق به شعبى - كه از علماى مشهور زمانش بود - گفت: من مسأله مشكلى دارم برایم حل كنید. فرمود: چه مى گویى؟

پاسخ داد شیطان زن است یا نه؟

شعبى یادش افتاد به آیه قرآن: (... وَذُرِّیتَهَا مِنَ الشَّیطَانِ الرَّجِیمِ (297)) كه قرآن مجید براى او اولاد اثبات مى فرماید؛ لذا گفت: بچه دارد و چه بسا ازدواج هم بكند و زن هم داشته باشد.

گفت: اسم زنش چیست؟

فرمود: من مجلس عقدش نبودم كه اسم زنش را بدانم.

تو مواظب باش از راهى كه مى خواهد بر تو تسلط پیدا كند آن راه را ببند، راه دشمنى شیطان و تسلط او، بندگى خداست:

(أَنِ اعْبُدُونِی هذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِیمٌ).

اگر در خط ایمان و توكل بر خدا افتادى بر تو تسلطى ندارد (298)؛ ولى اگر از خط بندگى خدا دور افتادى، گناه تو را در دام شیطان مى افكند. در دام نیفت. دامش ترك واجبات حتى ترك سنتهاى پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله است. هرچه مبغوض خدا و رسول است، محبوب شیطان مى باشد. هرچه محبوب خدا و رسول باشد، مبغوض شیطان است. شیطان از نماز و روزه و صدقه و تواضع و هرچه نیك و نیكى است بدش مى آید. شیطان راضى نیست میان دو نفر كه شكر آب شده اصلاح شود (299). به طور كلى شیطان از هر عمل خیرى ناراحت مى شود؛ هرچه حرام است امر شیطان است، هرجا واجب است، نهى شیطان است.

خدا مى فرماید: انفاق كن؛ اما او وسوسه مى كند كه پیرى دارى، ضعف و فقر در پیش است (300).

## هواهاى نفسانى راهى براى غلبه شیطان بر انسان

اگر پرسیده شود دشمن پس از آن كه آدمى را شناخت، چطور عاقل پیشنهادش را مى پذیرد؟ مسلمانى كه اهل قرآن است مى داند قرآن كلام خداست، مى فرماید شیطان تو را مى بیند و تو او را نمى بینى؛ چنانچه گذشت.

چگونه گول او را مى خورد. معصیت مى كند. سبب فریب خوردن از او چیست؟ با این كه دشمن و دامش را شناخته است.

پاسخ آن است كه دامهاى شیطان موافق با خوشى نفس است. علت این كه شیطان زورش به بشر مى رسد كلاه سر بشر مى گذارد، چون مطابق با هواى اوست، هرچه فرمان رسول خداست، مخالف میل نفس است.

مى بیند براى تهیه بلیط سینما در صف در برابر آفتاب سوزان مى ایستد و معطل مى شود تا ساعتى مطابق میل نفسش بگذراند؛ اما اوقات نماز هرچه مؤذن فریاد بزند (حى على الصلوة)؛ بشتابید به سوى نماز؛ به سوى مسجد، مهمانخانه خدا بیایید، به سوى خدا، كسى اهمیت نمى دهد.

آن جا چون مطابق با نفسش هست با این كه مى داند جاى شیطان است، فطرتش مى فهمد به ضررش تمام مى شود، هلاكش در آن است، یك عمر حسرت و نكبت ممكن است به دنبال داشته باشد، چشمش به زنى یا دختر بیفتد چه دردسرها و نكبتها مى افتد. عمده فسادها از مجالس لهو و لعب و شراب و قمار است؛ ولى از مجلس دعا و ذكر خدا هرچه دوستى و محبت است بر مى خیزد، این را مى داند ولى چون مطابق نفس و هواست با یقین به هلاكت، باز هم مى رود.

## كیفیت هلاكت عبدالملك مروان

مى گویند: عبدالملك مروان خلیفه اموى وقتى كوفه را گرفت، بلایى به جانش افتاد. مبتلا شد به داءالعطش (درد تشنگى). پناه بر خدا! آتشى در جانش افتاد. آب مى خورد، تشنه تر مى شد. دكتر مخصوص به او گفت باید تا 24 ساعت از آب خوردن خوددارى كنى؛ ولى اگر آب خوردى مى میرى، خطرناك است. خلیفه هم خیلى ترسید. تصمیم گرفت تا 24 ساعت آب نخورد لیكن تا چند ساعت بیشتر تحمل نتوانست بكند. دستور داد آب برایم بیاورید، هر چند جانم هم در رود. گفت: (اسقونى ریاً و ان كان فیه نفسى). آب خورد و مرد. مى داند هلاك مى شود، ولى تحمل نمى كند.

مى فهمد یك عمر در چه زحمتها و دردسرها مى افتد. امر شیطان است؛ چون میل نفس نیز همراه آن است دنبال مى كند. هر گناهى كه تصور كنید، شیطان كوچكتر از آن است كه به زور انسان را به آن وادارد. شیطان وسوسه مى كند. مى خواند. وا مى دارد. نه این كه مجبور مى كند (301). خود شخص است كه مطابق میلش رفتار مى نماید. آدمى با یقین به هلاكت چطور گناه مى كند؟ بودند اشخاصى كه با یقین به عذاب خدا دست از مخالفت خدا بر نداشتند.

خداوندا! تو یار و یاور ما باش كه بر نفس خود و شیطان غالب شویم.

## راه تسلط بر شیطان

روایتى از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله مروى است كه حضرت چند مورد را ذكر مى فرماید:

هرگاه مصیبتى بر تو وارد آمد، شیطان آتشت مى كند؛ مثلاً او جوان بود، حیف بود، اگر مانده بود دكتر و مهندس مى شد، عصاكش پدر مى شد، اگر تاب و تحمل نیاورى به اعتراض به قضا و قدر وادارت مى كند.

تا مصیبتى بر تو وارد آمد، فوراً بگو: (انا لله و انا الیه راجعون).

همه ما مال خداییم و به او باز مى گردیم.

راستش را بگو، چه كسى در دنیا مى ماند كه بچه تو بماند؟ همه مى میرند؛ یكى زودتر، یكى دیرتر. زود جلو وسوسه شیطان را بگیر. اگر نگرفتى چه بسا افرادى كه دیوانه شدند به واسطه مصیبتى كه به آنها وارد آمد، گرفتار امراض روانى گردیدند، خیالاتى شدند.

دوم: فرمود: اگر چنانچه كسى به تو ستم كرد و شیطان اغوایت كرد مى گوید: ببین چه بر سرت آورد، آبرویت را برد، چرا تلافى نمى كنى، چیزى نمى گویى؟ مى فرماید: بگو من خودم بیش از این به دیگران ظلم كرده ام. همه اش ظلم دیگران را به خودت نبین. كمى هم ظلم خودت را به دیگران متوجه باش. آرامشت را از دست نده. نگو چه بر سرم آوردند.

سوم: هرگاه مالى از كفت رفت؛ مثلاً دزد برد، ضرر كردى، شیطان تو را ناراحت كرد، بگو شكر خدا را كه سبكبار شدم. حق كم شد. تا پول زیاد شد، حقوق هم به همان نسبت زیاد مى شود. مالدار اگر یك درهم خمس ندهد؛ خورنده مال یتیم و ایتام آل محمد است.

آرى، كسانى كه خمس ندهند، مورد لعن هستند، یا مثلاً رحمت. قوم و خویشت گرفتار است، همسایه ات در زحمت است و تو مى توانى او را دستگیرى كنى و نكنى، مسؤولى؛ اما اگر مال از كف رفت، از این جهت راحت هستى، دیگر مسؤولیتى ندارى.

دیگر این كه به شیطان این طور پاسخ بده بگو: شیطان! خود من هم از بین مى روم. من كه باید در گور بروم خانه از كف رفت، خود من هم از بین مى روم. خانه شخصى نبود، به خانه اجاره اى هم مى شود دو روز عمر را گذراند. حتماً باید در مقام وسوسه شیطان با او به مقابله پرداخت وگرنه وضع روحى شخص را خراب مى كند.

در همین شیراز، تاجرى بود ورشكست شد و خانه نشین گردید. هرچه داشت مى فروخت و امرار معیشت مى كرد. روزى در خانه نشسته حساب مى كند از امروز كه من چیز فروشى كنم. تا چه وقت مى توانم بگذرانم؟ دید تا سه سال مى تواند چیز فروشى كند. توى سر خودش زد و گفت پس از سه سال من چه كنم؟ آیا سر كوچه بنشینم گدایى كنم؛ تریاك خورد و خودش را كشت. شیطان این طور سر آدمى مى آورد. آیا تو تا سه سال دیگر زنده هستى؟ اگر زنده باشى رزقت هم با خداست. چقدر كم و زیادها در ظرف این مدت خواهد شد. تا شیطان كافرش نكند او را رها نمى كند؛ لذا براى هركس پیش مى آید باید نصیحت پیغمبر را بپذیرد. جواب این خیالات شیطانى را بدهد و آن را دنبال نكند.

فرمود: هرگاه پس از عمل خیرت شیطان گفت: از كفت رفت، ضرر كردى چه بسا كسانى كه از تو مالدارترند و از این كارها نمى كنند، فوراً به خودت بگو: آنچه بخل كردى بیشتر از آنچه دادى هست، آن كسى كه تمام دارائیش را داده به نظر بیاور.

اگر عبادت كردى، خواست عجب، تو را بگیرد، فوراً بگو: گناهانم زیادتر است؛ هر وقت زیارت عاشورا خواندى و خواست برایت جلوه كند، یادت بیاید كه با این زبان، چقدر حرام از تو سر زده است، دروغ، غیبت، تهمت، نمامى، آبروریزى و....

این همه لغو گویى، مقابل چقدر قرآن خواندن مى شود؟

گاه مى شود شیطان كلاه سر آدمى مى گذارد به قسمى كه نمى فهمد مگر وقتى كار از كار بگذرد. از راه مقدسى تو را به مباح وا مى دارد تا به حرام بكشاند و سپس به كفر، لذا باید مرتباً به خدا پناه برد. حدیثى كه هم داستان است هم متضمن نشان دادن راه كید شیطان و همچنین لطف و رحمت خداوند آن را نقل مى كنم.

## فریب خوردن عابد از حیله هاى شیطانى

در جلد 14 بحارالأنوار مروى است:

در بنى اسرائیل عابدى بوده است سرگرم عبادت، روزها و شبها بیدار و سرگرم عبادت و اطاعت خداوند بود، هرچه شیطان مى كوشید او را از عبادت باز دارد، ایمانش كم شود، نمى توانست. ناله اى كرد، چند نفر از شیطانك ها دورش جمع شدند پرسیدند: چه شده؟

گفت: از دست این عابد عاجز شده ام، هرچه مى كنم او را از عبادت باز دارم نمى توانم.

یكى از بچه شیطانها گفت: من حاضرم او را از راه زن، فریب بدهم.

گفت: اشتباه مى كنى، او اهل این حرفها نیست. او مرد است.

دیگرى گفت: از راه مال.

گفت: تو هم اشتباه مى كنى.

سومى گفت: از راه مقدسى، كلاه بر سرش مى گذارم.

گفت: آرى اگر راهى باشد همین است (از راه مسجد و محراب و منبر و مدرسه). بعد كم كم به چیزهاى مباح و حرام، اولش از راه مقدسى بعد به كفر مى كشاند.

گفت: آرى تو از عهده اش بر مى آیى.

آمد سجاده اى انداخت نزد عابد و سرگرم عبادت شد! نه خوراك و نه آب و نه خواب. همین طور شبانه روز سرگرم نماز شد. عابد متحیر شد و آمد نزدیك، خواست صحبت كند، اشاره كرد مزاحم من نشو.

التماس كرد گفت: چیست حاجتت؟

گفت: چطور شده به این مقام رسیدى، نه خوراك مى خورى، نه مى خوابى، نه خسته مى شوى؟!

شیطانك گفت: من گناهى كردم پس از آن گناه، توبه كه كردم، نیروى عبادتم زیادتر گردید.

گفت: یاد من بدبخت هم بده.

گفت: بسیار خوب! بدبخت عابد پول هم نداشت. شیطان گفت: این سه درهم را بگیر به شهر برو و در فلان كوچه، فلان خانه مى روى پول را مى دهى و با زن فاحشه جمع مى گردى، سپس توبه مى كنى و مثل من قرب پیدا مى نمایى.

عابد بى شعور كه مسأله نمى دانست، نمى فهمد كه به گناه كسى قرب به خدا پیدا نمى كند. نه خودش عالم است و نه نزد عالمى مى رود كه بپرسد. از كوه پایین آمده رو به شهر مى آید. از مردم احوال خانه فلان فاحشه را مى پرسید. مردم متحیر مى شوند عابد را چكار با زن فاحشه؛ ولى با خود مى گفتند حتماً مى خواهد او را نصیحت كند و به توبه وادارد.

عابد به در خانه رسید، زن دید عجیب است عابد كذایى به سراغش آمده است متحیر شد.

معلوم مى شود این زن ایمانى داشته است. گفت: چه شده این جا آمدى، این جا جاى تو نیست.

عابد گفت: تو را چكار، پول را بگیر و كارت را بكن.

گفت: نمى شود باید بگویى. چون اصرار كرد، جریان خودش را گفت كه عابدى برتر از من پیدا شده و این طور مرا راهنمایى كرده است.

زن گفت: اى عابد! نمى دانى گناه نكردن بهتر است از گناه كردن و توبه كردن. آیا پاره كردن و دوختن بهتر است یا اصلاً پاره نكردن. از كجا مى دانى پس از این گناه موفق به توبه شوى؟ و بر فرض كه موفق به توبه شوى، از كجا كه مورد قبول واقع گردد و بر فرض هم كه قبول شود، از كجا كه آبروى اول را پیدا كنى و به درجه قبل برسى؟ این شیطان بوده مى خواهد تو را بدبخت كند؛ تنزل مقامت دهد. عابد باور نمى كرد!

زن گفت: من این جا هستم تو برو ببین آیا همان جا هست، اگر باقى مانده برگرد و من حاضرم. ضمناً شیطان هر وقت رسوا گردد، نمى ماند و فرار مى كند.

عابد برگشت رو به صومعه دید از آن عابد خبرى نیست.

بقیه روایت هم جالب است: زن شب آخر عمرش بود. فردایش مرد. به پیغمبر آن زمان وحى رسید به تشییع جنازه این زن باید بروى. پیغمبر تعجب كرد. ندا رسید: او را آمرزیدیم چون بنده گریخته ما را باز گرداند و نگذارد بنده ما به گناه آلوده شود (302).

(الراحمون یرحمهم (303)).

این زن به عابد رحم كرد. دید اگر آلوده به گناه شود، بدبخت مى شود. خدا ارحم الراحمین است. به او رحم فرموده است. او را آمرزید. خدا دوست دارد بندگانش به در خانه اش بیایند و از شیطان دور شوند.

تا مى توانید بین خلق و خدا را آشتى دهید. نگذارید حكومت دست شیطان بیفتد، خدا، هم خودت و آنها را رحمت فرماید.

جلسه بیست و سوم: حضرت نوح علیه‌السلام و شنیدن پندهاى شیطان

(أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَیكُمْ یا بَنِی آدَمَ أَن لاَّ تَعْبُدُوا الشَّیطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌ مُّبِینٌ (304))

در خصال صدوق روایتى ذكر كرده مضمونش آن است كه:

پس از آن كه نوح نفرین كرد و همه قوم جز آنان كه به او ایمان آورده بودند غرق شدند، شیطان مقابلش آمد و گفت: جناب نوح تو به ما خدمت كردى، زحمت ما را كم كردى، همه را هلاك و به جهنم فرستادى، در مقابل این خدمت، من مى خواهم به شما اندرزى بدهم.

جناب نوح او را نهیب كرد و از خود راند. ندا رسید حرف او را بشنو كه او در این گفتار صادق است؛ یعنى حالا قصد خیانت و اغفال ندارد.

نوح فرمود: بگو.

شیطان گفت: در سه مورد من تا آدمى را در گناه نیندازم او را رها نمى كنم.

یكى: خلوت با اجنبیه است. در خانه یا اتاق دربسته كه دیگرى نتواند در آید، مرد و زن بیگانه (نه زن و شوهر و محارم) نباید با هم باشند.

سومى آنها شیطان است تا آنها را به حرام واندارد رها نمى سازد.

دوم: حالت خشم كه محل شاهد ماست.

سوم: حالت قضاوت و حكم است. قاضى بدبخت اگر به یك طرف میل كرد، كار خراب است. در محكمه اسلامى، عدل را دقیقاً باید رعایت كرد، كدام دادگسترى (305)؟ .

## رعایت تساوى بین مدعیان در محكمه

در حالات آقا امیرالمؤمنین رسیده در زمان عمر بن خطاب یك نفر ادعایى با على علیه‌السلام داشت، بنا شد نزد قاضى بروند. امیرالمؤمنین با مدعى بر عمر وارد شدند. عمر اسم مدعى را آورد؛ مثلاً گفت: یا زید! اجلس؛ بنشین و به آقا عرض كرد: یا اباالحسن! حضرت نظر تندى به او فرمود. عمر متوجه شد، پرسید چه شده؟

فرمود: چرا فرق گذاشتى؟ به من احترام بیشترى گذاشتى، كنیه مرا ذكر كردى ولى نام طرف را بردى، یا نام هر دو، یا كنیه هر دو را ذكر كن.

در محكمه، قاضى حق ندارد یكى از دو طرف را ترجیح دهد هرچند در تشریفات، یا پیش پاى هر دو بلند شود یا هیچ كدام.

تازگیها خانمهاى حقوق خوان اعتراض كرده اند كه ما زحمت كشیدیم درس خواندیم، حقوق مى دانیم، چرا ما را از منصب قضاوت محروم كرده اید.

چه حقى بر ملت دارید كه بخواهید بر ملت حكم كنید. در اسلام قضاوت زن حرام است، از شرایط قطعى قاضى ذكوریت است. زن عاطفه اى و احساساتى است؛ ادراكاتش در زیبایى و جلوه دادن خود و دلربایى است (306). اهلیت براى قضاوت ندارد؛ یعنى نمى تواند به عدالت و بدون غرض ورزى؛ خواهى نخواهى حكم كند؛ چنانچه حكومت و ولایت نیز بر زن حرام است. از عهده نمى آید. فقه ما غنى است، نیازى نداریم از احكام شرق و غرب بگیریم و شرق یا غرب زده باشیم.

## پرهیز از وسوسه هاى شیطانى

اگر كسى بگوید من كه شیطان را نمى بینم كه فریبش را نخورم، پیرویش نكنم. درست است او را نمى بینى؛ ولى كارش را كه مى فهمى. وسوسه، كار عمده ابلیس است. هرگاه دیدى خیال شر و گناه در تو پیدا شد، بدان وسوسه ابلیس است. دارد كار مى كند. گاهى نیز به زبان دیگرى در دل آدمى مى اندازد مثل رفیق نامناسب. بیا به فلان محل برویم؛ جایى كه افراد ضدانقلاب هستند، اباطیل و مزخرفات بى دینى و كمونیستى كار مى كند. عمل شیطان را ملاحظه كن. آنچه به دلت مى اندازد یا به زبان دیگرى مى اندازد.

از كجا بفهمى وسوسه شیطان است؛ هرچه خلاف شرع است، نهى رسیده است؛ چه كسى مقابل خدا دستور مى دهد؟ شیطان. پس در این مواقع باید حواست جمع باشد.

مى گویند: اگر شیطان دشمن آدمى است، چگونه آدمى از دشمنش اطاعت مى كند؟ .

بلى این دشمن دامهایى دارد. شهوات و خوشیهاى نفس، دام شیطان است. از هرچه حرام است، نفس خوشش مى آید؛ شیطان هم به آن وا مى دارد.

پس میزان دیگرى نیز براى درك این مطلب است كه آیا این خیال شیطانى است یا نه؟ ببین با نفست سازگار است یا نه.

از كلمات على علیه‌السلام در نهج البلاغه: ان الجنة حفت بالمكاره، و ان النار حفت بالشهوات (307).

در روایت هم دارد كه: پس از آفریدن بهشت، جبرئیل گفت: پروردگارا! كدام بشر است كه به چنین مهمانخانه اى نیاید؟ ندا رسید: نگاه راهش بكن. دید در راهش گودالها و خار و خاشاكها و غولها و... ؛ یعنى چه محرومیتهایى. باید پانزده ساعت شكمش را بگیرد. روزه بگیرد. زبانش را كنترل كند. شب كوتاه بین الطلوعین خوابش لذیذ و برخاستنش طاقت فرساست؛ ولى باید نماز صبح را بخواند، راه بهشت است. باید پول از دلش كنده شود، یك پنجم منافعش را بدهد. خلاصه گفت: اگر این راه بهشت است، مشتریش كم است. همت مى خواهد. ترك نفس مى خواهد.

دوزخ را كه آفرید گفت: خدایا! كدام بشر است كه خودش را به چنین شكنجه گاهى بیفكند؟ ندا رسید به راهش نگاه كن. دید راهى صاف و قشنگ، مطابق میل، صورتش قمار و زنا و شكم خوارى و... همه شهوات و مطابق میل؛ دلربا و فریبنده. گفت: خدایا! مشتریش فراوان است.

به خدا نمى ارزد یك عمر خوشى با سختى جان كندنش، آن ساعتى كه از همه علایق او را جدا مى كنند، در گور و برزخ و قیامت دیگر چه عرض كنم.

## معامله اى با خداوند

مثلى در فارسى مشهور شده خیلى غلط است كه مى گویند: آب كه از سر گذشت چه یك وجب، چه صد وجب؛ چون ضرر هرجا جلویش گرفته شود، نفع است. اگر دستت آتش گرفت، پایت آتش نگیرد؛ اگر بدنت آتش گرفت، سرت آتش نگیرد. یك شعله هم كمتر بهتر است، چطور فرق نمى كند؟ یك درجه حرارت با صد درجه حرارت البته فرق مى كند؛ هرچه گناه كمتر به همان نسبت بهتر. در دعاى توبه زین العابدین علیه‌السلام مى خوانى:

و شرطى ان لا اعود فى مكروهك... اللهم و أنه لا وفاء لى بالتوبة الا بعصمتك (308)

پروردگارا! شرطى با تو مى كنم، تو هم معامله اى با من بكن؛ گذشته هاى مرا پاك كن، من هم شرط مى كنم از امروز رو به گناه نیاورم. در راه جهنم نیفتم. رو به شیطان و پشت به رحمان نكنم. خدایا! من این شرط را مى كنم؛ ولى وفاى به آن جز به كمك تو میسر نیست. دلم مى خواهد به شرطم وفا كنم؛ ولى چكنم زورم به خودم نمى رسد، یادم مى رود عهد كردم، مگر تو مرا نگهدارى.

وقتى از امام مى پرسد: مؤمن كه عهد كرده گناه نكند ولى عهدش را مى شكند، چه كند؟ .

امام مى فرماید: برگردد توبه كند.

گفت: دوباره بر مى گردد.

امام فرمود: بازگردد.

تعجب كنان گفت: آقا چند مرتبه توبه شكست (309)؟ .

فرمود: صد دفعه هم اگر توبه شكست، باز بیاید. روى صدق توبه كند، خدا مى آمرزد. مگر مى شود رحمت خدا را محدود كرد؟ سوءظن به خداست. گمانت را به خداى خودت نیك گردان. صد بار اگر توبه شكستى بازآ.

جلسه بیست و چهارم: انسان بر سر دو راهى

(أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَیكُمْ یا بَنِی آدَمَ أَن لاَّ تَعْبُدُوا الشَّیطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌ مُّبِینٌ (310))

انسان بر حسب تكوین و خلفت، آمادگى عبودیت دارد. بنده فرمانبردار است. خاضع شدن در ذات بشر افتاده است؛ ولى سر دو راهى است؛ یا عبدالرحمان و یا عبدالشیطان، ثالثى ندارد. نمى تواند بگوید نه بنده خدا و نه بنده شیطان. یا آخرت یا دنیا، ثالثى ندارد. یا عبدالدنیا و الهوى و الشیطان است، یا طالب العقبى و طالب جوار الله.

روایت در وافى است در ضمن خطبه رسول خداست، در خطبه نماز جمعه یا عید، پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

اى مردم! اگر كسى در ولایت خدا و ولایت آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله در آمد، مرگ برابر چشمانش قرار مى گیرد، آمال و آرزوها را پشت سر مى اندازد. اگر كسى در ولایت شیطان رفت، مرگ یادش مى رود و همه اش آمال و آرزوها مقابل چشمانش قرار مى گیرد. (اهل ولایت خدا) مى گوید: شاید ماه رمضان آخر عمرم باشد. مرگ را نزدیك مى بیند (311).

خلاصه، یا خدا، یا شیطان، یا آنچه مربوط به خداست، یا آنچه مربوط به شیطان است، راه سومى وجود ندارد. اگر سجده به خدا نكردى، براى خدا خاضع نشدى، براى غیر خدا خاضع هستى؛ خواه پول باشد، یا شهوت و زن، یا ریاست و شهرت. هركس بنده خدا نشد، بنده شهوات است. در اخبار آخرالزمان چنین رسیده است: (... نساؤهم قبلتهم...)؛ زنانشان قبله شان است.

بندگى خدا كه راه (راست) است (و أَنِ اعْبُدُونِی هذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِیمٌ (312)) فعل واجبات و ترك محرمات است، راه شیطان ضد آن است: ترك واجبات و فعل محرمات. یا باید مطیع خدا یا شیطان و یا عبادت یا معصیت؛ آن وقتى كه عبادت مى كنى، بنده رحمانى، آن وقتى كه گناه مى كنى، بنده شیطانى. اول مغرب اگر در مسجد آمدى، بنده خدایى، اگر رو به سینما رفتى، در طاعت شیطانى.

به یك صفیر پیروانش را مى كشاند (313). صفیرش چیست؟ همان عكسهاى سكسى و زننده اى كه بر سر در سینماها زده است پیروانش را به داخل سینما مى كشاند.

## شیخ انصارى (رحمة الله) و پاره كردن ریسمان ابلیس

در حالات شیخ انصارى نوشته اند:

روزى یكى از فضلا در مجلس بحث شیخ گفت: خوابى براى شما دیدم ولى خجالت مى كشم نقل كنم.

شیخ فرمود: بگو.

عرض كرد: دیشب در خواب شیطان را دیدم طنابهاى مختلف نازك و ضخیم داشت. پرسیدم این طناب ضخیم براى كیست؟ گفت: براى استادت شیخ انصارى است. خیلى زور مى خواهد تا شیخ را بكشانم. دیروز به هر زحمتى بود او را به دام انداختم تا بازار كشاندمش ولى طناب را پاره كرد و فرار نمود. این خواب نمى دانم حقیقت دارد یا اضغاث احلام است.

شیخ تبسم كرد و فرمود: ملعون راست گفته است. دیروز در منزل چند مهمان زن به ما وارد شدند. به من پیشنهاد كردند مقدارى میوه براى مهمانان بگیرم. پولى كه به این مصرف برسد نداشتم. فقط از بابت صوم و صلات یك قران عجمى به عنوان قرض برداشتم كه به بازار بروم میوه بخرم بعداً كه پول رسید جایش بگذارم، تا در دكان آمدم ناگهان به خود آمدم گفتم مرتضى شاید مردى، از كجا زنده بمانى و دینت را ادا كنى. برگشتم و پول را به جاى خودش گذاشتم، این است پاره كردن طناب ضخیم.

جالب، قسمت آخر این رؤیاست. آن فاضل محترم گفت: از شیطان پرسیدم طناب من كدام است؟ نگاهى به من افكند و گفت: تو نیاز به طناب ندارى؛ به قول من با یك عكس بالاى سر در سینما یا با شنیدن ترانه اى مى آیى. قوتى ندارى كه بتوانى مقاومت كنى.

در سینما اجتماع حیوانى ابدان است. گله گوسفند پهلوى هم اجتماعشان چه فایده؟ اما اگر در مسجد بیایى همه به وجهه واحد به یاد خدا و آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله هستند. از این اجتماع چقدر بركات بر مى خیزد. خوشى دل به یاد خداست، با اهل دل ساعتى بنشین تا معنى خوشى را بفهمى. از صبح كه بر مى خیزى تا شب كه مى خوابى اگر توانستى همه اش در راه خدا باش.

اما كیست كه چنین باشد! دائماً در صراط مستقیم باشد و بندگى خدا را رها نكند و از شیطان بگریزد؛ از دشمن داخلى كه نفس هركس هست دورى كند! ؟ راه شیطان پر از اضطراب و دلهره است؛ چنانچه برعكس، راه خدا امن است.

از صبح در بازار و ادارات مراجعه كن، مى بینى همه مى روند براى پول و مقام با چهره دلهره و اضطرابى. یك نفر نمى بینى كه در دل قانع باشد؛ به خواست خدا راضى باشد، حرص نزند، خدا را رازق بداند. همه اش تكیه به خود و اضطراب. سرى به بیمارستانها بزن تا بهتر بفهمى، این اضطرابها از شیطانست؛ راه بندگى خدا را رها كردى، گرفتار اضطرابها شدى.

تو باید بنده باشى در هر حالى. مریض شدى شفا از اوست. اگر از بستگانت مرد، بگو هرچه خدایش صلاح دانسته. به من چه (یحیى و یمیت) اعتراض به خدا برخلاف بندگى است؛ هركس جانش داده حالا خودش هم پس گرفته است.

در هر حال، تكیه دلت خدا باشد. بدان خدا با تو است. رزقت با خداست. مشكلت را باید خدا حل كند. از خانه كه بیرون مى آیى به اسم خدا و با تكیه به خواست او باشد. هرچه خدا خواست و هرچه خدا كرد.

این امن، نتیجه راه خداست؛ چنانچه اضطراب از راه شیطان است. اگر به وسوسه هاى شیطان گوش گرفتى، مبتلا به راه شیطان مى شوى. در خانه تنها نباش؛ چون وقتى تنها شدى، وسوسه هاى شیطان تو را رها نمى كند. پشت سر هم مى بافى، با زنها زیاد نشستن، موجب فساد مى شود؛ زیرا (دلایلى هست كه ذیلاً ذكر مى شود).

زن نوعاً فكرش در زیبایى است. اصلاً در زیبایى و دنبال زیبایى رفتن پرورش پیدا كرده است؛ بنابراین، حد فكرش در این امور خلاصه مى شود؛ اما مرد آن است كه زن را بالا بیاورد. مثل خودش بنده خدا كند. از بندگى نفس و شیطان بیرونش بیاورد.

مروى است كه: خداوند مباهات مى فرماید به مردى كه براى نماز شب برخیزد و همسرش را هم با خودش رو به خدا بیاورد.

خلاصه، استمرار بر خداپرستى خیلى مشكل است كه شخص 24 ساعت به دام شیطان نیفتد؛ چون دامهاى شیطان شیرین است؛ لذا نیازى به قوه الهى دارد.

## یارى گرفتن از نماز در دفع شیطان

قرآن مجید مى فرماید: با نماز و روزه طلب یارى كنید (314). خداوند منت بر ما گذاشت با این كه (ما للتراب و رب الأرباب) بشر خاكى را چه نسبتى با رب العالمین. مع الوصف اذن فرمود شبانه روزى پنج مرتبه رو به خدا بیاورى. نیرویى كسب كنى كه این دامها دیگر تو را نرباید. در محضر رب العالمین كسب نیرو كنى. نماز بخوان تا اضطرابهایت كم شود.

جز نمازگزاران همه بدبختند. جزع و فزع دارند، نیرو ندارند خودشان را بگیرند (315). از خوف فقر، به حرص مى افتد. گرفتار چه حرامها كه مى شود: (إِیاكَ نَعْبُدُ وَإِیاكَ نَسْتَعِینُ)؛ تنها تو را مى پرستیم و تنها از تو یارى مى جوییم. در نماز، مكرر مى خوانیم اى خداى من! یار و مددكار من! در برابر هر مشكلى، تو یار من باش. در هر پیش آمد ناگوارى، اگر دو ركعت نماز بخوانى، برایت آسان مى شود.

## صبورى كردن بانوى چپر نشین در مرگ فرزند

در كتاب مستطرف، داستان آن زن بیابانى را نقل كرده است كه:

قافله اى از حجاج در صحرا به خیمه اى رسیدند. خواستند استراحت نمایند. اجازه گرفتند در خیمه اش وارد شدند. زن گفت: اى زائران خانه خدا! خوش آمدید. شتران من به چرا رفته اند وقتى برگشتند از شما پذیرایى مى كنم.

زن بیرون شد. از دور چوپان مویه كنان آمد. به زن گفت: شترها نزدیك چاه آب كه رسیدند هجمه كردند پسرت را به چاه افكندند. بدیهى است چاه هاى كذایى كه عمق زیاد و آب فراوان دارد، افتادن و مردن است، امید نجاتى نیست.

زن جلو رفت تا چوپان را آرام كند. گفت: ما میهمان داریم. صدا نده مبادا میهمانها ناراحت شوند. میهمان نوازى، لازمه مسلمانى است. فوراً دستور داد گوسفندى كشتند و آماده پذیرایى شد.

وقتى زن وارد خیمه شد حاجیها به او گفتند ما خیلى متأسفیم كه چنین جریانى رخ داده و در چنین موقعى مزاحم شدیم.

زن گفت: آقایان حجاج، من نمى خواستم شما بفهمید و متأثر شوید؛ ولى حالا كه دانستید پس اذن بدهید من دو ركعت نماز بخوانم، چرا؟ چون خدا در قرآن فرموده: (... اسْتَعِینُوا بِالصَبْرِ وَالصَّلاَةِ... (316)). به نماز طلب یارى كنید. من هم براى بردبارى در این مصیبت نماز بخوانم.

من و شما اسمى از اهل قرآن داریم، زن بیابانى به یك آیه قرآن درباره نماز عمل مى كند.

بعد گفت: كدامتان قرآن مى توانید بخوانید؟ یكى از حاجیها شروع به خواندن آیات استرجاع كرد: (وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَی ءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ... (317)).

زن گفت: خدایا! اگر بنا بود كسى در این دنیا بماند، باید حبیبت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله مى ماند. پروردگارا! در قرآن مجیدت امر به صبر فرمودى و وعده اجر دادى، من در مصیبت جوانم صبر مى كنم، تو هم در عوض پاداشت را شامل حال من گردان، این جوانم را بیامرز.

آن وقت مثل این كه خبرى نشده است، سرگرم كارهاى معمولى خود شد، این قدرت است! (كه خدا مى دهد).

## لزوم تشویق كودكان براى نماز

اى بى نماز! تو در هر پیش آمدى از پا در مى آیى. آتش مى گیرى. جزوع هستى. اگر كسى به تو اذیتى كرد، چه مى كنى؟ طاقت ندارى خودت را بگیرى: (وَإِذَا مَسَّهُ الْخَیرُ مَنُوعاً (318)). این قدر ضعیفى كه از مالى كه خدا به تو داده است خرج نمى كنى. قدرتش را ندارى، چون مى ترسى كم شود. این قدر ضعیف هستى، بیا نماز بخوان تا قدرت پیدا كنى (الا المصلین).

بیایید فرزندانتان را به هر اندازه اى كه بتوانید به نماز وا دارید. دختر از هفت سالگى، پسر از دوازده سالگى، با تشویق و ترغیب، آنان را به نماز وادارید تا وقتى مكلف شد نمازخوان گردد وگرنه اگر كوتاهى كردید وقتى مكلف شد معلوم نیست به آسانى نمازخوان گردد. مسائل مورد ابتلا را به تدریج یادشان بدهید.

جلسه بیست و پنجم: تقاضاى هدایت به سوى راه راست از خداوند

(وَأَنِ اعْبُدُونِی هذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِیمٌ \* وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنكُمْ جِبِلاًّ كَثِیراً أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ (319)).

صراط مستقیم كه در شبانه روز اقلاً ده مرتبه باید بخوانیم: (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیمَ) خدایا! راه راست را به ما راهنمایى بفرما آن راهى كه با قصرالطرق یعنى كوتاهترین راه مرا به جوار محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله مى رساند، به من نشان بده، نه راههاى كج و انحرافى. در راه دور و دراز مخالف مقصد نیفتم. آن قدر پیچ و خم كه اصلاً نمى رسد یا اگر برسد، پس از هزاران سال معطلى در برزخ و قیامت، به در بهشت برسد.

راه راست چیست؟ خودش صریحاً بیان مى فرماید: (و أن اعبدونى)؛ یكتاپرستى خدا بدون شیطان پرستى و هواپرستى، راه مستقیم این است.

البته نكته در یكتاپرستى است؛ یعنى از هر جهت خداپرست باشد نه گاهى خدا و گاهى غیر خدا. تا امروز ماه رمضان و جاده بندگى خدا ولى از فردا در جاده شیطان آن وقتى كه در نماز مسامحه كردى حرف شیطان را شنیدى؛ از صراط مستقیم سقوط كرده اى (320).

آن وقتى كه گناه كردى، راه خدا را رها كردى، در صراط شیطان افتادى.

## ریاء و عجب، عوامل سقوط از طریق بندگى

البته صراط امرى است معنوى، قابل لمس و حس نیست. آى مؤمن روزه دار! نمازگزار! اگر خداى نكرده اخلاص نداشتى، یكتاپرستى نشد، ریاكار، مشرك و منافق است كارى به خدا ندارد. یا كسى كه عجب او را مى گیرد به خیالش كار فوق العاده اى كرده است؛ مثلاً روزه گرفته مگر چه شده؟ چند ساعت ناهار را تأخیر انداخته است، این چیزى نیست، منتى ندارد بلكه خدا عنایت مى فرماید و مى پذیرد در برابر این كار جزئى، اجرى عظیم عنایت مى فرماید. من و تو چیستیم و كیستیم تا كارمان چه باشد ران ملخى نزد سلیمان بردن را میلیونها برابر كن.

پس صراط مستقیم، بندگى خداست، ترك گناه و انجام واجبات است.

بعد براى تأكید مى فرماید: (وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنكُمْ جِبِلاًّ كَثِیراً أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ). به بشر عقل داده شده است تا عبرت بگیرد. متنبه شود. حیوان عقل ندارد از او هم تكلیفى نخواسته اند. آدم است كه باید عبرت بگیرد: (َلَقَدْ أَضَلَ...)؛ چقدر اشخاص از شما كه شیطان آنان را گمراه كرد و عاقبت آنها را هلاك كرد، آیا تعقل نمى كنید؟

## فرو رفتن قارون و ثروت او در زمین

امروزه عجیب است همه دنبال ثروت هستند. عزت را در مال مى دانند. آى ثروت پرستهایى كه در راه شیطان هستید، بزرگتر شما قارون است. هیچ ثروتمندى به درجه قارون نمى رسد. در اثر علم كیمیا كه به بركت موسى به او رسید، آن قدر طلا و گنج جمع آورى كرد كه در قرآن مجید در بیان ثروتمندى او چنین مى فرماید:

به مقدارى ثروتمند شد كه كلیدهاى گنجهایش را پهلوانان به زحمت بر مى داشتند (321).

جایى كه كلید خزینه هایش چنین است، خود اموالش چقدر است؟

آى آقاى پولدار! هر قدر هم كه میلیونر بشوى به اندازه قارون ثروت نخواهى داشت. عاقبت او را بنگر. مطابق آیه، اول جلو چشمش اموالش به زمین فرو رفت و سپس خودش را زمین فرو برد (322).

چه مالدارهایى را در مدت عمرتان سراغ دارید. چه اشخاصى كه وقتى مردند مالیات بر ارثشان میلیونها تومان شد. چطور شد. خودش با دست خالى رفت. عبرت بگیرید. آن بدبختى كه در رباخوارى افتاد، مال جمع كرد، حالا نگاه به گورش كن.

اى جوان! چشمت به زنى افتاد و گرفتار شدى، نگاه كن كسانى را كه شهوات را پیروى كردند به كجا رسیدند و چه شدند.

تمام دامهاى شیطان را باید عاقل متوجه باشد. كسانى كه مبتلا شدند به كجا رسیدند.

آقاى عالم و طلبه! بلعم باعور را نگاه كن، ببین چه بر سر او آمد (323).

آیا عبرت نمى گیرید؟ متنبه نمى شوید؟

## عبرتى نیكو براى انسانهاى حریص و فرصت طلب

صاحب منتخب التواریخ مى نویسد:

در كربلا عطارى كه مشهور به قدس و تقوا بود، مریض مى شود و مرضش نیز طولانى مى گردد. یك نفر از دوستان به عیادتش مى رود مى بیند از وسایل زندگى و خانه چیزى برایش نمانده. حصیرى زیر پایش و متكایى زیر سرش هست. این آقاى تاجر به چنین روزى افتاده است! پسرش وارد شد گفت: پدر براى نسخه امروز پول نیست تا دوا بخریم. متكاى زیر سرش را به او داد گفت: این را هم ببر و بفروش ببینم راحت مى شوم یا نه؟

دوست عیادت كننده پرسید مطلب چیست؟

گفت: من در كربلا نمایندگى فروش آبلیموى شیراز داشتم، آبلیمو وارد مى كردم به مبلغ گزاف مى فروختم. ناگهان در كربلا تب حصبه عمومى شد و طبیبها مداواى عام كردند كه آبلیمو نافع است. روز اول كارى نكردم. از فردا به خودم گفتم چرا آبلیمو را ارزان بفروشم حالا كه خریدار فراوان دارد دو برابر و بعد چند برابر كردم! مردم بیچاره هم ناچار مى خریدند. بعد دیدم آبلیمو دارد كم مى شود و هرچه گران مى كنم باز مردم مى خرند؛ ولى تمام مى شود، شروع كردم آب در آبلیمو كردن و سپس آبلیموى مصنوعى و تقلبى درست كردم! مال فراوانى به دست آوردم لیكن چندى بعد بسترى شدم. در اثر این بیمارى آنچه پول آبلیمو به دست آوردم دادم تا امروز كه دیدى همین متكا باقى مانده بود. این را نیز دادم ببینم راحت مى شوم یا نه؟ .

(فَاعْتَبِرُوا یا أُولِی الْأَبْصَارِ (324)) نه این كه این جزاى او است. گاهى گوشمالى ها داده مى شود تا براى دیگران نیز عبرت گردد وگرنه جزا براى پس از مرگ است. تعقل كنید چه اشخاصى كه در راه شهوت هلاك شدند. جوان عزیز! تو نظرت را از همان اول كنترل كن (325).

اگر با چشمت نگاه زن اجنبیه كنى در صراط شیطان افتادى؛ چه بسا پس از نگاه، تكرار نظر و مبتلا شدن تا به كجا؟ (و كم من نظرة اورثت حسرة طویلة (326))

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سر چشمه شاید گرفتن به بیل |  | ولیكن چو پر شد نشاید به پیل (327) |

تو چرا نگاه مى كنى یا اگر به چشمت خورد چرا تكرار نظر بكنى؟ صفحه حوادث روزنامه ها را ملاحظه كنید، نتیجه پیروى شیطان در همین دنیاست!

آیه بعد: (الْیوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَیدِیهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُم بِمَا كَانُوا یكْسِبُونَ (328)).

امروز روزى است كه دهانها را مى بندیم و دستهایشان با ما سخن گویند و پاهایشان به آنچه انجام دادند، گواهى دهند.

كلمه حكمتى عرض كنم. هر بشرى در این دنیا هر طور ملكه اى پیدا كرد، این عادت براى او همیشگى است؛ یعنى در برزخ و قیامت هم همین است برطرف شدنى نیست؛ اگر كسى عادتش فحش دادن شد، به همه بد دهان است. ساعت مرگ تا چشمش به ملك الموت افتاد، فحش مى دهد. به ملكین بد مى گوید. فردا در جهنم هم همین است. اگر عادت كردى هر كارى خواستى بكنى، بسم الله بگویى، فرداى قیامت هم نامه عملت را كه به دستت دادند تا بخوانى، بسم الله مى گویى، به همان عادت در دنیا. مى بینى گناهانت پاك شده است، مى پرسى چه شد؟ ندا مى رسد: بنده ما! تو ما را به رحمان و رحیم خواندى، ما هم با تو به همین رحمت معامله كردیم، همان طورى كه مضمون روایت رسیده است.

پس اگر كسى خلقش انكار حق است، ادعاى تنها است، این عادت هم او را رها نمى كند. در این جا مدعى بود پاكدامن و راستگو است، ادعاى خالى. یا مثلا اگر كسى حقى بر او داشته ابدا زیر بار طرف نمى رود، منكر مى شود.

آدم دروغگو كه عادتش دروغگویى شده، در برزخ و قیامت هم همین است. نامه عملش را تا به دستش مى دهند، فورا مى گوید: اشتباه شده، كى من این كارها را كردم؟ لذا خداوند پیشگیرى فرموده، دهانها را مهر مى كند. زبان مدعى و كاذب را، نه مؤمن كه خودش معترف است (329).

او دیگر مهر زدن به دهانش لازم نیست. او خودش اذعان دارد سر به زیر است. واى از قلدرى! آن هم با خدا جل و علا.

(الْیوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ) امروز دهانها را مهر مى كنیم. كسى نمى تواند انكار حقى نماید. آنگاه دستها و پاهایش (یعنى سایر اعضا كه براى نمونه دست و پا را ذكر مى فرماید) اعضا و جوارح، گواهى مى دهند به آنچه انجام داده اند چند جاى از قرآن این معنى را ذكر فرموده است (330).

وقتى كه اعضا و جوارح شهادت مى دهند، بیچاره آدمى چه كند؟

بعضى گفته اند: این شهادت طورى است كه گناهانى كه انجام داده اند آشكار مى شود. حالا به چه نحو است، خودش بهتر مى داند. به اعضا و جوارح مى گویند چرا بر علیه ما گواهى دادید؟ گویند: ما اختیارى از خودمان نداریم، خدا ما را گویا كرد.

خوش به حال كسى كه همین جا با خداى خودش بسازد، پیش از اقامه شهود براى خدایش خاضع و خاشع شود. اقرار به گناه كند. خودش اعتراف كند: خدایا! بد بنده اى بودم. به زبان اعتذار عذرى بیاورد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كنونت كه چشم است اشكى ببار |  | زبان در دهانت عذرى بیار |
| نه پیوسته باشد زبان در دهان |  | نه همواره باشد روان در بدن |
| كنون بایدت عذر تقصیر گفت |  | نه چون نفس ناطق زگفتن بخفت (331) |

اگر غلامى به پاى خودش بیاید، سر به زمین گذارد، عذر گریز پائیش را بخواهد، مولا با او چه مى كند؟ آن بنده گریز پایى كه مأمور دنبالش فت با زور احضارش كرد، مستحق عقوبت است، مولا با او چه مى كند؟ اینها امورى است وجدانى.

همیشه در خانه خدا باز است لیكن بعضى اوقات است كه توسعه اى داده شده است غیر این ماه، شرایط دارد باید با نیت پاك و اخلاص بیاید؛ ولى در ماه رمضان شرایط كم است، همه را مى پذیرند. بار عام است. قدر این ماه را بدانید در حال تمام شدن است. شهرالمغفرة است. هر چند مغفرت خدا همیشگى است لیكن در این مهمانخانه هركس، هرچه باشد، هرچند واقعا سزاوار هم باشد، ولى به حرمت ماه رمضان او را مى پذیرند. خدا به حرمت ماه رمضان مستحقین آتش را مى آمرزد؛ چنانچه در خطبه شعبانیه پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله است (332).

جلسه بیست و ششم: لزوم عبرت گرفتن از سرنوشت پیشینیان

(هذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِی كُنتُمْ تُوعَدُونَ \* اصْلَوْهَا الْیوْمَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ \* الْیوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَیدِیهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُم بِمَا كَانُوا یكْسِبُونَ (333))

آى انسان! آیا از شما عهد نگرفتیم كه شیطان را نپرستید؟ یا مراد عهد عالم ذر هست یا عهد عالم فطرت و عقل است، یا مراد عهدى است كه به لسان پیغمبران و كتابهاى آسمانى خصوصا خاتم انبیا محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله توسط قرآن عهد گرفته شده است. هركس قرآن را مى پذیرد، شرطش این است كه یكتاپرست باشد (334).

مسلمان یعنى كسى كه تعهد كرده تنها خدا را بپرستد. شیطان و هواى نفس را نپرستد. اطاعت نكند مگر امر خداى را.

این است راه راست. صراط مستقیم یعنى توحید و یكتاپرستى: (وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنكُمْ جِبِلاًّ كَثِیراً...). براى این كه شنونده متنفر شود از شیطان پرستى، مى فرماید: هر آینه گمراه كرده است گروه كثیرى پیش از شما را، آیا عبرت نمى گیرید، تعقل نمى كنید، نگاه جلوتان نمى كنید كه چه خلق كثیرى را این شیطان گمراه كرده است. پیش از اسلام قوم عاد و ثمود و لوط و فرعون و نوح را یادآورى كنید.

هركس در مدت عمرش چه اشخاصى را سراغ داشته و دارد كه در دام شیطان افتادند و بى ایمان مردند، عمرشان را صرف هوا و هوس كردند، (خَسِرَ الدُّنْیا وَالْآخِرَةَ (335)) شدند. یك عمر حمالى و مال روى هم گذاشتن و سپس خفه شدن. عوض این كه عمرش را در بندگى خدا صرف كند، ملكات فاضله اى كسب كند، از مالش استفاده كند، تو عبرت بگیر اى عاقل!

(هذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِی كُنتُمْ تُوعَدُونَ).

این همان دوزخى است كه وعده داده شده بودید.

## مهار دوزخ در دستان ملائك

مطابق روایتى كه از امام صادق علیه‌السلام رسیده است:

جهنم یكصد هزار مهار دارد. هر مهارى به دست هزار ملك است (336)یك صد هزار ملك جهنم را رو به صحراى محشر مى كشانند؛ چه منظره هول انگیزى است؟! شعله هایى كه بلند مى شود مانند قطعات كوه است كه همه از ترس به زانو مى افتند؛ (337) حتى خوبان جز خاتم انبیاء محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله همه وانفسا دارند. اگرچه در روایات و آیات دیگر بشارتهایى داده شده كه بعضى هستند از این هول و فزع در امانند (338).

## ولایت آل محمد امنیت از فزع قیامت

كسى كه ولایت آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله را پذیرفته باشد، اگر مأمنى در مدت عمرش كسب كرده باشد، تحت حكومت مولاهایش بود، حالا در امان است. منادى ندا مى كند این دوزخى است كه وعده داده شده بودید. مى گفتند بترسید حالا رسیدید:

(اصْلَوْهَا الْیوْمَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ)

اصلو از صلوة به معنى دخول یا به معنى چشیدن است؛ داخل شوید یا بچشید عذاب قهر خدا را به آنچه كافر شدید.

بعضى از بزرگان در كلمه اصلوها (كه در قرآن زیاد است، مثل آیه: (لاَ یصْلاَهَا إِلَّا الأَشْقَى) نكته اى بیان كرده است: فرق است بین اصلوها و ادخلوها چنین برمى آید كه اصلوها یعنى داخل شدن خاصى كه در آن چسبیدگى است؛ یعنى خروج ندارد.

به جهنم رفتن دو جور است؛ دخولى كه آخرش خروجى و نجاتى دارد. اصلوها یعنى بچسبید در جهنم كه بیرون شدن ندارد. هركس كافر بمیرد براى او اصلوهاست: (لاَ یصْلاَهَا إِلَّا الأَشْقَى \* الَّذِی كَذَّبَ وَتَوَلَّى (339)) نمى چسبد به جهنم به قسمى كه بیرون شدن برایش نباشد، جز كسى كه تكذیب كرده است خدا را و پشت كرده است.

## نجات یافتن مؤمن گنهكار

اما دیگران كه منكر نیستند و تكذیب ندارند؛ ولى در راه و روششان غلط كارى هم دارند، از حضرت على بن موسى الرضا علیه‌السلام رسیده در كتاب عیون اخبار الرضا مى فرماید:

گنهكاران اهل توحید؛ یعنى كسانى كه با ایمان هستند؛ اما گناهانى هم دارند، انكار ندارند، ایمان هم دارد ولى لاابالى است، اینها در جهنم مى روند ولى ماندنى نیستند، عاقبت بیرون مى آیند به بركت شفاعت (340).

خدا قادر است به فضل و كرمش، با ایمان ما را از دنیا ببرد.

(اصْلَوْهَا الْیوْمَ)؛ بمانید در آتش كه دیگر بیرون آمدنى نیست به سبب كفرى كه داشتید.

(الْیوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَیدِیهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُم بِمَا كَانُوا یكْسِبُونَ)

امروز كه قیامت كبرى است، شما اى كافران! دهانتان را مهر مى كنیم و دستهایشان با ما سخن مى گوید و پاهایشان به آنچه كه انجام داده اند گواهى مى دهد.

## بسته شدن دهان دروغگو

در آیه شریفه نكاتى است. یكى راجع به (نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ) است. امام صادق علیه‌السلام مى فرماید: راجع به كفار است. كسانى كه با كفر مرده اند زبانشان بند است؛ چون هركس كافر است زبانش راست نیست. نه در دنیا و نه در آخرت. زبانش رهاست. دروغ مى گوید. منكر مى شود. مدعى مى گردد. هیچ چیز زبان بشر را درست نمى كند جز ایمان قلبى وگرنه خودش را تزكیه مى كند. ادعاها دارد. طبع بشر چنین است، ضرب المثل فارسى: كس نگوید كه دوغ من ترش است. زبان كسى درست است كه ایمان قلبى پیدا كرده باشد.

مروى است از خاتم انبیا محمد مصطفى صلى‌الله‌عليه‌وآله.

سوگند به حق آن كس كه جان من به دست اوست! ایمان كسى از شما درست نمى شود تا وقتى كه زبانش درست شود و زبانش درست نمى شود مگر وقتى كه دلش درست گردد (341).

مادامى كه دل بیمار است، كبر دارد، خشوع ندارد، نادرست است، با دل نادرست زبان هم صحیح نیست. غیر از ادعا و تزكیه خود، پاك جلوه دادن خود، هنرى ندارد: (... وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِی لَحْنِ الْقَوْلِ... (342)) كسى كه این جا كج است، در قیامت هم كج است، تا نامه عملش را نشانش مى دهند، مى گوید: این مال من نیست.

در قیامت كشف حق است: (یوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ (343)) است. روزى كه باطنها آشكار مى گردد. الحاقه است. حقیقت محض است؛ لذا زبانى كه باطل و كج است، مهرش مى كنند و براى اقامه عدل و آشكار شدن حق، اعضا و جوارحش را گویا مى كنند؛ دست و پا بگوید چه كردم و كجا رفتم؛ چشم به چه چیزها نگریسته؛ دل چه چیزها را جا داده است (344). به قدرى كشف مى شود و آشكار مى گردد كه به هیچ وجه نمى تواند تكذیب كند؛ پاى خودش مى گوید من چنین جاهایى رفتم؛ حتى زبان خودش نیز بر علیه خودش گواهى مى دهد.

## گواهان متعدد در محكمه عدل الهى

روز ظهور عدل، تام و اتم الهى است، كوچكترین عمل خیرش محو نمى گردد: (فَمَن یعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَیراً یرَهُ \* وَمَن یعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرّاً یرَهُ (345)). اعضا براى ظهور عدل و اتمام حجت، گویا مى شود.

در اسلام امر پروردگار است كه اثبات هر موضوعى به دو شاهد عادل مى شود؛ بینه حجت شرعى است؛ یا اقرار خودش یا دو گواه عادل بى غرض با شرایطش؛ اما فرداى قیامت با این كه خود این بشر آگاه است (346)، اقرار نمى كند لیكن این قدر گواه از در و دیوار مى بارد كه تسلیم مى شود، چاره اى ندارد. نخستین گواهش اعضا و جوارحش هست، آیا مى تواند تكذیب اعضا و جوارحش كند؟ دومین گواه زمین است؛ هر گوشه اى از زمین گناه كردى، گواهى مى دهد؛ چنانچه اگر عبادت كردى، شهادت مى دهد (347).

زمان نیز گواهى مى دهد، عالم قیامت كه عالم جمع است، عدد ایام عمر، مرحله اى از هستى پیدا مى كند و گواهى مى دهد چطور است. در دعاى روزهاى هفته از حضرت سجاد علیه‌السلام مى خوانید:

اى روز! تو تمام شدى و گواه من خواهى شد به آنچه انجام داده ام.

از آن جمله كرام الكاتبین هم شاهدند؛ چنانچه امام هر زمانى، گواه است به اعمال اهل آن زمان؛ قرآن مجید هم مى فرماید (348) و در زیارت جامعه هم مى خوانید و شهداء دارالفناء گواهان دنیایند. ائمه نسبت به اهل زمان خود گواهند بر اعمال اهل آن زمان، گواه محكمه عدل الهى باید حجة بن الحسن (عج) باشد. زمین و زمان، ملك باید باشد. از همه گذشته، اعضا و جوارح خود گنهكار باید باشد. واى اگر در این محكمه بنا شد من و تو بلند شویم.

## عدم گواهى گواهان براى تائب از گناه

بشارتى از امام صادق علیه‌السلام رسیده. در اصول كافى در باب توبه مى فرماید: هرگاه بنده اى گناهى كرد و سپس توبه كرد (توبه خاص از این گناه؛ چنانچه بعضى فرموده اند) امر مى شود به كرام الكاتبین كه دیگر فرداى قیامت درباره اش گواهى ندهید؛ چون توبه كرده است. به زمین كه در آن این گناه را كرده است امر مى شود دیگر گواهى به گناهش نده. شهود به امر پروردگار مأمور مى شوند به ترك گواهى (349).

اگر سعى در انابه كرد، مأمور به گواهى بر پاكى او مى شوند، گواهى مى دهند پروردگارا! این شخص العفوها داشت، استغفارها داشت، اعضا همه گواهى به خیر او مى دهند (350).

اما اهل ایمان دهانشان باز است. بستن دهانها مال كسى بود كه زبانش از گفتن یاالله گنگ بود؛ اما كسى كه یك عمر مى گفت: (یاالله، لا اله الا الله حقا حقا تعبدا ورقا ایمانا و تصدیقا)، این جا هم دهانش باز است. فوق همه شهدا، ذات بى زوال احدیت جل و علاست.

(الْیوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ) یكى از وجوهش این است كه اثبات و انكارى كه مورد اختیار باشد، گواهى اختیار نیست، هر چیزى را كه دلش بخواهد اثبات كند یا انكار كند، دهانها مهر مى شود، جز گواهى حق مطابق واقع، غیر از صدق، چیزى در كار نیست و صدق از اعضا و جوارحش آشكار مى شود، از خود زبان هم صدق آشكار مى شود، مهر از دروغ به آن مى خورد.

## كیفیت گواهى اعضا و جوارح

برخى تأویل برده اند و گفته اند: مراد، گواهى حال است، هر فردى، فرداى قیامت كه وارد محشر مى شود و جنات و حالات وضعش گواهى مى دهد (351)كه چكاره بوده است؛ مثلا از زبانش آتش بیرون مى آید، یا زبانش را بیرون آورده است با دندانش، زبانش را مى جود و چرك و خون از آن بیرون مى آید، مى فهمد كه او واعظ غیر متعظ و عالم بى عمل بوده است. و همچنین این وضع گواه شاهد دروغ است. یا یك نفر شكمش به قدرى بزرگ است كه نمى تواند از سنگینى تكان بخورد، این شخص، رباخوار است (352).

قیافه ها گواهى دهنده است به این كه چه گناهى داشته است؛ چنانچه اگر پیشانى نورانى بود، مى فهمند جاى سجده است: (الغر المحجلین)؛ سفید پیشانیان در اثر سجده براى خدا، یا نامه عمل به دست راست، گواه است بر این كه خیرش غالب بوده است.

خلاصه، عده اى معنى: (تُكَلِّمُنَا أَیدِیهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُم) را به گواهى حال گرفته اند، به گواهى آیه: (یعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِیماهُمْ)

ولى تحقیق همان است كه بیشتر مفسرین فرموده اند كه علاوه بر گواهى حال، ظاهر آیه شریفه این است كه سخن مى گویند اعضا: (و تُكَلِّمُنَا أَیدِیهِمْ). از این واضح تر، آیه شریفه: (وَقَالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدتُمْ عَلَینَا قَالُوا أَنطَقَنَا اللَّهُ الَّذِی أَنطَقَ كُلَّ شَی ءٍ... (353)) است.

پس از گواهى دادن اعضا و جوارح، آدم بیچاره به اعضایش اعتراض مى كند چرا بر علیه من گواهى دادید؟ گویند: خدا ما را گویا كرد (كه برهان مطلب همین قسمت از آیه است كه خداوندى كه همه چیز را گویا فرموده است، ما را گویا فرمود)

## نطق، امتیازى براى بشر

علت این كه برخى از آقایان مفسرین تأویل بردند، صرف استعجاب است. خیال كرده اند نطق، علت تامه اش زبان است كه نطق دارد؛ اما دست و پا چگونه حرف مى زنند؛ لذا تأویل برده اند به گواهى حال.

پاسخ این است كه: نطق زبان نه به واسطه علت بودن زبان است بلكه خداوند به قدرت قاهره اش چنین قرار داده است كه با خوردن زبان به مخارج حروف با كمك هوا، حروفى صادر گردد. صرف قرارداد خدا و صنع اوست نه این كه علت و معلولى در كار باشد. اگر این است، كه زبان الاغ و گاو خیلى بزرگتر است، پس معلوم مى شود كه نطق، قرارداد خدایى براى زبان انسان است، امتیازى براى بشر است (وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِی آدَمَ... (354)).

از جمله گرامى داشتنهاى خداست كه عظمت خدا را كه با عقلش درك كرده، زبان ترجمان فهمش شود. گویا شود به مدركاتش (الله اكبر و سبحان الله) بگوید، حیوان كه این ادراكات را ندارد تا بخواهد آشكارش كند.

هر عاقلى مى فهمد كه اصل نطق، اختصاص به زبان ندارد بلكه بگو عطاى خداست نسبت به بشر. همین رب العالمین كه این طور قدرت نمایى كرده، فرداى قیامت به انگشت تو نیز همین كار را مى تواند بكند. چه فرقى است میان این تكه از بدن با قطعه دیگر؟ یادت بیاید با همین انگشت، اشاره به فلان مى كردى و مسخره مى نمودى. یا با قلمت چه مى كردى! ؟ مشتت را پر كردى بر سر مؤمنى زدى. مروى است: موهاى بدن نیز گویا مى شوند و گواهى مى دهند.

برهان دیگرى در قرآن مجید ذكر فرموده است، همان آیه اى كه اشاره كردیم، به اعضا و جوارحشان اعتراض مى كنند چرا بر علیه ما گواهى مى دهید؟ گویند: خدایى كه همه موجودات را گویا فرموده ما را نیز گویا كرده است (355).

نطق، ملكوتى جمیع كاینات است؛ ملك یعنى ظاهر ملكوت یعنى سر و نهان. تمام اجزاى عالم هستى كه به نظر ما ساكت و صامتند از نظر ملكوت، گویا هستند (356).

بعد از مرگ، شخص به ملكوت مى رود. اگر حالا مى فهمید، غلغله اى در عالم هستى مشاهده مى كرد. در و دیوار سبحان الله گویانند. اعضاى بدن خودت هم تسبیح گویانند؛ البته مال عالم حس نیست؛ لذا بشر نمى فهمد (357)؛ چون در عالم ماده هستید، ادراك نمى كنید:

(یسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِی السَّماوَاتِ وَمَا فِی الأَرْضِ... (358))

فرداى قیامت، همان خدایى كه تمام اجزاى عالم را در ملكوت گویا قرار داده است، اعضاى بدن را نیز به حسب ظاهر گویا مى فرماید كه هرچه انجام داده است بگوید.

كوچكترین عمل، محو نخواهد شد و در مقام گواهى هم گواهان تخلف نخواهند نمود. شهادت خود را درست و كامل ادا مى كنند مگر نسبت به گناهانى كه از آنها توبه شده باشد، به حسب روایات گواهى ندارند.

## سخنى از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله پیرامون تسبیح خداوند

روایتى در تفسیر روح البیان نقل كرده است. خلاصه اش این است كه:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله به زنها فرمود: علیكن بالتسبیح (359) ؛ زیاد سبحان الله بگویید.

و در روایت دیگر فرمود:

در لیلة المعراج دیدم ملكى مشغول ساختن (ساختمان) است. خشتى از طلا و خشتى از نقره مى گذارد، گاهى توقف مى كند. پرسیدم چرا واقف مى شوى؟ عرض كرد: هرگاه مؤمن سرگرم تسبیح است، این جا برایش ساختمان مى كنیم، هر وقت ساكت مى شود، ما هم مى ایستیم (360).

لذا فرمود: در هنگام شماره تسبیح. در صدر اسلام كه تسبیح معمولى امروزه نبوده بلكه با انگشت مى شمردند. هر انگشت، سه بند دارد؛ لذا سى عدد تسبیح را مى شود با بندهاى انگشتان شمرد.

مى فرماید: با بند انگشتان دستتان بشمارید. فرداى قیامت از همین سر انگشتها مى خواهند كه گواهى دهند. بند انگشت هم گواهى مى دهد: پروردگارا! با من مى شمرد تسبیح و تحمید و تهلیل تو را.

## تسبیح خاص خاك كربلا، پاره اى از بهشت

راجع به تسبیح، نخستین كسى كه تسبیح درست كرد، صدیقه كبرا (علیهماالسلام) است. از احد، خاك قبر جناب حمزه سیدالشهدا را گل كرد و دانه تسبیح درست كرد و با آن ذكر خدا مى نمود.

در زمان حضرت صادق علیه‌السلام آقا سفارش فرمود از خاك كربلا براى تسبیح بردارید، تسبیح از تربت حسین علیه‌السلام وقتى به دست گردانده مى شود، هر چند ذكر هم نخواند، خودش اجر و ثواب دارد (361).

چون خاك كربلاى حسین علیه‌السلام خودش تسبیح مى كند، هر چند شخص خاموش باشد. شیخ شوشترى علیه الرحمه مى فرماید: نه تسبیح عمومى كه همه اشیا دارند بلكه تسبیح فوق العاده اى و خاصى دارد؛ چون قطعه اى از بهشت است: یا جابر! زر قبر الحسین علیه‌السلام بكربلا فانها قطعة من الجنة

اى جابر! به كربلا به زیارت قبر حسین علیه‌السلام برو، به درستى كه كربلا پاره اى از بهشت است.

جلسه بیست و هفتم: آفت نابینایى و مسخ شدن مردم به اراده خداوند

(وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَى أَعْینِهِمْ فَاسْتبَقُوا الصِّرَاطَ فَأَنَّى یبْصِرُونَ \* وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَى مَكَانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطَاعُوا مُضِیاً وَلاَ یرْجِعُونَ (362)).

ظاهر آیه شریفه: (لَوْ نَشَاءُ...)؛ اگر ما مى خواستیم هر آینه محو مى كردیم چشمهایتان را.

طمس به معنى محو است به طورى كه آثارش نیز از بین برود. گاهى بینایى چشم از بین مى رود گویند كور شده است. طمس؛ یعنى صاف شود نه حدقه و نه چیزى از چشم باقى نماند.

(فَاسْتبَقُوا الصِّرَاطَ)؛ پس پیشى مى گرفتند به راه راستى كه هیچ كجى ندارد و لیكن نمى بیند: (فَأَنَّى یبْصِرُونَ) كسى را كه چشمش را گرفتند كى مى تواند راه راست را طى كند.

(وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ)؛ اگر مى خواستیم مسخ مى كردیم ایشان را، مسخ؛ یعنى تغییر دادن خلقت، به شكل زشت یا به حسب اصطلاح، صورت زیباى آدمیتشان را مى گرفتیم و صورت زشت حیوان را به آنها مى دادیم: (عَلَى مَكَانَتِهِمْ)؛ بر سر جایشان؛ یعنى بدون معطلى فورا این كار را مى كردیم: (فَمَا اسْتَطَاعُوا مُضِیاً وَلاَ یرْجِعُونَ)؛ راه پس و پیش بر آنها بسته شده، نه مى توانستند جلو بروند و نه برگردند.

## تهدید كفار به عذاب قوم لوط

این دو آیه، بزرگترین تهدید از طرف خداوند است براى عموم كفار. هر چند به حسب ظاهر، موقع نزولش اهل مكه بودند؛ ولى مورد، مخصص نیست، عموم كفار هستند. هركس خدا و آخرت را نپذیرفت، مسخره كرد و گفت: (... أَسَاطِیرُ الأَوَّلِینَ (363))؛ خرافات پیشینیان و كهنه پرستى است، هركس خدا و آخرت را نپذیرفت، خدا اگر بخواهد كورشان مى كند، به قسمى كه جایش هم صاف شود؛ چنان كه نسبت به قوم لوط چنین فرمود:

وقتى كه ملائكه هاى عذاب آمدند و بر لوط وارد شدند، قوم به خانه لوط مى ریزند كه این میهمانها را تحویل بده، لوط هم هرچه نصیحت كرد. فایده نكرد؛ لوط ناله كرد و گفت:

(... لَوْ أَنَّ لِی بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِی إِلَى رُكْنٍ شَدِیدٍ (364))

اى كاش! نیرویى داشتم مى توانستم از خودم دفاع كنم.

یكى از ملائكه ها اشاره كرد، همه آنها كور شدند؛ كور منطمس؛ یعنى چشمهایشان صاف شد، جاى چشم باقى نماند؛ (لَطَمَسْنَا عَلَى أَعْینِهِمْ).

اى كسى كه بى باك در گناه كردن هستى! چشم چرانى مى كنى؟ خدا مى تواند چشمت را طورى محو كند كه اثرى از آن نماند.

## كور باد چشمى كه تو را نبیند

نكته اى در این جاست؛ چرا در میان انواع بلاها طمس را ذكر فرموده است؟

شاید سرش این باشد كه بلا، مناسب گناه است. كسى كه حق را با این ظهور و آشكاریش، ندیده قرار مى دهد، باید كور شود. مى بینى قدرت خدا را، حیات و موت را، چطور منكر قیامت مى شوى؟

روایتى در اصول كافى است، مى فرماید از حكمتهاى لقمان این است كه مى فرماید تعجب مى كنم از كسى كه منكر بعث و نشور قیامت است و حال آن كه هر شبانه روز مى میرد و زنده مى شود (النوم أخو الموت (365))؛

خواب، برادر مرگ است، وقتى مى خوابى مرگ كوچك است و وقتى بیدار مى شوى مثل این است كه دوباره زنده شدى. تو هر شبانه روز، مرگ و حیات را مى بینى و ندیده قرار مى دهى. مى گویى آیا پس از این كه مردیم دوباره زنده مى شویم (366)آن وقت پس از طمس، راه را نتواند تشخیص دهد: (فَأَنَّى یبْصِرُونَ)؛ چگونه مى بینید؟

تا این نعمت از تو گرفته نشده، آیات قدرت خدا را ببین بهره ببر. خداى خودت را بهتر بشناس. براى حساب قیامت كارى كن.

دیگر اشاره به تعجیل در عقوبت است. كسى كه در دنیا چشم دلش كور است، فرداى قیامت چشم او كور است (367). بعضى ها را اگر بخواهیم همین جا كور مى كنیم مثل چشم دلش.

شكر نعمت چشم، عبرت است. آدمى كه مى بیند، غیر خر و گاو است، باید عبرت بگیرد.

## مسخ شدن برخى از انسانها به صورت خوك و میمون

(وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ...). مسخ كه تغییر شكل و خلقت به صورت زشت و مهیب است و در اصطلاح، تبدیل صورت آدمى به حیوانى است؛ ولى در لغت همان تغییر هیأت است به زشتى. روایت مى فرماید:

(یحشر الناس على صور تحسن عندها القردة و الخنازیر).

صورت خوك و میمون و موش و مار یا بدتر از اینها به قدرى زشت است كه در روایت مى فرماید: بوزینه و خنزیر نزد آن صورت، زیبا است. اگر بخواهیم سرجایشان آنها را مسخ كنیم. اى كسى كه راه انسانیت و تربیت دینى را رها كردى، راه حیوانیت نفس و هوا را پیش گرفتى، پیش از قیامت همین جا در جایى كه قرار گرفته اند آنها را مانند صورت باطن شان كنیم، مسخ نماییم.

خوك، در شكم پرستى نمونه است. هرچه به دست آورد، در هر نجاستى سر مى كند و در شهوت رانى نظیر ندارد. گاه مى شود با ماده اش فرسخها در حال جمع شدن حركت مى كند. كسى كه راه خوك را در جهت شكم و فرج دنبال مى كند، باك ندارد حرام باشد، باطنش خوك است، صورتش هم فرداى قیامت خوك است. اگر خدا بخواهد همین جا هم تعجیل در مسخ او مى شود.

مروى است از خاتم انبیا صلى‌الله‌عليه‌وآله در آیه شریفه: و نفرستادیم تو را مگر براى رحمت عالمیان (368).

یكى از جهات رحمت این پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله این بود كه در امم سالفه، زشتیهاى باطن، زود آشكار مى شد. چه بسا اشخاصى كه شكلشان عوض مى شد؛ اما در این امت به بركت خاتم الانبیاء صلى‌الله‌عليه‌وآله خدا پرده روى كار انداخته است.

## مسخ شدن عالم مال پرست

روایت دارد: عالمى اهل تورات و مدرس آن، همراه موسى بود. مدتى او را ندید. از جبرئیل احوالش را پرسید. عرض كرد: دم در نگاه كنید. سگى را مى بینید، عجیب است چه شده باطن این طور آشكار شده است؟ جبرئیل گفت: این كسى بود كه طالب مال بود.

آدم پول پرست باطنش حیوان است، مورچه حریص به جمع كردن آذوقه است. هركس همتش جمع مال باشد، صورت ملكوتى اش هم حیوانى است. حدیثى عرض كنم.

در كتاب (رسائل، بخش) اسرار الصلوة شهید ثانى - اعلى الله مقامى - از خاتم انبیا نقل مى كند:

(اما یخاف الذى یحول وجهه فى الصلوة ان یحول الله وجهه وجه حمار (369))

كسى كه در نماز نگاه این طرف و آن طرف مى كند، رویش را به این طرف و آن طرف مى كند، آیا نمى ترسد كه صورتش را خداوند مانند صورت الاغ كند؟

شهید مى فرماید: مراد، وجه قلب است. صورت ملكوتى اش مانند الاغى مى گردد. نمى فهمد روبه روى چه كسى ایستاده است! چكار مى خواهد بكند.

اقلا شباهتى با ائمه پیدا كنید. امیرالمؤمنین علیه‌السلام، حسن مجتبى علیه‌السلام موقع نماز بدنشان مى لرزید. اقلا بى ادب نباش. كسى كه هیچ رعایت حضور نمى كند، با حیوان چه فرق مى كند.

اگر بخواهیم مى توانیم صورت ملكوتى اش را همین جا ظاهر كنیم؛ ولى در این امت به پس از مرگ افتاده است.

(یا من اظهر الجمیل وستر القبیح)

اى خدایى كه خوبى و جمال را آشكار مى فرمایى و زشتى و بدى را مى پوشانى! .

خدایا! باطنم را مثل ظاهرم نیكو گردان. نكند یك عمر در دنیا مثل آدم بودم پس از مرگ، جزء جانوران باشم.

در روایت مى فرماید: بعضى صورتشان آدمى است، ولى دلشان دل شیطان است.

جلسه بیست و هشتم: مهلت دادن خداوند به تبهكاران

(وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَى أَعْینِهِمْ فَاسْتبَقُوا الصِّرَاطَ فَأَنَّى یبْصِرُونَ \* وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَى مَكَانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطَاعُوا مُضِیاً وَلاَ یرْجِعُونَ \* وَمَن نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِی الْخَلْقِ أَفَلَا یعْقِلُونَ (370))

كلام در این دو آیه شریفه رسید به این جا كه پروردگار، براى بیان استحقاق كفار و كسانى كه منكر مبدأ و معادند، مستحق این دو نوع عقوبت اند. تعبیر (وَلَوْ نَشَاءُ)؛ اگر بخواهیم، مى فرماید: اى كسانى كه خدا به شما چشم داد تا آیات خدا را ببینید و عبرت بگیرید، از نباتات و روییدنیهاى زمین، قدرت نمایى خدا را ببینید و چنانچه آخر سوره ذكر مى فرماید، برهان براى معاد باشد؛ اما چه حیف كه معمولا در خود نعمت فرو مى روند و نعمت ده را نمى بینند.

بشرى كه خدا چشم به او داده ولى آیه (و نشانه هاى خدا را) نمى بیند حقش این است كه كورش كنند؛ لذا مى فرماید: (وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا).

اگر بخواهیم اینها سزاوارند كه چشمشان صاف شود، آنگاه چطور مى توانند راه را بپیمایند، چگونه مى بینند؟

ولى رحمت الهى مقتضى مهلت دادن است هر چند سزاوارند (كه در عذاب آنان تعجیل شود. امام) زین العابدین علیه‌السلام در دعاى روز جمعه عرض مى كند:

خدایا! نسبت به كفار و فساق، تعجیل در عقوبتشان نمى فرمایى، شاید برگردند (371).

غرض، مهلت دادن خداست. كسى در عقوبت عجله مى كند كه محكوم از جكمش بیرون رود: (انما یعجل من یخاف الفوت (372))؛ اما خدایى كه همه محكوم اویند، در عقوبت شتاب نمى فرماید.

عذاب دوم: عذاب مسخ است:

(وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَى مَكَانَتِهِمْ)

## سیر قهقرا براى كفار

كسى كه از خدا دور است، صورت ملكوت و باطن او زشت ترین صورتهاست. اگر در شهوت فرو رفته باشد، از خوك زشت تر و مهیب تر است. اگر در جهات تقلید باشد، باطنش از میمون زشت تر است. متكبر، باطنش از مور كوچكتر و ضعیف تر است.

خداوند مى فرماید: اگر بخواهیم باطنشان را آشكار كنیم مى توانیم؛

(عَلَى مَكَانَتِهِمْ) در هر جایى كه هستند، در هر حالى كه مى باشند مى توانیم زشتى شان را آشكار كنیم؛ ولى مهلت مى دهیم تا عبرت بگیرند، برگردند. در دنیا اگر نگرفت، در آخرت آشكار مى شود، چنان مسخشان مى كنیم كه نتوانند پیش و پس بروند.

وجهى درباره مسخ ذكر شده، مراد تحجر است كه او را به پست ترین مراحلش برگردانیم. حالت جمادى مثل سنگ كه نتوانند حركتى كنند. روزى كه كافر آرزو مى كند اى كاش! همان خاك نخستین بود (373) و بشر نشده بود.

وجه دیگر همان زشتى باطن است، آن را آشكار مى كنیم به طورى كه نتواند با آن وضع مضى؛ بگذرند، دنبال كارى بروند: (لا یرجعون الى حالة الأولى)؛ نتوانند به خودى خود این حال را از خود دور كنند.

## عمر طولانى و بازگشت به حال نخستین

آنگاه براى استدلال قدرت كه اگر بخواهیم این كار را مى توانیم بكنیم، مى فرماید:

(وَمَن نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِی الْخَلْقِ أَفَلَا یعْقِلُونَ)

خدایى كه به تدریج تو را به حالت زشتى نخستین برگرداند، مى تواند یك باره این كار را بكند.

انسان از اول تولد، قوایش رو به نیرومندى و قوت است. اكثر تا سن چهل، بعضى تا 33. از چهل به بعد رو به نكس و تنزل است تا اردل العمر آخر كار كه دیگر، قوا از كار مى افتد؛ چشم از كار افتاده، گوشش نمى شنود، دست و پا نیرو ندارد. خداوند براى نمونه بعضیها را نگه مى دارد تا همه بدانند اگر بمانند چگونه به حال نخستین بر مى گردند (374).

بچه یك روزه هنگام تولد نه چشمش مى بیند، نه گوشش مى شنود، نه فهمى دارد، مثل كرم خاكى تنها حس ذائقه و لامسه اى دارد. حواس دیگر به تدریج نصیبش مى گردد، آخر كار مى شود مثل بچه هنگام تولد اگر عمر طولانى پیدا كرد، بینایى چشم و شنوائى گوش نیز از بین مى رود و حافظه كار نمى كند.

آن خدایى كه این كار را به تدریج مى كند، هنگام پیرى، قوا را مى گیرد، مى تواند این كار را بكند؛ چشم و گوش و حافظه و غیر ذلك را بگیرد، دلیل این كه: (لَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا... وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ...) این است كه هنگام پیرى این كارها را مى كنیم.

علاوه بر این كه این آیه برهان براى قبل است، موعظه اى براى مسلمانان است.

## بهره بردن از نعمت جوانى

اى جوان ها! تا هنوز به نكس نرسیده از عمرتان، از نعمت جوانى، بهره ببرید. بدنتان صحیح و قوا سالم است، تا گوش كار مى كند، معارف و مواعظ رابشنوید، تا هنوز چشمت كار مى كند، آیات خدا را نگاه كن عبرت بگیر. حدیث و قرآن بخوان. تا هنوز پا حركت مى كند به مجالس علم و حضور عالم و مساجد و مشاهد مشرفه، مشرف بشو، در هر حالى از حالات ركوع و سجود و قیام همین است، از قوا استفاده كنید.

مروى است: امام صادق علیه‌السلام در سجده (پانصد مرتبه راوى شمرده) پانصد مرتبه سبحان الله و بحمده و استغفرالله مى فرمود (375).

در كشف الغمه مى نویسد:

حضرت سجاد علیه‌السلام هزار مرتبه غلامش مى شمرد كه خواند: لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا لا اله الا الله تعبدا ورقا (376).

اما عمر كه رو به بالا رفت، دیگر این قوا نیست. نمى تواند در سرما نصف شب بلند شود، وضو بگیرد، ساعتى در سجده بماند.

## غنیمت شمردن پنج چیز قبل از پنج چیز

در عین الحیوة مجلسى منقول است از خاتم انبیا محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله:

یا اباذر! اغتنم خمسا قبل خمس: شبابك قبل هرمك و صحتك قبل سقمك و غناك قبل فقرك و فراغك قبل شغلك و حیاتك قبل موتك (377)

پنج چیز را قبل از این كه ضدش برسد، غنیمت شمار، جوانى را پیش از پیرى. از اول تكلیف شروع مى شود تا حداكثر سى و سه تا چهل، از چهل به آن طرف در سن شیخوخیت مى افتد. اى كسانى كه هنوز چهل ساله نشدید، قدر بدانید. جوانیتان را در باطل نگذرانید. در كودكى پستى، در جوانى مستى، در پیرى سستى، پس خداى را كى پرستى؟

بى نیازى را قبل از نیازمندى دریاب، پیش از آنكه نتوانى. هر خیرى كه بتوانى زود انجام بده.

آدمى كه سالم است باید از سلامتى بهره ببرد پیش از آنكه از او گرفته شود، بیمار شود.

یكى از اهل علم، حادثه اى برایش پیش آمده بود، نمى توانست حرف بزند، حالت سكته اى عارضش شده بود. اى زبانهاى گویا كه به آسانى زبانتان مى جنبد! وقتى مى آید كه آرزو مى كنى كلمه اى با این زبان بگویى نمى توانى، پس حالا غنیمت شمار.

آدمى در زندگى در معرض آفات است. هر فردى برایش پیشآمدهایى مى شود. اسباب اشتغال فكر مى گردد. كسى كه فارغ البال است زود با یاد خدا و آخرت بار سفر مى بندد پیش از آنكه سرگرمیها نگذارد. از همه مهمتر زندگى پیش از مرگ را غنیمت شمار.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر نفس زانفاس عمرت گوهریست |  | آن نفس سوى خدایت رهبریست (378) |

(و استعملنى بما تسئلنى غدا عنه و استفرغ ایامى فیما خلقتنى له (379)).

دعاى زین العابدین علیه‌السلام است. جدا آن را از خدا بخواه. خدایا! آنچه فرداى قیامت از ما پرسش مى شود، ما را موفق بدار. انجام واجبات و ترك محرمات. چند روزى از عمر كه باقى مانده، فراغتى ده كه همه اش به بندگى تو بگذرد.

## قوت و ضعف انسان

از اول قرار گرفتن نطفه در رحم، از اول تكوین لحظه به لحظه رو به اشتداد و پیدایش قواى بدنى است تا خلقتش در چهار ماهگى كامل گردد. پس از دمیده شدن روح در بدن، آماده پیدا شدن قواى حیوانى مى گردد (380).

آخرین سنى كه منتهاى شدت قواست به حسب روایتى كه از امام صادق علیه‌السلام رسیده است، سن 33 سالگى است. و شاید ناظر به اكثر خلق باشد كه مى فرماید كسى كه سنش 33 سال باشد (بلغ أشده) است، به سن كمال رسیده است. از 33 تا چهل، سن وقوف است. قوا نه زیاد مى شود نه كم. آن حدى كه پیدا شده از چهل به بعد قوس نزول است، اول نكس است (381).

نكس، به معنى برگشتن و عقبگرد است. اینك از قوه به ضعف مى رود. همین طور كه از اول كم كم زیاد شد تا سن سى سالگى، با كمال قوه اى كه داشت از چهل به بعد به تدریج كم مى شود. آنچه به او داده شده از او پس گرفته مى شود (382). از بچگى چقدر طول كشید تا دندان درآورد، حالا به تدریج دندانها را پس مى گیرند. نكس در خلق، یعنى در اعضا و جوارح، نقصان پیدا مى شود تا به حدى مى رسد كه سن خرافت است و دیگر چیزى نمى فهمد (383).

## بروز ضعف در انسان

بعضى این طور بیان كرده اند:

از سن چهل، اول تنزل و گرفته شدن قواست؛ اما ظهورش در خارج كه آدمى خودش بفهمد، سال به سال مى فهمد؛ مثلا عكسى از خودش در رأس 41 سالگى بگیرد و خصوصیات قواى بدنى خود را یادداشت كند، سال بعد در همان وقت عكس دیگر و معاینه دیگر بكند، آن وقت متوجه مى شود چقدر ضعف و فتور پیدا كرده است. از سن پنجاه تا شصت، ماه به ماه آشكار مى گردد؛ هر ماه كه مى گذرد، مى فهمد كه سرنگون مى شود. از شصت تا هفتاد، هفته به هفته آشكار مى گردد. از هفتاد تا هشتاد، روز به روز ضعف خود را متوجه مى شود. از هشتاد تا نود، ساعت به ساعت. از نود تا صد، نفس نفس نكس و عقبگرد واضح مى گردد.

اگر بماند و طول بكشد، عاقبتش مثل همین حالات نخستین در گهواره اش مى شود ادراكات از بین رفته و هیچ نمى فهمد؛ البته اكثر مردم چنین هستند؛ ولى بعضى زودتر از چهل، اول ضعیف مى شود. یا برخى از معمرین نكس آنها خیلى دیرتر از مردم معمولى مى شود؛ ولى مطابق روایت مروى از خاتم الانبیاء صلى‌الله‌عليه‌وآله: عمر امت من میان شصت سال و هفتاد سال است (384).

روایت شریف دیگر:

بین الستین و السبعین معترك المنایا (385)

شصت ساله ها در میدان مرگ هستند، معركه موت.

در جلد دوم بحارالأنوار است (386) كه راوى مى گوید:

همواره امام صادق علیه‌السلام بیرون مدینه در خدمت حضرت بودیم. آقا نگاهى به كوه احد افكند، به راوى فرمود: شكاف كوه را مى بینى؟ گفت: بلى. فرمود: اما من دیگر نمى بینم! گفت: چه شده؟ فرمود: پیر شده ام. ضعف بصر، نشانه پیرى است. نشانه دومى، خمیدگى پشت و سوم سستى ساق پاست.

(أَفَلَا یعْقِلُونَ) نخستین تعقلى كه بر بشر واجب است آن است كه از این موضوع نكس، یقین كند كه مخلوق است، مقهور است (387). جلو چشمت مى بینى از گهواره تو را به كجا آورد و بعدش هم دوباره رو به ضعف آورد، پس بدان، تحت تربیت دیگرى هستى، جوان مى كند، پیر مى كند، قوه مى دهد و مى گیرد، دست من و تو نیست.

## سه درخواست شاهزاده از اسكندر

داستانى راجع به اسكندر ذكر مى كنند كه به یكى از شاهزادگان ممالكى كه تسخیر كرده بود، گفت:

ملازم و همراه من باش و آنچه بخواهى به تو مى دهم. گفت: تنها سه حاجت دارم براى من تأمین كن:

اول: این كه جوانى مرا نگهدار.

گفت: من مال خودم را نمى توانم نگهدارم.

دوم: عافیت مرا نگهدار.

سوم: بقاى مرا تضمین كن.

گفت: این چیزهایى كه تو مى گویى از من نمى آید، از هیچ كس هم نمى آید.

این كارها از مبدأ قدرت ساخته است. همه طبیبها با همه وسایل از مرگ نمى توانند جلوگیرى كنند، پس بدانند بنده مقهورند، مملوكند (388).

## لزوم تعقل از گذر عمر

از نكس عمرتان تعقل نمى كنید تا بدانید آورنده و برنده، نگاهدارنده، قوه دهنده و گیرنده همه اش اوست. من من را كنار بگذار. همان طور كه واقعا بنده اى، راه و روشت هم بنده وار باشد.

نكته دیگر، از این نكس تعقل نمى كنید كه منتهى به فنا مى شود؛ بنابراین، تا هنوز به نكس نرسیده، سرمایه اى پیدا كنى. عمر باقى بیابى. چراغى كه مى خواهد خاموش شود، زود لامپ یا چراغ نفتى دیگر یا نفت پیدا كن تا وقتى خاموش شد، چیزى داشته باشى. عمر تا هنوز فنا نشده كارى براى خودت بكن؛ لذا گفته اند: تا سن به چهل نرسیده سعى كنید ملكات پسندیده پیدا كنید بلكه عبودیت و معارفى نصیبش گردد. از چهل به بعد زیاد شدن آنچه دارد مى باشد.

جلسه بیست و نهم: كیفر كفار و مشركین در سرپیچى از فرامین الهى

(وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَى مَكَانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطَاعُوا مُضِیاً وَلاَ یرْجِعُون \* وَمَن نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِی الْخَلْقِ أَفَلَا یعْقِلُونَ (389))

فرمود: (لَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا) اشاره به استحقاق كفار و مشركین است كه این قدر آیات بینات بر آنها خوانده مى شود، سرپیچى مى كنند؛ چشم دلشان را كور كرده اند، جا دارد ما نیز آنها را كور كنیم به قسمى كه مسیرشان را تشخیص ندهند؛ چنانچه سزاوارند آنها را مسخ كنیم، سرجایشان خشكشان كنیم؛ مثل سنگ كه راه پیش و پس نداشته باشند، نه به جلو بتوانند بروند نه برگردند. حقشان است. كسى كه از این همه موعظه و نصیحت، تكان نمى خورد، صورتشان هم مثل دلشان گردد.

یا این كه باطنشان كه خوى حیوانى و زشت است، یا سبع و درنده هستند و بهتر این است كه ظاهرشان را مثل باطنشان سازیم، مثل اصحاب سبت كه صبح كردند در حالى كه به صورت میمون و خنزیر شدند. اگر بخواهیم مى توانیم؛ اما حكمت الهى بر این است كه مهلتشان داده شود، شاید برگردند (390).

اگر بنا شود هر بشرى تا گناه مى كند، او را به عقوبت بگیرند، زندگى در زمین میسر نمى شود (391) بلكه باید مهلتش داد، شاید پشیمان شود، بر فرض پشیمان هم نشود، مگر از ملك خدا مى شود فرار كند؟ گنهكار كجا برود كه از ملك و حكومت خدا بیرون باشد، در هر آنى خدا قادر است از او انتقام بگیرد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لطف حق با تو مداراها كند |  | چون كه از حد بگذرد رسوا كند |

## حسین علیه‌السلام دستهاى چسبیده را باز مى كند

یك نفر بى باك بود كه از نظر و لمس اجنبیه پرهیز نمى كرده تا جایى كه در مسجدالحرام نیز مرتكب این گناه مى شد. در حجر اسماعیل؛ جایى كه مردم استغفار و دعا مى كنند، زنى به پرده كعبه چسبیده دستهاى خود را به پرده گرفته بود، این مرد دستش را روى دست آن زن گذاشت؛ ناگهان دستها به هم چسبید، رسوایى به بار آمد. بنابر آنچه در مناقب نقل كرده است، نزد قاضى در مسجد مى برند. قاضى گفت: جز این كه با كارد این دو دست را از هم جدا كنیم چاره اى نیست، همه حیران هستند.

اوقاتى بود كه حسین علیه‌السلام به مكه آمده و در این هنگام به مسجد تشریف آورد. این دو نفر را خدمت ابى عبدالله علیه‌السلام آوردند. حضرت، اول از مرد عهد گرفت كه دیگر این گناه را ترك نماید؛ آنگاه حضرت دعا فرمود، دست مباركش را به میان آورد و آن دو دست را جدا فرمود.

## فرجام بى احترامى به نماز

در جلد 48 بحار مروى است كه:

زنى، ضره یعنى هوو داشته. شوهرش زن دیگرى داشته. نوعا در كمین رقیبش بود. روزى شوهرش وارد منزل شد در حالى كه این زن مشغول نماز بود، رفت رو به سمت زن دیگرش. زن در حال نماز رویش را برگرداند ببیند شوهرش چه مى كند، صورتش به همان حال ماند.

شهید ثانى هم این روایت را نقل كرده است:

كسى كه در نماز صورتش را برمى گرداند، به این طرف و آن طرف مى كند، آیا نمى ترسد كه خداوند صورتش را به شكل الاغ بگرداند (392)؟!

شهید مى فرماید: شاید اشاره به وضع باطن باشد كه صورت باطنى اش به شكل الاغ گردد.

زن بیچاره دست به دامن شوهرش شد بلكه طبیبى بیاورد. هرجا اهل اطلاع بود گفت. اگر كسى بخواهد صورتش را به فشار برگرداند، با خرد شدن استخوان گردنش همراه است.

او را خدمت حضرت موسى بن جعفر علیه‌السلام آوردند. امام علیه‌السلام امر به توبه فرمود. پس از این كه توبه صادقه كرد، دست مباركش را پیش آورد و صورتش را برگرداند (393).

## وجوب نهى كردن از روزه خوارى

آى گنهكاران و بى باكان! شنیده شده روزى خورى آشكار، عادى شده است. آیا دكاندارها مسلمانند؟ روزه خورى آشكار را مى بینند و ساكت مى نشینند؟ به قول على علیه‌السلام كه مى فرماید: میت الاحیاء؛ اى مرده متحرك؛ یعنى اى كسى كه گناه علنى را مى بینى و نهى نمى كنى! باك ندارى؟ باید نهى كنید؛ حتى اگر طرف، مسافر هم باشد، حق ندارد علنى چیز بخورد.

دلیل بر این كه مى توانیم تغییر خلقتشان دهیم، همین تغییر (انسانها به جوانها و پیرهاست): (وَمَن نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِی الْخَلْقِ).

## پاداش احترام كردن به كهنسالان

اسلام سفارش پیرها را زیاد فرموده است. بر هر مسلمانى واجب است رعایت پدر و مادر پیر را بكند. اگر اسباب ناراحتى آنان را فراهم كردى اولا: از آثارش در همین دنیا خودت نیز ممكن است مبتلا بشوى، از این گذشته، خطر عافیت به شرى است.

به علاوه، بر هر مسلمانى اكرام پیرها واجب است. هركس مویى در اسلام سفید كرد بر همه اكرامش لازم است. نمى تواند راه برود، زیر بغلش را بگیرید، احتیاجى دارد، برایش فراهم كرده رفع نیازش بكنید. از چیزهایى كه موجب امن از فزع اكبر در قیامت مى شود: (اكرام ذى شیبة فى الاسلام)؛ گرامى داشتن مویى كه در اسلام سپید شده، است.

(أَفَلَا یعْقِلُونَ) كسى كه مسخ تدریجى را مى بیند آیا پى به قدرت خدا بر طمس و مسخ نمى برد؟ نگاه عكس جوانى ات بكن و سپس نگاهى هم در آینه بنما، مى توانیم او را به صورتهایى برگردانیم كه بوزینه ها و خنزیرها نزد او زیبا باشند.

## نیرومندتر شدن ملكات در كهنسالى

آدمى داراى دو جنبه است خلق و امر: (... أَلاَ لَهُ الْخَلْقُ وَالأَمْرُ تَبَارَكَ اللّهُ رَبُّ الْعَالَمِینَ (394)) بدنى دارد و روحى. موضوع نكس به واسطه پیرى راجع به خلق است. قواى جسمانى رو به ضعف مى رود تا پست ترین مراتب كه سن خرافت است كه مثل بچگى او مى شود.

اما روح آدمى، اگر كسى از اول جوانى اش جهت روحش را تقویت و تكمیل و تزكیه و تصفیه كرد تا سن چهل سالگى، خودش را اصلاح كرد، آدم شد؛ یعنى از پول پرستى، زن پرستى، ماده پرستى خلاص و مستقل شده، موحد و یكتاشناس گردیده، غیر خدا را مؤثر نمى داند، حرص و حسد و بخل و نفاق و كینه ندارد، دیگر اذیت نمى كند. سگ، پاى آدم را مى گیرد نه آدم. بعضى هستند با زبانشان كار دندان سگ را انجام مى دهند، با این تفاوت كه سگ، بدن را متأثر مى كند؛ اما این آدم دل را جریحه دار مى كند.

خلاصه، اگر كسى در جوانى اش اصلاح شد، به تدریج پاك مى شود تا ملكه اش گردید، ملكاتش از چهل سالگى به بعد كامل تر و بیشتر و بهتر مى گردد.

واى اگر در جوانى اش بى بند و بار شد! به هر حرامى روى آور شده خودخواه و خودپرست و راحت طلب شده است. به چهل سالگى كه رسید، این ملكات قوى مى شود.

مروى است: كسى كه چهل سالش شد و اصلاح نشد، شیطان پیشانى اش را مى بوسد، مى گوید به قربان كسى كه دیگر امید خیرى به او نیست (395).

بالأخره: (وَمَن نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِی الْخَلْقِ). - (لا فى الأمر) هرچه بدنش رو به زوال و سستى است؛ ولى روحش در پیرى، قوى تر مى شود در آنچه در جوانى اش بوده است. اگر در جوانى اش كمالات آدمى را تحصیل كرده باشد؛ سخاوت، كرم، عفو، در سن پیرى سخاوتش بیشتر مى شود. حاضر است جانش را در راه خدا بدهد. هنگام ملاقات ملك الموت با شوق تمام، جان مى دهد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این جان عاریت كه به حافظ سپرده دوست |  | روزى رخش ببینم و تسلیم وى كنم |

واى به آن بدبختى كه مال را پنهان مى كرد! خرج نمى كرد. در پیرى بخل و حسدش قوى تر مى گردد.

مؤمن كه نود ساله شد، ندا مى رسد:

(یا أسیرالله فى الأرض قد غفرالله لك ما تقدم من ذنبك و ما تأخر (396)).

اى اسیر خدا در زمین! خدا گناهان گذشته و آینده ات را بخشید.

خلاصه، در سن پیرى، عجز از سر تا پا مى ریزد؛ لذا در شرع سفارش شده: اى مسلمانان! به پیرها احترام كنید، ترحم كنید، اكرام نمایید (397).

## ثبت عبادات جوانى در سنین كهنسالى

پیرهایى كه منحنى شده اند، خدا به بركت آنان بلا را از شهر و آبادى دور مى كند؛ چون مورد رحم خدایند. اگر در جوانى قدردانى كرده باشد، در سن پیرى كه افتاده است، همان اعمال جوانى اش را برایش ثبت مى نمایند.

مروى است: هركس در سن پیرى عباداتى كه در جوانى مى كرد و حالا نمى تواند بكند، برایش مرتب ثبت مى نمایند. در جوانى دو ساعت تهجد داشت، حالا پیر است و ضعیف، نمى تواند، برایش ثبت مى گردد.

اى كسانى كه سنتان به چهل هنوز نرسیده! دست و پایى بزنید كه بعدها نتیجه اش را خودتان مى برید.

دو رشته تعقل را یادآورى كردیم؟ خداوند توفیق تعقل عنایت فرماید. زین العابدین علیه‌السلام عرض مى كند:

خدایا! مادامى كه عمرم در بندگى تو صرف مى شود، عمرم ده و هنگامى كه عمرم چراگاه شیطان مى شود، در معصیت تو مى خواهد صرف شود، از راه بندگى ات جدا گردم، زود مرگم بده پیش از آنكه غضب تو شامل حالم گردد و مستحق عقوبت گردم (398).

جلسه سى ام: تهمتهاى ناجوانمردانه به پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله

(وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا ینبَغِی لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِینٌ (399))

پس از آنكه نسبت به منكرین خدا و انبیا و معاد، تهدیدهایى را بیان فرمود، اگر بخواهیم آنان را كور یا مسخ مى كنیم، آنگاه تهمتى كه مشركین به محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله مى زدند، رد مى فرماید. هر باطلى در برابر حق، چون حربه اى ندارد، به تهمت مى چسبد، براى این كه وارونه جلوه دهد؛ خودش را حق و طرف را باطل نشان دهد، تهمت مى زند تا بخواهد ثابت شود در میان بشر، عده اى گمراه شده اند؛ چون همه اهل تحقیق نیستند، چه بسا با یك حرف مى پذیرند. تهمت اثر ندارد.

مشركین مكه در برابر خاتم الأنبیاء و پیشرفت اسلام و توجه دلها به قرآن، جوانها بت پرستى را مسخره مى كردند. از پدر و مادرها كناره مى گرفتند. دور هم جمع شدند چه كنیم در برابر محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله. ولید - كه بزرگترشان است - در مجلس گفت كارى نمى توانیم در برابر محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله و قرآن كنیم جز این كه بگوییم سحر است. این حرف را شایع كنیم كه محمد ساحر و سحرش هم قرآن است. اگر كسى بپرسد اولا مردم كه نوعا اهل تحقیق نیستند، بر فرض اگر كسى پیدا شد و پرسید كجایش سحر است؟ باید بگویند چون تفرقه مى اندازد. همان طورى كه ساحرها جدایى مى اندازند، محمد هم بین پدرها و مادرها با جوانها جدایى انداخته است؟ جوانهاى ما را از بتكده جدا كرده است.

مدتى گذشت و این تهمت كهنه شد. تهمت دیگرى بستند، گفتند: او شاعر است. در این آیه شریفه این افترا را رد مى فرماید؛ لذا بحث ما راجع به موضوع شعر و شاعرى است. اصلا شعر یعنى چه؟ شعر، قضیه؛ یعنى موضوع و محمولى است كه واقعیت ندارد و از قضایاى تخیلى است. صرف توهم است بدون این كه در خارج واقعیتى داشته باشد. آن را در وزنهاى مقررى كه در فن آن ذكر شده با سجع و قافیه بیاورند. وزن هم براى شدت تأثیر است براى این كه بیشتر اثر كند، زرق و برقش مى دهند كه همان رعایت وزن مصرع و قافیه است؛ مثلا یكى به دیگرى مى گوید: اینها همه اش شعر است؛ یعنى مطالبى است كه حقیقت ندارد. در ضمن الفاظ زرق و برق دار ذكر شده است به طورى كه مشهور شده از احسن اوست اكذب او؛ مثلا فردوسى در شاهنامه اش درباره جنگ رستم و اسفندیار در آن وقتى كه رستم به میدان آمد، در اثر جنگ زیر سم اسبها مى گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| زجور مخالف در آن پهن دشت |  | زمین شش شد و آسمان گشت هشت |

یك طبقه زمین رفت آسمان و شد شش و آسمانهاى هفتگانه هم شد هشت!

هرچه دروغ تر باشد، جالب تر است؛ لذا در مدح و ذم وضع عجیبى شعرا داشتند، با قصیده اى ظالمى را عادل درجه یك، یا بیچاره عادلى را آدم ظالم معرفى مى كردند.

به هر حال، به پیغمبر مى گفتند شاعر هستى. شما یك آیه اى در این قرآن پیدا كنید كه واقعیت نداشته و تخمین باشد:

(وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا ینبَغِی لَهُ)

ما نه به او شعر دادیم و نه او سزاوار شاعرى است.

پیغمبر، معلم آسمانى بشر است؛ آموزنده، شاعر به خیال اندازه است، كدام شاعر، علم و كمالى به اجتماع مى دهد.

در قرآن، شعر و شاعرى مذمت شده است (400) و شاعران، پیروى مى كنند ایشان را گمراهان. آیا نمى بینى كه ایشان در هر وادى سرگشته مى روند و مى گویند آنچه انجام نمى دهند، مگر كسانى كه ایمان آوردند و كارهاى شایسته بجاى آورند....

پس معلوم گردید مقصود از شاعر و شعر مذموم چیست؟ یعنى كسى كه قضیه دروغ و تخیلى را در الفاظ مسجع و مقفى بگوید و اما اگر كسى قضیه حقى را كه الفاظ مسجع و مقفى داشته باشد بگوید، مانعى ندارد. موعظه یا مدح اهل بیت یا مراثى ایشان به شعر گفتن چون اثرش به مراتب بیشتر است، مطلوب است؛ لذا در قرآن مجید بلافاصله استثنا فرموده است:

(الا الذین ءامنوا) از شعراى مذموم استثنا شده اند اهل ایمان و كار نیك.

شاعرى كه زبانش را از دروغ و مدح كسى كه سزاوار مدح نیست یا مذمت كسى كه سزاوار مذمت نیست، بسته است.

قصیده اى مى گفتند در مدح ظالمى سراسر دروغ و مدح بى جا و مبلغ هنگفتى از بیت المال مردم بیچاره مى گرفتند. اگر كم مى داد، قصیده اى در مذمتش مى گفتند؛ نظیر بعضى از روزنامه نویسها در زمان ما. شاه مخلوع در سال، میلیونها دلار به خارج مى فرستاد براى روزنامه ها و مجلات خارجى تا این كه حقایق را ننویسند بلكه وارونه جلوه دهند، تعریفش كنند.

به هر حال، روزنامه نویسها هم مانند شعرا مى توانند با این قلمشان تأیید حق كنند. به عالم اسلام و مسلمین خدمت كنند؛ چنانچه مى توانند با قلمشان حق را بكوبند، اسرائیل را تأیید كنند.

## انحراف حسان پس از رحلت پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله

اشعار سعدى مخصوصا در مواعظش، نه آن شعرى است كه مذموم باشد و در اسلام مذمت شده باشد. مى فرماید: شكمى كه از چرك و خون پر شود، بهتر از شكمى است كه از راه شعر و شاعرى پر شود. شعرى كه در مسجد و ایام جمعه مكروه است نه آن حقایق و فضایل اهل بیت و مراثى و مواعظ است، قبایح دشمنان اهل بیت و مشركین را ذكر كنند. در صدر اسلام مشركین، شعرایى داشتند كه به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله و اسلام بد مى گفتند. چند نفر از شعرا كه مسلمان شده بودند، اشعارى در برابر آنها مى گفتند كه آتششان مى زدند. هرچه خلاف اسلام بود، مى كوبیدند.

در تفسیر مجمع نقل كرده پیغمبر در مسجد النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله امر مى فرمود حسان به منبر برود و اشعارش را در هجو مشركین بخواند. یك بار پس از آن كه اشعارش را خواند، فرمود: این شعر تو از تیرهاى زهرآلود، اثرش بر مشركین بیشتر است. و همین طور هم بوده است. در غدیر خم هم اشعارى در قضیه خلافت و وصایت على علیه‌السلام گفته اند. در همین مورد است كه به حسان فرمود: مادامى كه كمك ما مى كنى، مؤید به روح القدس هستى.

و اشاره به انحراف حسان پس از پیغمبر است كه به سمت معاویه كشیده شد و راستى از معجزات پیغمبر است كه به طور مطلق دعایش نفرمود.

حسان در آخر عمر، طرف معاویه رفت و اشعارى در مدح معاویه و مذمت على علیه‌السلام نیز سرود!! عاقبت به شر شد؛ لذا پیغمبر فرمود:

مادامى كه در جاده حق هستى، كمك حق مى كنى، مؤید به روح القدس هستى.

اگر كسى حق بگوید، راستى موعظه كند، بسیار ممدوح و مورد لطف است.

## حكایت جالب سید مرتضى و حسین بن حجاج (شاعر اهل بیت)

به مناسبت روز نوزدهم از على علیه‌السلام بگویم. در سنه 300 هجرى، مسعود بن آل بویه به نجف اشرف آمد. عضدالدوله، گنجى پیدا كرده بود مى خواست قبر على علیه‌السلام را بسازد؛ لذا مسعود را به نجف فرستاد و سرگرم بنا و تعمیرات و تأسیسات شد. در همان اوقات، شاعر روزگار جناب حسین بن حجاج از شعراى فصیح عرب كه فضایل على علیه‌السلام را آشكار مى كرد، اشعارى به مناسبت تعمیر قبر گفته بود. در مجلس رسمى با حضور آل بویه و سید مرتضى نقیب سادات قصیده اش را خواند:

یا صاحب القبة البیضاء فى النجف (401)

راستى شعرش هم عجیب است. فضایل على علیه‌السلام را در این اشعار جمع كرده بود. هر شعرش اسباب روشنایى چشم دوستان و كورى چشم دشمنان على علیه‌السلام بود. همین طور كه مى خواند، رسید به جایى كه طعن بر خلفا ابى حنیفه و خلاف تقیه بود؛ لذا سید مرتضى به ملاحظه تقیه، نهیب كرد و گفت: كافیست.

حسین شاعر با ناراحتى مجلس را ترك كرد. به جاى احسنت و آفرین وصله و خلعت، او را نهیب دادند. محزون و غمگین به خانه رفت. شب در عالم رؤیا على علیه‌السلام را دید، فرمود:

یابن الحجاج! ناراحت نباش، من براى جبرانش دستور دادم فردا سید نزد تو بیاید و سرجایت بنشین تا احترامت نگهداشته شود.

سید مرتضى خیلى جلیل القدر است. به حسب ظاهر هم نقیب سادات و بزرگ علویهاست. شب در خواب، جدش على علیه‌السلام را دید در حالى كه بر او خشمناك است. گفت: یا مولاى! من فرزند و مخلص شمایم، چه شده مورد غضب شما شده ام؟

فرمود: چرا دل شاعر ما را شكستى؟ (شاعرهاى اهل بیت جانشان را به كف دستشان گرفته بودند. راستى جانشان در خطر بود؛ لذا سخت مورد علاقه اهل بیت بودند) فردا مى روى از او عذر مى خواهى و به علاوه سفارش او را به ابن بویه مى كنى (تا جایزه فراوانى به او بدهد).

سید هم با آن جلالت قدرش، خودش برخاست به در خانه ابن حجاج رفت. ابن حجاج از داخل خانه صدا زد: آن آقایى كه شما را فرستاده است به من هم امر فرموده است از جایم برنخیزم. سید هم پاسخ داد سمعا و طاعة. بر او وارد شد و معذرت خواست و او را با خود نزد آل بویه برد و معرفى اش كرد كه مورد نظر آقا على علیه‌السلام است، خلعت و انعام مستمر برایش مقرر داشت.

برگردیم. غالبا شعر، دروغگویى و دروغ پردازى است. قرآن صدق محض است؛ جدا كننده باطل از حق است (402).

## قرآن یادآور خدا و آخرت

شعر جز غفلت از خدا و آخرت چیزى نیست، در حالى كه قرآن یادآور خدا و صفات و افعال خدا و آخرت است.

شعر، شهوات را تحریك مى كند؛ اما قرآن شخص را رو به خدا مى برد. معلم آسمانى كجا و شعر و شاعرى كجا؟ (وَمَا ینبَغِی لَهُ) قرآنش متذكر است. ذكر مبین است. یادآور است. حیات بخش است. دستوراتش زنده كننده فرد و اجتماع است. هر اجتماعى كه آن را مقتدا ساخت، زنده است ان شاء الله. جامعه ما به بركت قرآن از دست استعمارگران و طاغوتیان خلاص شده، سربلند گردیده. از این به بعد مستقل و در پناه قرآن حیات بخش، جامعه زنده اى خواهد شد: (لینذر من كان حیا)؛ تا بترساند كسى را كه زنده است. اگر حیات داشته باشید، قرآن را وسیله براى عمل قرار دهید. دیگر فریب نمى خورید. قرآن تكان دهنده است. آدم جاندار را به حركت وا مى دارد.

## بهره مندى انسان از قرآن

(من كان حیا) كسى كه زنده باشد، چه جور حیاتى؟ البته مقصود حیات نباتى و حیوانى نیست، حیات نباتى كه همان رشد و نمو باشد و حیات حیوانى اثرش حركت به اراده و شعور نسبى است بلكه مقصود جان آدمى است. آثارش امید به خداست. غیر آدمى این اثر را ندارد. آدمى است كه مى تواند بفهمد كارها همه به دست خداست؛ لذا بر خدا توكل مى كند و تنها امیدش به خدا و ترسش نیز از اوست. قرآن به كار چنین زنده هایى مى خورد.

(... وَیحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِینَ (403)).

و محقق و پا برجاست و ثابت گردید قول بر كافرها. مقصود از قول، شاید همان باشد كه در همین سوره شریف بیان گردید: (لقد حق القول على أكثرهم) و آن وعده دوزخ بود. راستى كافران سزاوار وعده جهنم مى باشند؛ كسانى كه جان آدمیت در آنها مرده است، دلى براى آنان نمانده، چشم و گوشى ندارند تا ببینند و بشوند و بفهمند (404).

جلسه سى و یكم: خلقت حیوانات براى خدمت به انسانها

(أَوَ لَمْ یرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُم مِّمَّا عَمِلَتْ أَیدِینَا أَنْعَاماً فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ \* وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا یأْكُلُونَ \* وَلَهُمْ فِیهَا مَنَافِعُ وَمَشَارِبُ أَفَلاَ یشْكُرُونَ \* وَاتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَّعَلَّهُمْ ینصَرُونَ \* لاَ یسْتَطِیعُونَ نَصْرَهُمْ وَهُمْ لَهُمْ جُندٌ مُّحْضَرُونَ \* فَلاَ یحْزُنكَ قَوْلُهُمْ إِنَّا نعْلَمُ مَا یسِرُّونَ وَمَا یعْلِنُونَ (405))

در این آیات شریف تدبر كنید: (أَوَ لَمْ یرَوْا أَنَّا...) آیا ندیدند این بشر كه خدا به او عقل داده؟ آیا نمى بیند كه ما آفریدیم برایش از آنچه دستهاى قدرتمان، ملائكه هایى كه در جمیع اجزا عالم منتشرند، ایادى رحمت پروردگار، چه آفریدیم چهار پایانى كه ایشان مالك آنند، اولا چگونه آفریدیم و بعد چگونه بشر را بر آن مالك گردانیدیم، مال او كردیم. خدا چنین قرار داده است وگرنه مگر كسى خالق حیوانات است. مالك حقیقى همان خالق اوست و خدا اگر آن را ملك بشر قرار نمى داد، نمى توانست از آن استفاده نماید. خدا گوسفند را آفرید تا بشر از جهات مختلف از آن استفاده نماید؛ از گوشت لطیفش بخورد، از شیر و پشمش استفاده نماید. عضوى از این حیوان نیست مگر استفاده اى براى بشر دارد؛ حتى استخوانها و حتى سم پایش را در معجونى كه سریشم از آن درست مى كنند، به كار مى برد.

(وَلَهُمْ فِیهَا مَنَافِعُ وَمَشَارِبُ). چه شرابى لطیف تر از شیر این چهارپایان؟ چه منافعى برتر از سوارى گرفتن و استفاده از گوشت و پشم آنان؟!

(أَفَلاَ یشْكُرُونَ)؛ آیا نباید سپاسگزارى كنند؟ تا وقتى كه بشر نعمت و منعم شناس نگردد، با حیوان چه فرقى دارد؟ در جهات حیوانى، خورد و خواب و دفع شهوت و غضب، مشتركند. در صنعتگرى و غیره هم برخى از حیوانات واردند. هرچه به مرگ از بین رفتنى است، ارزش باقى ندارد، مگر راستى غرض خدایى و آخرتى داشته باشد؛ مثلا زحمت مى كشد طبیب شود تا به مردم خدمت كند، اگر غرض مادى شد، اجرش همین است. به هر حال آنچه مربوط به انسانیت است و ارزش باقى به تمام معنى دارد، نعمت شناسى، منعم شناسى و سپاسگزارى از منعم است.

## اغفال مردم توسط طاغوتها

(وَاتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَّعَلَّهُمْ ینصَرُونَ).

بشرى كه ما این نعمتها را به او دادیم، شتر و گاو و گوسفند را در اختیارش گذاشتیم، مركبش هم باشد. شتر چه مركبى است؟ كشتى صحرا. به جاى این كه بشر، خداشناس تر و سپاسگزارتر باشد، خدا را فراموش نكند، به جاى خداى عالم، خداهاى موهوم براى خودش مى تراشد. در رأس خدایان باطل، طاغوتهاى زمانند. تا گفته مى شود بت پرستى، ذهنها به بت سنگى و چوبى متوجه مى شود. حقیقت این است كه این بتها سپر براى طاغوتها هستند، طاغوتها پشت سر بتها خدایى مى كردند و بت و بتكده بهانه بود.

در زمان فرعون، بت و بت پرستى فراوان بود و فرعون به عنوان خداى خدایان مردم را اغفال مى نمود.

تمام دیكتاتورها چنین اند. تمام شرك در برابر خداست. آنچه خدا از مردم مى خواهد، طاغوتها از مردمان مى خواهند، خدا از بشر خواسته فرمانش را ببرد، هرچه خدا فرمود بپذیرد. سلاطین هم همین هستند؛ فرمان ملوكانه در برابر فرمان خدا.

(لَّعَلَّهُمْ ینصَرُونَ)؛ به امید این كه یارى كرده شوند.

## در هم شكستن قدرتها در برابر اراده خداوند

(لاَ یسْتَطِیعُونَ نَصْرَهُمْ وَهُمْ لَهُمْ جُندٌ مُّحْضَرُونَ)

كسانى كه به جاى خدا دیگران را به امید یارى كردن گرفتند، توانایى یاریشان را ندارند. قشون حاضرتان هستند ولى كارى هم از آنها نمى آید. نظیر انقلاب اسلامى ایران كه چند هزار مستشار آمریكایى با این همه اسلحه هاى مدرن، قشون نیم میلیونى مجهز براى حفظ سلطنت محمدرضا براى نگهدارى منافع آمریكا؛ ولى وقتى كه خدا اراده بفرماید هیچ كدام برایش نافع واقع نگردید. با این كه قشون آماده خدمت است، پشتیبان، امپریالیست است؛ اما توانایى یارى پهلوى را ندارد.

(فَلاَ یحْزُنكَ قَوْلُهُمْ إِنَّا نعْلَمُ مَا یسِرُّونَ وَمَا یعْلِنُونَ).

اندوهناك نكند گفته آنان تو را، ما مى دانیم آنچه نهان مى كنند و آنچه آشكار مى سازند.

اگر كفار نیشى مى زنند، حزنى به شما راه نیابد، نسبت به وحدت، كفار طعنه ها مى زنند؛ ولى مؤمن باید به خداى خودش دلخوش باشد، قوى باشد.

در همین انقلاب براى این كه روحیه ملت ایران را ضعیف كنند، تهدیدها و شایعه پردازیها مى كنند. هر روز در گوشه اى سر و صدایى راه مى اندازند؛ اما مؤمنین دلشان به خداى خودشان قوى است همان خدایى كه تا این جا رسانیده اگر مصلحت بداند آن را به اتمام خواهد رسانید.

پیروى انقلاب اسلامى ایران كار افراد نبود، كار خدا بود. كاملا از مسیر اسباب بیرون بود؛ لذا همان طور كه ابتدایش امید و نظر به خدا بود، حالا و بعد هم باید چنین باشد.

(اللهم انصر الاسلام و المسلمین و اخذل الكفار و المنافقین و اشغل الظالمین بالظالمین و اجعلنا بینهم سالمین غانمین).

جلسه سى و دوم: لزوم توجه انسان به اصل آفرینش خویش

(أَوَلَمْ یرَ الإِنسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِن نُّطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِیمٌ مُّبِینٌ (406))

دهها جا از قرآن، آدمى را متذكر فرمود به مبدأ آفرینش و تكوین او كه نطفه باشد و امر شده كه حتما آدمى این معنى را در نظر داشته باشد. مى فرماید واجب است كه آدمى تدبر كند. مراد به نظر فكر و دقت است. ببیند از چه آفریده شده است. از آب جستن كننده كه از میان پشت پدر و سینه هاى مادران بیرون مى آید (407).

و در جاى دیگر مى فرماید:

آیا انسان به یاد نمى آورد ما او را از پیش آفریدیم. نباید انسان فراموش كند از چه آفریده شده است (408).

از تدبر در اصل آفرینش، یكى براى استدلال به مبدأ تعالى و دیگر، استدلال براى معاد است. سومین بهره، اصلاح حال خودش مى باشد. آدمى را وا مى دارد كه صفات حیوانیت و جهالت و غرور و كبر و خودخواهیها را از بین ببرد.

## لزوم تدبر در آفرینش انسان

اما جهت استدلال براى مبدأ تعالى، وقتى كه عاقل تدبر كرد دید نطفه، قطره گندیده بسته شده است، آن وقت خداى تصویر كننده (المصور) چه نقشى فرموده از قلب و كبد، مخ و سایر اجزاى اصلى بدن و سپس استخوان بندى و غیره، در چه ماده اى؟ در مایع و جاى تاریك و در غیر سطح، به تعبیر قرآن (... فى ظلمت ثلث...)؛ در تاریكیهاى سه گانه: رحم، مشیمه و شكم.

آیا مى شود خود به خود بدون قدرت فوقى چنین شود؟ حادث بدون محدث، پدیده بدون پدید آورنده قابل قبول عقل و فهم نیست، آن هم چنین پدیده عجیبى، هرچه آدمى در اصل آفرینش خود، بیشتر تدبر كند، به علم و قدرت خدا بیشتر پى مى برد.

## لزوم معاد

پس از آن كه آدمى متوجه شد كه نطفه در اول پخش بود. نطفه اى كه از مجرا خارج مى گردد عبارت است از مجموعه رطوبات كه در بدن آدمى پخش است، به قدرت الهى این ذرات رطوبت جمع مى گردد در اوعیه منى و لذا وقتى نطفه خارج مى گردد، سستى عارض همه بدن مى گردد.

در روایتى از امام علیه‌السلام مى پرسد:

چرا براى بول، همان تطهیر محل و وضو كفایتى است ولى براى خروج منى باید همه بدن را شست؟

مى فرماید: چون ذرات منى از همه بدن گرفته مى شود (409).

مرتبه دیگر هم پخش و متفرق بود؛ زیرا نطفه حاصل از تغذیه است. خوراكى كه آدم مى خورد، مقدارى از آن نیز به صورت ماده منوى از او دفع مى گردد. خوراك چه بود؟ برنج و گندم و سبزى در زمین پخش بود. ذرات پراكنده جمع شد به صورت برنج و گندم درآمد. وارد بدن پدر شد. باز پخش شد و سپس به صورت منى در مجرا جمع شد؛ بنابراین، دو مرتبه پخش و جمع شدن را در وجود خودت طى كردى. پس از مرگ نیز بدن دوباره پخش مى شود، آیا تعجب مى كنى براى سومین مرتبه خدا تو را جمع كند.

(أَوَلَمْ یرَ الإِنسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِن نُّطْفَةٍ).

در آیه بعد نیز مى فرماید: (وَضَرَبَ لَنَا مَثَلاً وَنَسِی خَلْقَهُ) خلقت خودش را فراموش كرده است؛ لذا با تعجب مى گوید: چگونه خدا استخوان پوسیده را جمع مى فرماید.

## اسباب از بین بردن تكبر

سومین فایده براى تذكر مبدأ خلقت، اصلاح حال خود شخص است. پس از توجه به این كه از قطره گندیده اى آفریده شده كه همه از آن متنفرند. كثیف متعفن. اول همه، ماء (آب) است، آخر همه لاشه مردار و هم اكنون هم حامل قاذورات و كثافات، پس دیگر كبر براى چه؟

از اصلاحات آدمى به بركت تذكر، تسلیم بودن براى پروردگار و هر حقى است. وقتى فكر كرد من در ابتدا قطره گندیده اى بودم، خداى من این قطره را چه كرد، چشم و گوش (410) و زبان و دست و پا داد تا نعمتهاى بزرگ خدا را یاد آورد و شكرگزار منعمش باشد، تا كر نشوى، نمى فهمى شنوایى چه نعمتى است و همچنین سایر نعمتها.

خدایى كه این همه نعمتها را به تو عنایت كرده، چقدر باید در برابرش تسلیم باشى؟ كسى كه غافل از این حقیقت است، نخستین خصومتش با خداى خودش هست. اصلا منكر خدا مى شود: (فَإِذَا هُوَ خَصِیمٌ مُّبِینٌ)؛ دشمن آشكار است. اى غافل از اصل اولت. مى گوید من هستم خدا نیست. چقدر بى شعور مى شود. مخاصمه و مجادله مى كند؛ چون تفكر نمى كند وگرنه شكور مى شد نه خصم؛ باید همیشه عجز نخستینى را فراموش نكند تا چنین حالى به او دست ندهد. قلدرى نتیجه جهل و غفلت است. از امثال عرب در تفسیر روح البیان ذكر نموده است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اعلمه الرمایة كل یوم |  | فلما اشتد ساعده رمانى |
| اعلمه القوافى كل حین |  | فلما قال قافیة هجانى (411) |

یك نفرى كه هیچ تیراندازى نمى دانست. او را هر روز تمرین دادم، وقتى كه توانست تیر بیندازد، نخست مرا هدف قرار داد و به من تیر انداخت.

كسى كه هیچ شعر نمى دانست، قافیه و علم عروض و وزن را یادش دادم، نخستین شعرى كه گفت هجو خودم كرد.

مثال سومى هم مى زند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لقد ربیت جروا طول عمرى |  | فلما صار كلبا عض رجلى |

توله سگى را دیدم. او را به خانه آوردم. تربیت كردم تا رشد كرد. وقتى به حد رشد رسید، نخست پاى خودم را گاز گرفت.

حال بشر چنین است. بشرى كه هیچ نداشت، خدا همه چیز به او داد، حالا منكر خدا مى شود. منعم را قبول ندارد. خودش را باور دارد و نفى مسؤولیت از خودش قایل است. كارى به خالق و منعم ندارد. مسؤولیت براى خودش قایل نیست. وابستگى خود را به خدا یعنى قیومیت خدا را فراموش مى كند. استقلال براى خودش قایل مى شود كه خود كفر است. تسلیم حق نمى شود.

جلسه سى و سوم: لزوم بهره مندى از چشم عقل

(أَوَلَمْ یرَ الإِنسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِن نُّطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِیمٌ مُّبِینٌ \* وَضَرَبَ لَنَا مَثَلاً وَنَسِی خَلْقَهُ قَالَ مَن یحْیی الْعِظَامَ وَهِی رَمِیمٌ \* قُلْ یحْییهَا الَّذِی أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِیمٌ \* الَّذِی جَعَلَ لَكُم مِنَ الشَّجَرِ الأَخْضَرِ نَاراً فَإِذَا أَنتُم مِنْهُ تُوقِدُونَ (412)).

آیا ندید انسان كه ما او را از نطفه آفریدیم؟ برى از رؤیت است. هرچند ظاهرش به معنى دیدن به چشم است لیكن این جا مراد دیدن به چشم عقل است كه از دیدن به چشم ظاهر نیز مهمتر و قوى تر است. ادراك به حس ممكن است اشتباه گردد. خطاهاى باصره زیاد اتفاق مى افتد؛ ولى مهم علم است. اگر چیزى به چشم بخورد و موجب علم شود آن درست است. مكرر شده آدمى جلو چشمش اشیائى است ولى ادراك نمى كند. تجربه كرده اید التفات پیدا نمى كنید در اثر این كه حواس جاى دیگر است. پس دیدن به چشم وقتى ارزش دارد كه موجب ادراك و علم شود. مع الوصف بسیار اتفاق مى افتد كه اشتباه مى كند. در حركت آتشگردان دایره مى بیند در حالى كه در خارج جز آن دواره چیزى نیست و در اثر سرعت، دایره مشاهده مى گردد.

پس مهم ادراك به فهم است: (أَوَلَمْ یرَ الإِنسَانُ)؛ یعنى (اولم یعلم) آیا ندانست و علم قطعى پیدا نكرد كه از ادراك حسى بالاتر است كه ما او را از نطفه آفریدیم، آنگاه با ما مجادله و مخاصمه مى كند؛ مثل براى ما مى زند، استخوان پوسیده را پخش مى كند و مى گوید: چه كسى این استخوان پوسیده را دوباره زنده مى گرداند.

## آفرینش مجدد آسان تر از خلقت نخستین

(قُلْ یحْییهَا الَّذِی أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ).

بگو همان كسى كه نخست آن را ایجاد كرد، از عدم به وجودش آورد، دوباره آن را مى آفریند، آیا دومى سخت تر است؟ بار اول كه ذرات استخوانى نیز نبود. اگر گفته شود این ذرات در جاهاى متعدد پراكنده شده، جوابش را مى دهد:

(وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِیمٌ).

او به هر آفریننده اى بسیار داناست.

در علم پروردگار همه اش محفوظ است. در آیه بعد براى سعه قدرت، بیان لطیفى مى فرماید. در هر موردى كه استعجاب مى شود اگر متذكر قدرت بى نهایت حق شود، آسان مى گردد؛ چون از روى كوچكى خودش و علم و قدرت خودش مى خواهد وضع خدا را بسنجد و این غلط است. خاك پوسیده را دوباره آفریدن به قدرتهاى جزئى مى سنجى، مى گویى محال است؛ اما نسبت به قدرت خدا بسنجى چیزى نیست؛ همان كسى كه نخست آن را آفریده دوباره مى آفریند.

## قدرت خداوند در تولید آتش از درخت سبز

خدا براى شما از درخت سبز و تر، آتش ایجاد مى فرماید. آب و آتش ضد یكدیگرند ولى دست قدرت، آب و آتش را با هم جمع فرموده بدون این كه آب، آتش را از بین ببرد یا آتش آب را:

(الَّذِی جَعَلَ لَكُم مِنَ الشَّجَرِ الأَخْضَرِ نَاراً)

مفسیرین عموما گفته اند اشاره است به دو درختى كه در عربستان است؛ درخت نرخ و دیگر عفا. این خصوصیت در آنهاست كه قطعه اى از هر دو را به هم فشار دهند، از آن دو آتش بیرون مى آید. از این دو درخت سبز خرم، كار كبریت را انجام مى دادند، با ساییدن آن دو به هم آتش تهیه مى كردند: (فَإِذَا أَنتُم مِنْهُ تُوقِدُونَ)؛ آتشگیره شما مى شود. قبلا كه كبریت نبود، سنگ چخماق و این دو درخت، كبریت آن زمان بوده است. به طور كلى تمام درختها با كم و زیادش، آب و آتش همراه دارند. مواد آتش زا در همه موجود است؛ البته ظهور آتش پس از مغلوب شدن رطوبت آن است یا خشك شود یا به توسط آفتاب یا مجاورت شعله آتش آب آن مغلوب گردد، پس آنچه مفسرین تفسیر به درخت نزخ و عفا نموده اند، ظاهرا به اعتبار ظهور و وسیله كبریت بودن در آن زمان است وگرنه در همه نباتات این خاصیت موجود است. بعد به طور كلى دستگاه آسمانها و زمین را متذكر مى گردد.

(أَوَ لَیسَ الَّذِی خَلَقَ السَّماوَاتِ وَالأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَن یخْلُقَ مِثْلَهُم بَلَى وَهُوَ الْخَلاَّقُ الْعَلِیم (413))

آیا كسى كه دستگاه عظیم آفرینش را، كرات بى شمار را آفرید، نمى تواند مثل آنها را (از افراد بشر) بیافریند؟ هزاران كهكشان كه در هر كدام هزاران كرات كه فاصله آنها باید به سال نورى تعیین گردد.

## عظمت خداوند در آسمانها

در روایتى از حضرت رضا علیه‌السلام مروى است مى فرماید:

آنچه خداوند در زمین آفرید، قطره اى است نسبت به آسمان اول و آنچه در آسمان اول است نسبت به آسمان دوم چون قطره اى است نسبت به دریا در جنب آسمان سوم، همچنین تا آسمان هفتم در برابر عرش و... آیا بشر مى تواند تعداد مورچه هاى یك محله را معین كند.

نسبت به بیت المعمور دارد كه: خداوند هر روز هفتاد هزار ملك مى آفریند، وارد بیت المعمور شده و خارج مى شوند، دیگر نوبت آنها نمى شود وارد شوند تا روز قیامت. خدا به مخلوقات خودش داناست.

در نهج البلاغه مى فرماید:

فوجى از ملك همیشه در حال قیام و ركوع و سجودند (414) و گروهى از خوف خدا در گریه اند: (وَهُوَ الْخَلاَّقُ الْعَلِیمُ)؛ كثیرالخلقه است. مخلوقات او را خودش مى داند و اولیاى كبارش وگرنه براى دیگران قابل احصا نیست.

جلسه سى و چهارم: قضاوت كوتاه بینانه بشر

(وَضَرَبَ لَنَا مَثَلاً وَنَسِی خَلْقَهُ قَالَ مَن یحْیی الْعِظَامَ وَهِی رَمِیمٌ \* قُلْ یحْییهَا الَّذِی أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِیمٌ \* الَّذِی جَعَلَ لَكُم مِنَ الشَّجَرِ الأَخْضَرِ نَاراً فَإِذَا أَنتُم مِنْهُ تُوقِدُونَ \* أَوَ لَیسَ الَّذِی خَلَقَ السَّماوَاتِ وَالأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَن یخْلُقَ مِثْلَهُم بَلَى وَهُوَ الْخَلاَّقُ الْعَلِیمُ (415))

كلام در پاسخ منكرین معاد و روز جزا بود. بشر دستگاه خلقت را به نظر كوتاه خودش نگاه كرده و حكم مى كند.

مى گوید: بشر كه مرد و خاك شد و سپس پراكنده و تبدیل به چیزهاى دیگر شد، چطور مى شود این خاكها جمع گردد؟ بدن درست شود، حیات پیدا كند، آنگاه جزا ببیند از بزرگى بهشت تعجب مى كند. امروز چهار میلیارد (416) بشر است، از اول خلقت تا آخر، این همه افراد در بهشت و جهنم چگونه جا مى گیرند؟ .

این خیالات واهى، آنها را به انكار وا مى دارد. گفتیم ابن ابى خلف یا ابوجهل استخوان پوسیده را در دست سایید و پخش كرد و گفت: چه كسى اینها را زنده مى كند در حالى كه پوسیده شده است؟!

پاسخ آنها یك جمله است و آن توجه به قدرت مطلق و بى نهایت خداوند است. براى این كه آدمى قدرت خدا را تا حدى بفهمد و این گونه استعجاب نكند، سه بیان در این آیات ذكر شد: یكى التفات به اصل بدن انسان: (یحْییهَا الَّذِی أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ)؛ همان كسى كه در نخست او را آفرید، مگر ابتدا چنین بود؟ استخوان و گوشت و رگ و پوست كه نبود. همان كس كه از اول درست كرد، بعد هم درست مى كند و پراكنده بودن ذرات، موجب این نمى شود كه از علم خدا بیرون باشد. نسبت به شبهه آكل و مأكول نیز گفته شده كه اجزاى اصلى هر كدام محفوظ است: (بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِیمٌ).

بیان دوم: (الَّذِی جَعَلَ لَكُم مِنَ الشَّجَرِ الأَخْضَرِ نَاراً)؛ همان كسى كه درخت سبز و تر عفاء كه اگر آن را بفشارند از آن آب مى چكد، با درخت نرخ كه با یكدیگر فشار دهند، برق و آتش از آنها بیرون مى آید، كسى كه از چوب سبز و تر، آتش بیرون مى آورد، آیا نمى تواند مرده ها را دوباره زنده كند؟ از خاكهاى پراكنده بشر را دوباره تركیب كند؟

## آفرینش آسمانها مهمتر از آفرینش انسانها

بیان سوم: (أَوَ لَیسَ الَّذِی خَلَقَ السَّماوَاتِ وَالأَرْضَ بِقَادِرٍ...).

همزه براى استفهام انكارى است؛ آیا آن كسى كه آسمانها و زمین را آفریده نمى تواند مرده ها را دوباره بیافریند؟ دستگاه آسمانها خیلى بزرگتر از آفرینش بشر و زمین و موجودات آن است (417).

كرات بى شمارى كه بعضى میلیونها برابر زمین است، خدا داند موجوداتى كه در آنهاست با آن نظم و حركت مرتب و فاصله معینى كه بین آنهاست؛ میلیونها مجره و كهكشان كه هر كهكشان میلیونها كره كه برخى چندین برابر آفتاب ماست كه یك میلیون و سیصد هزار برابر كره زمین است، در مجره هاى دیگر، آفتاب هایى است كه میلیونها برابر آفتاب ماست.

نور در یك ثانیه، سیصد هزار كیلومتر حركت مى كند و هر شصت ثانیه یك دقیقه مى شود. نور آفتاب، هشت دقیقه و هجده ثانیه طول مى كشد تا به زمین برسد. چقدر مسافت است كه این قدر طول مى كشد؟ آن وقت كراتى هستند كه یك سال نورى تا برسد به یك صد سال و بعضى از كرات هزار سال و برخى به یك میلیون و برخى از هنگام آفرینش آنها هنوز نورشان در راه است و به ما نرسیده است.

مى نویسند: قطارى اگر از كره زمین حركت كند بخواهد مثلا به كره آفتاب برسد، 350 سال در راه است. اگر توپى به آفتاب بفرستند، دوازده سال در راه است.

(أَوَ لَیسَ الَّذِی خَلَقَ السَّماوَاتِ وَالأَرْضَ...).

آیا كسى كه آفریننده چنین كراتى است، نمى تواند مثل آنها را بیافریند؟ .

مثلهم به معنى انفسهم است. گاهى در تعبیر گفته مى شود مثلا (مثلك غنى)؛ مثل تو آدمى، بى نیاز است، نباید مثلا سؤال كند مثل تو یعنى تو، پس این جا مثل بشر؛ یعنى خود بشر.

## مراتب انسان

وجه دیگر براى مثلهم كه بعضى اهل تحقیق گفته اند، نیاز به مقدمه كوتاهى دارد و آن بر این است كه آدمى مراتبى دارد؛ مرتبه اولش بدن مادى است؛ گوشت و پوست و استخوان.

مرتبه دوم، بدن مثالى است كه مجرد از ماده است.

مرتبه سوم، نفس و چهارم روح و عقل است. از این چند مرتبه فقط همان مرتبه اولش دائما در دگرگونى است؛ آن كه ثابت است سایر مراتبش مى باشد. از اولى كه آدمى آفریده مى گردد؛ خوراكى كه مى خورد بدل ما یتحلل است. بدن تحلیل مى رود، خوراكى كه مى خورد جاى آن را مى گیرد. موقعى كه شخص مریض مى شود نمى تواند خوراك بخورد، لاغر مى شود، بدن تحلیل مى رود و بدلش نمى آید. خلاصه، خوراك، خون مى شود و مواد غذایى به هر جزئى از اجزاى بدن مى رسد.

به تعبیر دیگر: بدن مرتبا عوض مى شود؛ تحلیل مى رود و بدلش جایش را مى گیرد. پس این بدن، گوشت و پوستى در تغییر و دگرگونى است، چیزى كه به آن وحدت مى دهد و خلاصه بدن همان بدن مى شود، روح آدمى است؛ نفس و عقل و بدن مثالى است كه تحول ندارد بلكه رو به استكمال است. بدن ما فعلا مثل سى - چهل سال قبل است نه همان بدن.

## محشور شدن انسان با بدن مثالى

آدمى كه مى میرد، بدن گوشتى و پوستى خاك مى شود؛ اما بدن مثالى و نفس و روحش به حال خودش هست. در قیامت، بدن گوشتى و پوستى، با تغییراتى محشور مى شود. بدن قیامتى بدنى است كه این لوازم و كثافات را نداشته باشد. این بدن اگر دو سه هفته حمام نرود موهاى بدن برطرف نشود، خواب نباشد، مدفوع خارج نشود، اسباب زحمت و بیمارى است. آن جا دیگر بدن این كثافات را ندارد، تلطیف مى شود.

بیان تلطیف بدن در قیامت؛ از امام صادق علیه‌السلام چنین روایت شده است كه مى فرماید:

بدن روحانیها مثل طلایى كه مختلط است با خاك، براى بعثش باران مى آید و آن ذرات طلایى بدن مؤمن، تركیب و سپس محشور مى شود.

بدن آخرتى مثل بدن دنیوى است نه عین آن؛ چنانچه بدن امروز من و شما مثل بدن سى - چهل سال قبل است نه عین آن به شرحى كه ذكر شد. پس این كه مى فرماید: (بِقَادِرٍ عَلَى أَن یخْلُقَ مِثْلَهُم)؛ خداوند تواناست بر این كه بیافریند مثل آنها را؛ چون بدنها مثل بدن دنیوى است، هرچند روح و عقل همان است.

## خالق و علیم بودن خداوند

(بَلَى وَهُوَ الْخَلاَّقُ الْعَلِیمُ).

بلى چنین است خداوند مى تواند و اوست بسیار آفریننده. بسیار دانا.

خلاق بودن خدا به اعتبار بسیار آفریدن و فعل زیاد اوست. بى نهایت است. دستگاه خلقت حد ندارد. داناست. از دانایى اوست. نظام این دستگاه به ساعتى نگاه مى كنى مى فهمى سازنده اش دانا بوده است، بدن من و تو سازنده اش دانا بوده یا نه؟ اگر چشم در سینه آدم بود، علاوه بر جهت زشتى، غرضى كه از چشم مورد نظر بود، حاصل نمى شد.

اگر همه عقلا جمع شوند و بخواهند وضعى بهتر از وضع موجود بیابند محال است. همه حكما قایلند كه نقصى در ساختمان بدن نیست. چیزى هم زاید در بدن نیست؛ حتى زایده اعور كه در سابق مى پنداشتند، بعدها فهمیدند كه شیپور خطر است، براى جلوگیرى از آپاندیس، وجودش ضرورى است، نه تنها زایده نیست بلكه از اعضاى بافایده است. آیا خدایى كه چنین است نمونه علم او، نمى تواند دوباره بیافریند؟!

جلسه سى و پنجم: محدود بودن قدرت انسان

(إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَیئاً أَن یقُولَ لَهُ كُن فَیكُونُ \* فَسُبْحَانَ الَّذِی بِیدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَی ءٍ وَإِلَیهِ تُرْجَعُونَ (418)).

در آیاتى كه گذشت، پروردگار عالم براى رفع استبعاد منكرین معاد كه مى گفتند بدنى كه خاك و پوسیده و متفرق شده چگونه مى شود كه دوباره زنده شود، مى فرماید:

خدایى كه آسمانها و زمین را آفرید چطور نمى تواند شما را دوباره بیافریند؟

در این آیه، كیفیت قدرت خودش را بیان مى فرماید تا آدمى قدرت خداى را فوق هر چیزى بداند. هر فردى در هر حدى كه خودش هست، عالم خارج را هم در همان حد تصور مى كند. نمى تواند سر از قدرت فوق در آورد مگر عنایتى شود از آب و خاك رد شود تا بتواند تصور قدرت مطلق را بكند. بشر در تولیدات زراعتى مثلا محتاج است به آلات و ادوات بذر و آب و شخم و مواظبت كردن هر صنعتى را هم ملاحظه كنید با این كه ایجاد نیست تركیب است؛ تواناییش محدود است. براى ساختن یك تخت، مقدمات متعدد و وسایل گوناگون لازم دارد تا تواناییش نسبت به یك تخت تحقق پیدا كند. پس توانایى انسان كاملا محدود است، اولا: نبود را نمى تواند بود كند بلكه تركیب مى كند آن هم در تحت شرایطى.

## وجود اشیاء با اراده خداوند

اما قدرت خدا از عدم به وجود آوردن است. نبود را بود كردن است:

(إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَیئاً أَن یقُولَ لَهُ كُن فَیكُونُ).

شأن خدا این است چیزى را كه خواست هست شود به او مى فرماید: باش و فورا محقق مى گردد. كن در چند جاى قرآن ذكر شده، امر به بودن است. فاء براى اتصال است تا فرمود: باش، مى باشد: (كُن فَیكُونُ)؛ البته شكى نیست كه منظور (كُون) لفظى نیست كه بفرماید باش، به لفظ نیست؛ زیرا مخاطب لازم دارد، مخاطب هم كه معدوم است.

حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام مى فرماید: و كُون به معنى فعله، تا چیزى را اراده فرمود آنا واقع مى شود (419) تا فرمود یعنى تا اراده كرد. در معاد چنین است، به مجردى كه اراده شود، بشر دوباره زنده گردد، فورا بدون نیاز به فاصله زمانى بدون نیاز به اسباب تحقق پیدا مى كند، مثل قدرت بشر كه نیست.

## عدم تدریج در كار خداوند

این جا باید تذكر داد كه فعل الهى در تكوین، دو قسم است؛ در عالم ماده و عالم ماوراى ماده. آنچه در عالم طبیعت و ماده و ملك است، تدریج در آن افتاده است. تدریج در مفعول است نه در فعل. كار خدا تدریج ندارد بلكه در عالم جسم، بناى خداوند بر این قرار گرفته كه دانه اى كه مثلا كاشته مى شود، چندى بگذرد تا رشد نموده نیمى از آن پایین و ریشه شود، نیمى بالا بیاید و ساقه گردد و مدتى طول بكشد تا میوه دهد؛ چنانچه نطفه تا به صورت بدن در آید چند ماه طول مى كشد، نه از باب تخلف در اراده است بلكه اراده به همین نحو تعلق گرفته است، نه این كه خداوند خواست فورا موجود شود و پس از چهار ماه مثلا موجود شد بلكه از همان اول سنت و اراده خدا بر این قرار گرفته است كه موجودات طبیعى به تدریج ایجاد شود (420)؛ چنانچه اصل خلقت آفرینش آسمان و زمین در شش دوران بوده است (421). اراده الهى چنین تعلق گرفته كه اشیاء به تدریج حاصل گردند؛ ولى نسبت به عالم امر، موجود ابداعى است. فورى حاصل مى گردد؛ قصرى در بهشت براى مؤمن است. فورى حاصل مى گردد. نیاز به ساختمان ندارد. ملائكه به صرف اراده خداوند ایجاد مى گردند. ارواح نیز چنین هستند. اراده خدا درباره موجودات ماوراى طبیعت چنین است (422).

(إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَیئاً أَن یقُولَ لَهُ كُن فَیكُونُ). قیامت هم چنین است تا اراده كرد، همه مبعوث مى شوند. بدنها برپا مى خیزند. سلطنت بر هر موجودى، ویژه خداست.

(فَسُبْحَانَ الَّذِی بِیدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَی ءٍ)

پاك و منزه است آن خدایى كه ملكوت هرچیزى به دست قدرت اوست.

(بِیدِهِ) یعنى بقدرته. تعبیر از قدرت، به ید شده؛ چون در اصطلاح ظهور قدرت در دست مى شود. كنایه از قدرت استعمال مى شود. حكومت هر ذره از ذرات براى خداست. ملك كه وت به آن اضافه شود ملكوت مى شود. سلطنت و حكومت الهى بر تمام اجزاى عالم ثابت است:

(... مَا مِن دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذُ بِنَاصِیتِهَا... (423))

خداوند پیشانى و زمام امور همه موجودات را گرفته است.

بعضى هم فرموده اند ملكوت، عبارت از باطن است و ملك ظاهر؛ یعنى حقیقت و جان هر موجودى به دست تواناى خداوند است تا ملكوتش باقى باشد. حیات حقیقى اگر باشد كه همان ملكوت و غیب آن چیز است كه تحت نفوذ و معیت قیومیت خداست: (یا من كل شى ء قائم به (424)) قیام هر موجودى به خداست. تا خدا مى خواهد ملكوت باقى است. آن وقتى كه اراده كرد نباشد، همه نیست مى گردند.

## بهترین مژده براى مؤمن

(و الیه ترجعون...)؛ مرجع و بازگشت به سوى خداست (... وَإِلَیهِ یرْجَعُ الأَمْرُ كُلُّهُ (425)) (... وَإِلَیهِ الْمَصِیرُ (426)) در جاهاى متعدد در قرآن مجید ذكر شده است. براى مؤمن این حقیقت، بهترین مژده هاست؛ چنانچه براى كافر، بدترین و موحش ترین خبرهاست.

اى مؤمن! بازگشت تو، به خداى شكور و رحیم است. اى ظالم! بازگشت تو هم به خداى قهار ومنتقم است.

پس اى مؤمنین! به شوق بیایید. كارهایتان را براى خدا انجام دهید كه به سوى او بازگشتتان است. اى ظالمها و فاسقها! شما هم متوجه شوید، از كرده خود پشیمان گردید. جبران گذشته ها كنید؛ زیرا بازگشت شما هم به خداست، مبادا خدا را فراموش كنید لیكن نوعا این تذكرات به گوش آدمى مغرور، فرو نمى رود. غرور هلاكش كرده است و از هیچ چیز باك ندارد.

پایان

## پی نوشت ها:

1 - تفسیر برهان: 4/2/ ح 1.

2 - و مآ خلقت الجن و الانس الا لیعبدون ذاریات: 56.

3 - هو الذى خلق لكم ما فى الأرض جمیعا... بقره: 29.

4 - نزل به الروح الأمین \* على قلبك لتكون من المنذرین \* بلسان عربى مبین شعراء: 193 - 195.

5 - بحارالأنوار: 16/ 406 / ح 15.

6 - یس: 22.

7 - یس 33 - 35

8 - یس: 36 - 40

9 - یونس: 5.

10 - یس: 41 - 44

11 - یس: 71 - 73

12 - یس: 78 - 82

13 - یس 48 - 56

14 - یس 26 - 27

15 - یس: 29

16 - یس: 12

17 - زمر: 69

18 - یس: 12

19 - یس 83

20 -... الا له الخلق و الأمر... اعراف: 54

21 -... ما من دآبه الا هو ءاخذ بناصیتهآ... هود: 56

22 - من كان یرجوا لقآء الله فان أجل الله لات... عنكبوت: 5

23 - الله یتوفى الأ نفس حین موتها... زمر: 42

24 - ان شر الدوآب عند الله... انفال: 55... اولئك كالأنعم بل هم أضل... اعراف: 179.

25 - یس: 1 - 2

26 - یس: 3.

27 - لا یأتیه البطل من بین یدیه و لا من خلفه ى... فصلت: 42

28 - انا نحن نزلنا الذكر و انا له لحفظون حجر: 9

29 - لاخذنا منه بالیمین\* ثم لقطعنا منه الوتین حاقه: 45 - 46

30 - واذا قرى القرءان فاستمعوا له و أنصتوا... اعراف: 204

31 - بحارالأنوار: 37 / 114.

32 - یس 1 - 4

33 - احزاب: 40.

34 - صف: 6.

35 - جن: 19.

36 - وَمَا كُنتَ تَتْلُوا مِن قَبْلِهِ مِن كِتَابٍ وَلاَ تَخُطَّهُ بِیمِینِكَ عنكبوت: 48.

37 - حافظ

38 - قُل لَّئِنِ اجْتَمَعَتِ الإِنسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَن یأْتُوا بِمِثْلِ هذَا الْقُرْآنِ لاَ یأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِیراً اسراء: 88.

39 - اصول كافى: 1 / 176 / ح 1.

40 - سفینة البحار: 2 / 565 (ماده نبأ)

41 - یس: 61.

42 -... لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَیهَا مَا اكْتَسَبَتْ... بقره: 286.

43 - فاتحه: 6

44 -... وَهُمْ یحْسَبُونَ أَنَّهُمْ یحْسِنُونَ صُنْعاً... كهف: 104.

45 - والناس یتهافتون فى النار كالفراش فیها (تفسیر قمى: 2 / 421).

46 - زُینَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِینَ وَالْقَنَاطِیرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَیلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذلِكَ مَتَاعُ الْحَیاةِ الدُّنْیا وَاللّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ آل عمران: 14.

47 - الله ولى الذین ءامنوا یخرجهم من الظلمت الى النور یعنى ظلمات الذنوب الى نور التوبه (تفسیر برهان: 1 / 244 / ح 13)

48 - واسئله ان یبلغنى المقام المحمود لكم عندالله (مفاتیح الجنان / زیارت عاشورا).

49 - بحارالأنوار 7: 337 / ح 23.

50 - سعدى / مواعظ

51 - فما خلق الله عبدا من عبادالله ملكا و لانبیا الا ینادى رب نفسى نفسى و انت یا نبى الله تنادى امتى (سفینةالبحار: 2 / 28).

52 - یس: 5

53 - و مآ أرسلنك الا رحمة للعلمین انبیاء: 107

54 - یس: 6

55 - نساء: 165

56 - بقره: 119.

57 - وَیبَشِّرَ الْمُؤْمِنِینَ الَّذِینَ یعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْراً حَسَناً كهف: 2.

58 - تَتَنَزَّلُ عَلَیهِمُ الْمَلاَئِكَةُ أَلاَّ تَخَافُوا وَلاَ تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِی كُنتُمْ تُوعَدُونَ فصلت: 30.

59 - للصائم فرحتان فرحة عند افطاره و فرحة عند لقاءالله عزوجل (خصال: 1 / 44/ ح 41؛ سفینةالبحار: 2 / 64)

60 - من نظر الى امرئة فرفع بصره الى السماء او غمض بصره لم یرتد الیه بصره حتى یزوجه الله من الحور العین و یعقبه الله ایماناً یجد طعمه (عوالى اللئالى: 3 / 291)

61 - حدیث شریف و شرح آن در جلد دوم گناهان كبیره، در گناه ترك نماز به طور مشروح بیان شده، به آن جا مراجعه شود.

62 - إِنَّ الَّذِینَ یأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْیتَامَى ظُلْماً إِنَّمَا یأْكُلُونَ فِی بُطُونِهِمْ نَاراً وَسَیصْلَوْنَ سَعِیراً نساء: 10

63 - بحارالأنوار: 7 / 268 / ح 35.

64 - و مآ أرسلنك الا كافة للناس... سبأ: 28.

65 -... والمستغفرین بالأسحار آل عمران: 17. و بالأسحار هم یستغفرون ذاریات: 18.

66 - فصلت: 13

67 - وَلَقَدْ یسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِن مُدَّكِرٍ قمر: 32.

68 - إِنَّ لَدَینَا أَنكَالاً وَجَحِیماً \* وَطَعَاماً ذَا غُصَّةٍ وَعَذَاباً أَلِیماً مزمل: 12 - 13.

69 - عَلَیهَا مَلاَئِكَةٌ غِلاَظٌ شِدَادٌ لاَ یعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَیفْعَلُونَ مَا یؤْمَرُونَ تحریم: 6.

70 - و كان الذى نرى من الاموات سفر عما قلیل الینا راجعون (نهج البلاغه صبحى صالح: قصار 122)

71 -... فِی یوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ سجده: 5.

72 - بحارالأنوار: 7 / 258 / ح 2.

73 - مزمل: 17.

74 - كفایة الموحدین: 4 / 292.

75 - ص: 85.

76 - گلستان / سعدى

77 - یس: 10 - 11

78 - یس: 8 - 9

79 - أَمْوَاتٌ غَیرُ أَحْیاءٍ وَمَا یشْعُرُونَ أَیانَ یبْعَثُونَ نحل: 21.

80 - حجر: 43 - 44

81 - بحارالأنوار: 8 / 303.

82 - یس: 70.

83 - انك لا تسمع الموتى... نمل: 80.

84 - اصول كافى: 2 / 232 / ح 6

85 - یس: 11 - 12

86 - یس: 10

87 - نمل: 80.

88 -... أَنِّی لَا أُضِیعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُم مِن ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى ... آل عمران: 195.

89 - كلوا و اشربوا هنیاً بمآ أسلفتم فى الأیام الخالیة حاقه: 24.

90 - ریا رویاً هنیئاً سائغاً لاظمأ بعده (بحارالأنوار: 102 / 110).

91 - أَمْ نَجْعَلُ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِینَ فِی الأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِینَ كَالْفُجَّارِ ص: 28.

92 - جاثیه: 21

93 - سفینةالبحار: 2 / 538.

94 - وسائل الشیعه: 19 / 171

95 - دارالسلام: 2 / 233.

96 - این صحبتها مربوط به پنج سال قبل از پیروزى شكوهمند جمهورى اسلامى ایران بوده، امید است اكنون به موقوفات بر مبناى صحیح عمل شود.

97 - كهف: 46.

98 - یس: 13 - 15.

99 - وَمَا قَدَرُوا اللّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَاأَنْزَلَ اللّهُ عَلَى بَشَرٍ مِن شَی ءٍ... انعام: 91.

100 -... لولآ أرسلت الینا رسولاً فنتبع ءایتك... طه: 134.

101 - وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكاً لَجَعَلْنَاهُ رَجُلاً وَلَلَبَسْنَا عَلَیهِم مَا یلْبِسُونَ انعام: 9.

102 -... وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكاً لَقُضِی الأَمْرُ ثُمَّ لاَ ینْظَرُونَ انعام: 8.

103 - یس: 16.

104 - یس: 17.

105 - بقره: 286.

106 - یس: 18.

107 - تفسیر روح البیان: 7 / 381.

108 - قُل یا أَیهَا الَّذِینَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِیاءُ لِلَّهِ مِن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِن كُنتُمْ صَادِقِینَ جمعه: 6.

109 - مَن كَانَ یرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ عنكبوت: 5.

110 - الَّذِینَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلاَئِكَةُ طَیبِینَ یقُولُونَ سَلاَمٌ عَلَیكُمُ نحل: 32.

111 - فَكَیفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلاَئِكَةُ یضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ محمد: 27.

112 - یس: 18 - 21

113 - سباق الأمم ثلاثة لم یكفروابالله طرفة عین: على بن ابى طالب و صاحب یاسین و مؤمن آل فرعون فهم الصدیقون و على افضلهم (تفسیر نورالثقلین: 4 / 383)

114 - وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ یكْتُمُ إِیمَانَهُ... غافر: 28.

115 - یونس: 72

116 -... قُل لاَ أَسْأَلُكُمْ عَلَیهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبَى ... شورى: 23.

117 - قل ما سألتكم من أجر فهو لكم... سبأ: 47

118 - یس: 21.

119 -... أَفَمَن یهْدِی إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَن یتَّبَعَ أَمْ مَن لاَ یهِدِّی إِلَّا أَن یهْدَى فَمَا لَكُمْ كَیفَ تَحْكُمُونَ یونس: 35.

120 - نهج البلاغه صبحى صالح: قصار 198.

121 - أنك نعم العبد لولا انك تأكل من بیت المال... (من لا یحضره الفقیه: 3 / 162 / ح 3594).

122 -... و ألنا له الحدید سبأ: 10.

123 - مكارم الأخلاق: 28 - 30 (با اندكى اختلاف)

124 - بحارالأنوار: 16 / 252 - 253 (با اندكى اختلاف)

125 - ناسخ التواریخ / جزء چهارم از جلد دوم / حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله: 147

126 - همان.

127 - نهج البلاغه صبحى صالح / قصار 77.

128 - یس: 22 - 23

129 - هل أتى على الانسن حین من الدهر لم یكن شیئاً مذكوراً دهر: 1.

130 - أَفَمَن یخْلُقُ كَمَن لاَّ یخْلُقُ... نحل: 17.

131 - بقره: 156

132 - یس: 24

133 - لثالى الأخبار: 2 / 76 (با اندكى اختلاف)

134 - یس: 25.

135 - تفسیر / قرطبى: 8 / 19 (با اندكى اختلاف)

136 - مریم: 87

137 - من لم یحسن وصیته عندالموت كان نقصاً فى مروته (فروع كافى: 7 / 2 / ح 1).

138 - عروةالوثقى: 1 / 265.

139 - مصباح المتهجد: 15 - 18

140 - یس 26 - 27

141 - یس: 22

142 - تفسیر / قرطبى: 8 / 19

143 - وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَى یوْمِ یبْعَثُونَ مؤمنون: 100.

144 - فوق كل ذى بربر حتى یقتل الرجل فى سبیل الله (سفینةالبحار: 2 / 687)

145 - یا معاشر النساء! تصدقن و اطعن ازواجكن فان اكثر كن فى النار، فلما سمعن ذلك بكین، ثم قامت الیه امرأة منهن فقالت یا رسول الله: فى النار مع الكفار؟ والله ما نحن بكفار فنكون من اهل النار، فقال لها رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله: ان كن كافرات بحق ازواجكن (سفینةالبحار: 2 / 588).

146 - سعدى / گلستان

147 - لو تصدق هذا الرجل بیده تمرة واحدة لكان خیراً له مما تصدقته عنه (لئالى الأخبار: 3 / 101)

148 - یس: 26 - 29

149 - آخر یوم من الدنیا و أول یوم من الآخرة على كره منى لفراقك و فراق اخوتى ثم قال: استغفرالله على محبة منى للقاء رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله و امیرالمؤمنین و فاطمة (علیهما السلام)... (امالى طوسى: 159؛ بحارالأنوار: 44 / 140 / ح 7).

150 - نساء: 69.

151 - زخرف: 67

152 -... ألحقنا بهم ذریتهم... طور: 21

153 - تفسیر / قرطبى: 8 / 20.

154 - وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِینَ انبیاء: 107.

155 - یس: 30

156 -... جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِی آذَانِهِمْ... نوح: 7.

157 - ان الله یوماً یخسر فیه المبطلون (بحارالأنوار: 46 / 68 / ح 39).

158 - یس: 30 - 31.

159 - اذا الشمس كورت تكویر: 1.

160 - سعدى / مواعظ

161 - السلام على نعمةالله على الأبرار و نقمته على الفجار (مفاتیح الجنان / زیارت ششم حضرت امیر علیه‌السلام )

162 - لئالى الأخبار: 5 / 75.

163 - وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَیهِم مُّصْبِحِینَ \* وَبِاللَّیلِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ صافات: 137 - 138.

164 - فَجَعَلْنَا عَالِیهَا سَافِلَهَا... حجر: 74.

165 - فَكُلّاً أَخَذْنَا بِذَنْبِهِ فَمِنْهُم مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَیهِ حَاصِباً وَمِنْهُم مَّنْ أَخَذَتْهُ الصَّیحَةُوَمِنْهُم مَّنْ خَسَفْنَابِهِ الأَرْضَ وَمِنْهُم مَنْ أَغْرَقْنَا... عنكبوت: 40.

166 - یس: 32 - 35

167 - یس: 31.

168 - یا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالإِنسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَن تَنفُذُوْا مِن أَقْطَارِ السَّماوَاتِ وَالأَرْضِ فَانفُذُوْا لاَ تَنفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ الرحمن: 33.

169 - تفسیر برهان: 4 / 267.

170 - وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِیدٌ ق: 21.

171 - قُلْ إِنَّ الأَوَّلِینَ وَالآخِرِینَ \* لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِیقَاتِ یوْمٍ مَعْلُومٍ واقعه: 49 - 50.

172 - سعدى / گلستان.

173 - وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الأُولَى فَلَوْلاَ تَذَكَّرُونَ واقعه: 62.

174 - وَنُفِخَ فِی الصُّورِ فَإِذَا هُم مِنَ الأَجْدَاثِ إِلَى رَبِّهِمْ ینسِلُونَ یس: 51.

175 - قُلْ أَرَأَیتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْراً فَمَن یأْتِیكُم بِمَاءٍ مَعِینٍ ملك: 30.

176 - وَمَا بِكُم مِّن نِّعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ... نحل: 53.

177 -... لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِیدَنَّكُمْ... ابراهیم: 7.

178 - بحارالأنوار: 6 / 221 / ح 16.

179 - یس: 33 - 35

180 - وَإِن مِّن شَی ءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ حجر: 21.

181 -... َیأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوىً لَهُمْ محمد: 12.

182 -... وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ اللّهَ غَنِی عَنِ الْعَالَمِینَ آل عمران: 97.

183 -... لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِیدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِی لَشَدِیدٌ ابراهیم: 7.

184 - وَمِنْ آیاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُم مِنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَاجاً لِّتَسْكُنُوا إِلَیهَا... روم: 21.

185 - یس: 36 - 40.

186 - و أرسلنا الریح لواقح... حجر: 22.

187 - و من كل شى ء خلقنا زوجین لعلكم تذكرون ذاریات: 29.

188 -... لتعلموا عدد السنین و الحساب... یونس: 5.

189 - إِنَّ فِی خَلْقِ السَّماوَاتِ وَالأَرْضِ وَاخْتِلاَفِ اللَّیلِ وَالنَّهَارِ لآیاتٍ لَأُوْلِی الأَلْبَابِ آل عمران: 190.

190 - دیوان امام على علیه‌السلام: 45.

191 - سعدى / مواعظ

192 -... اذآ أخرج یده لم یكد یریها... نور: 40.

193 - یوم ترى المؤمنین و المؤمنت یسعى نورهم بین أیدیهم... حدید: 12.

194 - یس: 41 - 44.

195 - یس: 34.

196 - بقره: 43.

197 - توبه: 71.

198 - مریم: 31.

199 - یس: 45.

200 - تفسیر برهان: 4 / 11 / ح 1.

201 - انعام: 4.

202 - یس: 47.

203 - یس: 47.

204 - یس: 47.

205 - یس: 47.

206 -... وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً... فرقان: 20.

207 - لَن تَنَالُوا البِّرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ آل عمران: 92.

208 -... وَلَسْتُم بِآخِذِیهِ إِلَّا أَن تُغْمِضُوا فِیهِ... بقره: 267.

209 - فقال على علیه‌السلام: ان للبیب لا یتأثث فى دار النقلة و لنا دار أمن نقلنا خیر متاعنا الیه و انا عن قلیل الیها صائرون (لئالى الأخبار: 1 / 77).

210 - بلد: 11 - 14.

211 - یس 47 - 52.

212 - تفسیر / قمى: 2 / 215.

213 - اوحدى مراغه اى.

214 -... و ما كان الله لیضیع ایمنكم... بقره: 143.

215 - وَمِنَ النَّاسِ مَن یعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ... حج: 11.

216 - سعدى / مواعظ (با اندكى اختلاف)

217 - تفسیر / قمى: 2 / 252.

218 -... وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَى یوْمِ یبْعَثُونَ مؤمنون: 100.

219 - الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا (بحارالأنوار: 70 / 39).

220 - وَوُجُوهٌ یوْمَئِذٍ عَلَیهَا غَبَرَةٌ عبس: 40.

221 - وَتَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَاثِیةً... جاثیه: 28.

222 - وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَمَاهُم بِسُكَارَى وَلكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِیدٌ حج: 2.

223 - یس: 53.

224 - نهج البلاغه صبحى صالح / خ 182.

225 - یس: 53 - 57.

226 - وَنُفِخَ فِی الصُّورِ فَصَعِقَ مَن فِی السَّماوَاتِ وَمَن فِی الأَرْضِ إِلَّا مَن شَاءَ اللَّهُ... زمر: 68.

227 - غافر: 16.

228 - مؤمن: 16.

229 -... یسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ ینسِفُهَا رَبِّی نَسْفاً \* فَیذَرُهَا قَاعاً صَفْصَفاً طه: 105 - 106.

230 - یوْمَ تُبَدُّلُ الأَرْضُ غَیرَ الْأَرْضِ وَالسَّماوَاتُ... ابراهیم: 48.

231 - تفسیر / قمى: 2 / 64.

232 - وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِیدٌ ق: 21.

233 - فالیوم لا تظلم نفس شیئاً... یس: 54.

234 - و لا تزر وازرة وزر أخرى... فاطر: 18.

235 - و ما تجزون الا ما كنتم تعملون... صافات: 39.

236 -... أفیضوا علینا من المأء أو مما رزقكم الله... اعراف: 50.

237 -... ان الله حرمهما على الكفرین اعراف: 50.

238 - حور مقصورات فى الحیام الرحمن: 72.

239 - كانهن الیاقوت و المرجان الرحمن: 58.

240 - سفینةالبحار: 2 / 328.

241 - عن الصادق علیه‌السلام قال: ان فى الجنة شجراً یأمرالله ریاحها فتهب فتضرب تلك الشجرة باصوات لم یسمع الخلائق بمثلها حسناً. ثم قال هذا عوض لمن ترك السماع فى الدنیا من مخافة الله (سفینةالبحار: 2 / 328).

242 - تفسیر برهان: 1 / 43 / ح 30.

243 - همان.

244 - قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله: له اى للمؤمن فى كل یوم مأة عذراء بكر لایمل و لاتمل (لئالى الأخبار: 4 / 379).

245 - همان: 394.

246 - همان: 364.

247 -... فَلَمَّا رَأَینَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَیدِیهُنَّ... یوسف: 31.

248 - سعدى / مواعظ.

249 - سعدى / گستان (با اندكى اختلاف).

250 - فَمَن یرِدِ اللّهُ أَن یهْدِیهُ یشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلاَمِ... انعام: 125.

251 -... رب اشرح لى صدرى طه: 25.

252 -... أَن لَّیسَ لِلاِْنسَانِ إِلَّا مَا سَعَى \* وَأَنَّ سَعْیهُ سَوْفَ یرَى نجم: 39 - 40.

253 -... لها ما كسبت و علیها ما اكتسبت... بقره: 286.

254 - یس: 58 - 59.

255 - تَحِیتُهُمْ یوْمَ یلْقَوْنَهُ سَلاَمٌ... احزاب: 44.

256 -... وَالْمَلائِكَةُ یدْخُلُونَ عَلَیهِم مِن كُلِّ بَابٍ \* سَلامٌ عَلَیكُم بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ رعد: 23 - 24.

257 - نظامى گنجوى / خسرو و شیرین (با اندكى اختلاف)

258 - لَا یسْمَعُونَ فِیهَا لَغْواً وَلاَ تَأْثِیماً \* إِلَّا قِیلاً سَلاَماً سَلاَماً واقعه: 25 - 26

259 - لَهُمْ دَارُ السَّلاَمِ عِندَ رَبِّهِمْ... انعام: 127.

260 - و لولا الاجل الذى كتب الله علیهم لم تستقر ارواحهم فى اجسادهم طرفة عین، شوقاً الى الثواب (نهج البلاغه صبحى صالح / خ 193).

261 - سمع موسى (بن جعفر) علیه‌السلام: رجلاً یتمنى الموت. فقال له هل بینك و بین الله قرابة یحامیك لها؟ قال: لا، قال: فهل لك حسنات قدمتها تزید على سیئاتك؟ قال: لا، قال: فانت اذا تتمنى هلاك الأبد (سفینةالبحار: 2 / 555)

262 - وَلَوْ یعَجِّلُ اللّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجَالَهُم بِالْخَیرِ لَقُضِی إِلَیهِمْ أَجَلُهُمْ... یونس: 11.

263 -... إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِیاءُ لِلَّهِ مِن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِن كُنتُمْ صَادِقِینَ جمعه: 6.

264 - یوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ طارق: 9.

265 - یعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِیماهُمْ فَیؤْخَذُ بِالنَّوَاصِی وَالأَقْدَامِ الرحمن: 41.

266 - ما من رجل تكبر أو تجبر الا لذلة وجدها فى نفسه (اصول كافى: 2 / 312 / باب الكبر / ح 17).

267 - الَّذِینَ یأْكُلُونَ الرِّبَا لاَ یقُومُونَ إِلاَّ كَمَا یقُومُ الَّذِی یتَخَبَّطُهُ الشَّیطَانُ مِنَ الْمَسِّ... بقره: 275.

268 - فَیوْمَئِذٍ لاَ یسْأَلُ عَن ذَنبِهِ إِنسٌ وَلاَ جَانٌّ الرحمن: 39.

269 - یس: 65.

270 -... وَمَا عَمِلَتْ مِن سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَینَهَا وَبَینَهُ أَمَداً بَعِیداً وَیحَذِّرُكُمُ اللّهُ نَفْسَهُ... آل عمران: 30.

271 - یس: 52.

272 -... الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَأَوْرَثَنَا الأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَیثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِینَ زمر: 74.

273 - حدید: 13.

274 -... وَقُضِی بَینَهُم بِالْحَقِّ وَقِیلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ زمر: 75.

275 - بحارالأنوار: 41 / 52.

276 - و انك تحتجب عن خلقك الا ان تحجبهم الأعمال دونك (مفاتیح الجنان / دعاى ابى حمزه ثمالى).

277 - ان أخوف ما أخاف علیكم اثنان: اتباع الهوى و طول الأمل (نهج البلاغه صبحى صالح / خ 42).

278 - یس: 60 - 61.

279 - یس: 62.

280 - یس: 62.

281 -... إِنَّهُ یرَاكُمْ هُوَ وَقَبِیلُهُ مِنْ حَیثُ لاَتَرَوْنَهُمْ... اعراف: 27.

282 -... خَلَقْتَنِی مِن نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِینٍ اعراف: 12.

283 -... فَمَا یكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِیهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِینَ اعراف: 13.

284 - سعدى / مواعظ.

285 - سفینةالبحار: 2 / 378).

286 - عبارت صحیفه سجادیه این چنین است: و أنا بعد أقل الأقلین، و أذل الأذلین، و مثل الذرة أو دونها (دعاى چهل و هفتم در روز عرفه).

287 - إِنَّ الشَّیطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوّاً... فاطر: 6.

288 - یس: 61.

289 - مقرنین دعوا هنالك ثبوراً فرقان: 13.

290 - الصوم یسود وجهه و الصدقة تكسر ظهره و الحب فى الله و الموازرة على العمل الصالح یقطعان دابره و الاستغفار یقطع و تینه (سفینةالبحار: 2 / 64).

291 - سفینةالبحار: 2 / 64.

292 -... فَأُولئِكَ مَعَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللّهُ عَلَیهِم مِنَ النَّبِیینَ وَالصِّدِّیقِینَ وَالشُّهَدَاءِوَالصَّالِحِینَ وَحَسُنَ أُولئِك َرَفِیقاً نساء: 69.

293 - رِجَالٌ لاَّ تُلْهِیهِمْ تِجَارَةٌ وَلاَ بَیعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ... نور: 37.

294 - یس: 60 - 63.

295 -... لاَ تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّیطانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِینٌ بقره: 168.

296 - فاطر: 6.

297 - آل عمران: 36.

298 - إِنَّهُ لَیسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِینَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ یتَوَكَّلُونَ نحل: 99.

299 - إِنَّمَا یرِیدُ الشَّیطَانُ أَنْ یوقِعَ بَینَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِی الْخَمْرِ وَالْمَیسِرِوَیصُدَّكُمْ عَن ذِكْرِ اللّهِ وَعَنِ الصَّلاَةِ... مائده: 91.

300 - الشَّیطَانُ یعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَیأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ... بقره: 268.

301 -... وَمَا كَانَ لِی عَلَیكُم مِن سُلْطَانٍ إِلَّا أَن دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِی... ابراهیم: 22.

302 - بحارالأنوار: 14 / 495 - 496.

303 - همان: 77 / 167.

304 - یس: 60.

305 - خصال: 132.

306 - أَوَ مَن ینَشَّأُ فِی الْحِلْیةِ وَهُوَ فِی الْخِصَامِ غَیرُ مُبِینٍ زخرف: 18.

307 - نهج البلاغه صبحى صالح / خ 176.

308 - ترجمه صحیفه سجادیه / دعاى 31: 142.

309 - كلما عاد المؤمن بالاستغفار و التوبة عاد الله علیه بالمغفرة (اصول كافى / باب التوبه: 2 /434/ ح 6).

310 - یس: 60.

311 - و اذا استحقت ولایة الله و السعادة جاء الأجل بین العینین و ذهب الأمل و راء الظهر، و اذا استحقت ولایة الشیطان و الشقاوة جاء الأمل بین العینین و ذهب الأجل و راء الظهر (وسائل الشیعه: 2 / 435 / ح 4).

312 - یس: 61.

313 - وَاسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُم بِصَوْتِكَ... اسراء: 64.

314 - وَاسْتَعِینُوْا بِالصَّبْرِ وَالصَّلاَةِ وَإِنَّهَا لَكَبِیرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِینَ بقره: 45.

315 - إِنَّ الإِنسَانَ خُلِقَ هَلُوعاً \* إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً \* وَإِذَا مَسَّهُ الْخَیرُ مَنُوعاً \* إِلَّا الْمُصَلِّینَ معارج: 19 - 22.

316 - بقره: 153.

317 - بقره: 155.

318 - معارج: 21.

319 - یس: 61 - 62.

320 - وَإِنَّ الَّذِینَ لاَ یؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَاكِبُونَ مؤمنون: 74.

321 -... مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوأُ بِالْعُصْبَةِ أُوْلِی الْقُوَّةِ... قصص: 76.

322 - فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الأَرْضَ... قصص: 81.

323 - فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِن تَحْمِلْ عَلَیهِ یلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ یلْهَثْ... اعراف: 176.

324 - حشر: 2.

325 - قل للمؤمنین یغضوا من أبصرهم... نور: 30.

326 - وسائل الشیعه: 20 / 191.

327 - سعدى / گلستان (با اندكى اختلاف).

328 - یس: 65.

329 - و قد اتیتك یا الهى بعد تقصیرى و اسرافى على نفسى معتذرا نادما منكسرا مستقیلا... مقرا مذعنا معترفا (مفاتیح الجنان / دعاى كمیل).

330 - وَقَالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدتُمْ عَلَینَا قَالُوا أَنطَقَنَا اللَّهُ الَّذِی أَنطَقَ كُلَّ شَی ءٍ... فصلت: 21.

331 - سعدى / بوستان (با اندكى اختلاف).

332 - بحارالأنوار: 96 / 356.

333 - یس: 63 - 65.

334 - وَقَضَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِیاهُ... اسراء: 23.

335 - حج: 11.

336 - أتى بجهنم تقاد بألف زمام (بحارالأنوار: 7 / 125).

337 - وترى كل أمة جاثیة... جاثیه: 28.

338 - وَهُم مِن فَزَعٍ یوْمَئِذٍ آمِنُونَ نمل: 89.

339 - لیل: 15 - 16.

340 - و مذنبوا أهل التوحید یدخلون النار ثم یخرجون منها. والشفاعة جائرة لهم بالشفاعة (بحاراأنوار / 8 / 40 / ح 23 - با اندكى اختلاف)

341 - لا یستقیم ایمان عبد حتى یستقیم قلبه و لا یستقیم قلبه حتى یستقیم لسانه (نهج البلاغه صبحى صالح / خ 176)

342 - محمد: 30.

343 - طارق:

344 - إِنَّ الْسَّمْعَ وَالْبَصَرَ و الفؤاد كُلُّ أُوْلئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْؤُولاً اسراء: 36.

345 - زلزال: 7 - 8.

346 -... كَفَى بِنَفْسِكَ الْیوْمَ عَلَیكَ حَسِیباً اسراء: 14.

347 - یوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا \* بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا زلزال: 4 - 5.

348 - وَكَذلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ... بقره: 143.

349 - اصول كافى: 2 / 430 / ح 1.

350 -... فَأُولئِكَ یبَدِّلُ اللَّهُ سَیئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ... فرقان: 70.

351 - یعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِیماهُمْ فَیؤْخَذُ بِالنَّوَاصِی وَالأَقْدَامِ الرحمن: 41.

352 - الَّذِینَ یأْكُلُونَ الرِّبَا لاَ یقُومُونَ إِلاَّ كَمَا یقُومُ الَّذِی یتَخَبَّطُهُ الشَّیطَانُ مِنَ الْمَسِّ... بقره: 275.

353 - فصلت: 21.

354 - اسراء: 70.

355 - فصلت: 21.

356 -... وَإِن مِن شَی ءٍ إِلَّا یسَبِّحُ بِحَمْدِهِ... اسراء: 44.

357 -... وَلكِن لَّا تَفْقَهُونَ تَسْبِیحَهُمْ... اسراء: 44.

358 - جمعه: 1.

359 - علیكن بالتسبیح و التهلیل و التقدیس واعقدن بالأنامل فانهن مسئولات مستنطقات (تفسیر روح البیان: 7 / 426).

360 - بحارالأنوار: 8 / 123.

361 - لئالى الأخبار: 3 / 411.

362 - یس: 66 - 67.

363 - انعام: 25.

364 - هود: 80.

365 - عوالى اللثالى: 4 / 73.

366 - ءَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَاباً ذلِكَ رَجْعٌ بَعِیدٌ. سورة ق: 3.

367 - اسراء: 72.

368 - وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِینَ الانبیاء: 107.

369 - رسائل: 121.

370 - یس: 66 - 68.

371 - و انما تأنیت بهم لیفیؤا الى امرك (صحیفه سجادیه / دعاى 46: 206)

372 - ترجمه صحیفه سجادیه / دعاى 48: 240.

373 -... َیقُولُ الْكَافِرُ یالَیتَنِی كُنتُ تُرَاباً نبأ: 40.

374 -... وَمِنكُم مَن یرَدُّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَی لاَ یعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَیئاً... نحل: 70. -

375 - وسائل الشیعه: 6 / 380 / ح 6.

376 - بحارالأنوار: 85 / 166.

377 - بحارالأنوار: 77 / 75.

378 - عطار نیشابورى / منطق الطیر (با اندكى اختلاف).

379 - ترجمه صحیفه سجادیه / دعاى 20: 92.

380 - إِنَّا خَلَقْنَا الإِنسَانَ مِن نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِیهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِیعاً بَصِیراً انسان: 2.

381 - بحارالأنوار / 6 / 120 / ح 7.

382 - اللَّهُ الَّذِی خَلَقَكُم مِن ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِن بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِن بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفاً وَشَیبَةً... روم: 54.

383 -... لِكَی لاَ یعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَیئاً... نحل: 70.

384 - أعمار امتى بین الستین الى السبعین (ارشاد القلوب: 40)

385 - بحارالأنوار: 6 / 119 / ح 2.

386 - بحارالأنوارا: 6 / 119 / ح 1.

387 - وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ... انعام: 61.

388 - ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً عَبْداً مَّمْلُوكاً لَا یقْدِرُ عَلَى شَی ءٍ... نحل: 75.

389 - یس: 67 - 68.

390 - و انما تأنیت بهم لیفیؤا الى امرك (ترجمه صحیفه سجادیه / دعاى 46: 206).

391 - وَلَوْ یؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِم مَا تَرَكَ عَلَیهَا مِن دَابَّةٍ... نحل: 61.

392 - اما یخاف الذى یحول وجهه فى الصلوة ان یحول الله وجهه وجه حمار (اسرار الصلوة: 121).

393 - بحارالأنوار: 48 / 39 / ح 15.

394 - اعراف: 54.

395 - مستدرك سفینة البحار: 4 / 64 (با اندكى تفاوت)

396 - خصال: 546 / ح 25 (با اندكى اختلاف).

397 - بحارالأنوار: 96 / 357.

398 - و عمرنى ما كان عمرى بذلة فى طاعتك فاذا كان عمرى مرتعا للشیطان فاقبضنى الیك قبل ان یسبق مقتك الى او یستحكم غضبك على (ترجمه صحیفه سجادیه / دعاى 20: 94).

399 - یس: 69.

400 - وَالشُّعَرَاءُ یتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ \* أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِی كُلِّ وَادٍ یهِیمُونَ \* وَأَنَّهُمْ یقُولُونَ مَا لاَ یفْعَلُونَ شعراء: 224 - 226.

401 - مستدرك سفینة البحار: 5 / 238.

402 - إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ \* وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ طارق: 13 - 14.

403 - یس: 70

404 -... لَهُمْ قُلُوبٌ لاَیفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْینٌ لاَیبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لاَیسْمَعُونَ بِهَا أُولئِكَ كَالأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ الاعراف: 179

405 - یس: 71 - 76.

406 - یس: 77

407 - فَلْینظُرِ الإِنسَانُ مِمَّ خُلِقَ \* خُلِقَ مِن مَاءٍ دَافِقٍ \* یخْرُجُ مِن بَینِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ طارق: 5 - 7

408 - أَوَلاَ یذْكُرُ الإِنسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ وَلَمْ یكُ شَیئاً مریم: 67.

409 - علل الشرایع: 281 / باب 195 / ح 1.

410 - إِنَّا خَلَقْنَا الإِنسَانَ مِن نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِیهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِیعاً بَصِیراً دهر (انسان): 2.

411 - سعدى / گلستان.

412 - یس: 77 - 80.

413 - یس: 81

414 - نهج البلاغه صبحى صالح / خ 1

415 - یس: 78 - 81

416 - در عصر حاضر، این رقم به بیش از شش میلیارد انسان بالغ مى شود.

417 - لَخَلْقُ السَّماوَاتِ وَالأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَلكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاَ یعْلَمُونَ غافر: 57

418 - یس: 82 - 83.

419 - تفسیر نورالثقلین: 4 / 397.

420 - إِنَّا كُلَّ شَی ءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ. القمر: 49

421 - وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّماوَاتِ وَالأَرْضَ وَمَا بَینَهُمَا فِی سِتَّةِ أَیامٍ وَمَا مَسَّنَا مِن لُغُوبٍ ق: 38

422 - وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ قمر: 50.

423 - هود: 56.

424 - بحارالأنوار: 94 / 389.

425 - هود: 123.

426 - مائده: 18.

فهرست مطالب

[پیشگفتار 2](#_Toc396305826)

[سوره یس؛ قلب قرآن 2](#_Toc396305827)

[محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله؛ قلب عالم وجود 2](#_Toc396305828)

[مطالب قرآن در سوره یس 3](#_Toc396305829)

[استدلال بر یكتاپرستى 4](#_Toc396305830)

[خوراكیهاى گوناگون؛ نشانه هاى خدا 4](#_Toc396305831)

[آفرینش جفتها و روز و شب 5](#_Toc396305832)

[كشتى و وسیله سوارى، نشانه هاى خداوند 6](#_Toc396305833)

[حیوانات، نشانه هایى براى انسانها 7](#_Toc396305834)

[معاد، بخش دوم از عقاید اسلامى 7](#_Toc396305835)

[برپایى قیامت، بهشت و دوزخ 8](#_Toc396305836)

[فرجام خوش حبیب نجار 9](#_Toc396305837)

[امامت؛ منصب والاى الهى 10](#_Toc396305838)

[ملكوت هر چیزى به دست قدرت خداست 11](#_Toc396305839)

[بازگشت همه به سوى اوست 12](#_Toc396305840)

[قلب قرآن بهترین نام براى این كتاب 12](#_Toc396305841)

[جلسه اول: سخنى چند پیرامون سوره یس 14](#_Toc396305842)

[یس یعنى اى سید پیغمبران 14](#_Toc396305843)

[قرآن، حاكم به حق، استوار و حكمت آموز 15](#_Toc396305844)

[سوگند براى تأكید مطلب حق 16](#_Toc396305845)

[مسخره بودن سوگند به مقدسات مشركین 17](#_Toc396305846)

[جلسه دوم: نامهاى پیامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله در قرآن مجید 19](#_Toc396305847)

[به غمزه مسأله آموز صد مدرس شد 19](#_Toc396305848)

[معجزه همیشگى براى آیین جاودانه 20](#_Toc396305849)

[صراط مستقیم در دنیا و آخرت 21](#_Toc396305850)

[یكتاپرستى، راه نزدیك شدن به خداوند 22](#_Toc396305851)

[گناه، سقوط از صراط بندگى است 23](#_Toc396305852)

[چه غم دیوار امت را كه باشد چون تو پشتیبان 24](#_Toc396305853)

[حضرت على علیه‌السلام تقسیم كننده بهشت و دوزخ 24](#_Toc396305854)

[جلسه سوم: خداوند و عزت مطلق 27](#_Toc396305855)

[پیامبر و ترساندن مردم به وسیله قرآن 28](#_Toc396305856)

[مژده دادن و ترساندن، برنامه پیغمبران 28](#_Toc396305857)

[كثرت اسباب ترس و قلت انسان ترسناك 30](#_Toc396305858)

[به لرزه افتادن عتبه قرآن 31](#_Toc396305859)

[میزان براى مسلمانان 32](#_Toc396305860)

[جلسه چهارم: شناساندن راهها و ملكوت به پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله 34](#_Toc396305861)

[جهنمى بودن مشركین مكه 34](#_Toc396305862)

[غلها بر گردن و سد از پس و پیش 35](#_Toc396305863)

[توجیه سه گانه در آیه 35](#_Toc396305864)

[كور و كر شدن انسان توسط آمال و شهوات 36](#_Toc396305865)

[جارى شدن آب براى فرعون 37](#_Toc396305866)

[هیچ كس محروم از این درگاه نیست 37](#_Toc396305867)

[جلسه پنجم: غلهایى بر گردن انسان 39](#_Toc396305868)

[نشانه پایین ترین مرتبه ایمان 41](#_Toc396305869)

[پندى آموزنده 41](#_Toc396305870)

[جلسه ششم: حجاب و برزخ بودن دنیا و شهود بودن آخرت 43](#_Toc396305871)

[ترس حضرت یوسف علیه‌السلام از خداوند در پنهانى 43](#_Toc396305872)

[نوشیدن از كوثر هنگام مرگ 44](#_Toc396305873)

[معاد، مژده اى براى نیكان و تهدیدى براى بدان 45](#_Toc396305874)

[لزوم باقى نهادن اولاد صالح و خیرات ماندگار 46](#_Toc396305875)

[وقف درآمد معدن نمك براى عزاى امام حسین علیه‌السلام 46](#_Toc396305876)

[ساعات عمر انسان پس از مرگ 47](#_Toc396305877)

[جلسه هفتم: مجادله و بهانه جویى با پیغمبران 49](#_Toc396305878)

[سخنى جالب از بوعلى سینا پیرامون نیاز بشر به پیامبر 50](#_Toc396305879)

[بیهوشى دباغ در بازار عطر فروشان! 51](#_Toc396305880)

[سه نعمت بهشت، برتر از خود بهشت 53](#_Toc396305881)

[جلسه هشتم: فال بد، به فال زننده مى رسد 54](#_Toc396305882)

[پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله و فال نیك زدن 55](#_Toc396305883)

[به قتل رساندن طرفداران پیامبران صلى‌الله‌عليه‌وآله 56](#_Toc396305884)

[پیشى گیرندگان در ایمان 57](#_Toc396305885)

[لزوم پیروى كردن از انسان دانا، بى طمع و راستگو 58](#_Toc396305886)

[پیامبران علیه‌السلام و تبلیغ رایگان 58](#_Toc396305887)

[جلسه نهم: حكم عقل به عدم پیروى كردن از جاهل 60](#_Toc396305888)

[شیادان اصلاح طلب! 60](#_Toc396305889)

[شغل و در آمد حضرت داوود علیه‌السلام 61](#_Toc396305890)

[نكاتى جالب از زندگى حضرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله 62](#_Toc396305891)

[خانه پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله و رد امانت هنگام مرگ 63](#_Toc396305892)

[شرط مرجعیت نزد تشیع 63](#_Toc396305893)

[ابن زیاد و فریب دادن 64](#_Toc396305894)

[جلسه دهم: خداوند، سزاوار پرستش 65](#_Toc396305895)

[بازگشت همه به سوى اوست 65](#_Toc396305896)

[وجوب پرهیز از پرستش بتها 66](#_Toc396305897)

[سپردن دختران به خداوند 67](#_Toc396305898)

[شهادت حبیب نجار با شكنجه 68](#_Toc396305899)

[مطلوب بودن گواه گرفتن بر ایمان 68](#_Toc396305900)

[داستانى شگفت از گواهى بر ایمان 69](#_Toc396305901)

[مرگهاى نكبت بار و ناگهانى در عصر حاضر 70](#_Toc396305902)

[جلسه یازدهم: فرجام خوش حبیب نجار 72](#_Toc396305903)

[مژده بهشت به حبیب نجار 72](#_Toc396305904)

[آرزوى حبیب نجار 73](#_Toc396305905)

[آن كه مردن پیش چشمش تهلكه است 74](#_Toc396305906)

[فراهم كردن مقدمات بهشت در دنیا 74](#_Toc396305907)

[در آن نفس كه بمیرم در آرزوى تو باشم 76](#_Toc396305908)

[جلسه دوازدهم: دلسوزى مؤمن آل یاسین براى مردم 77](#_Toc396305909)

[همزمانى شهادت و ورود به بهشت 78](#_Toc396305910)

[سخن امام حسن علیه‌السلام هنگام شهادت 78](#_Toc396305911)

[هلاكت مردم با غرش آسمانى 79](#_Toc396305912)

[تأثیر وعظ واعظ بر شخص گناهكار 80](#_Toc396305913)

[تأثیر شگرف رعد آسمانى بر عمر بن عبدالعزیز 80](#_Toc396305914)

[پاسخ امام سجاد علیه‌السلام به مزاحم بى ادب 81](#_Toc396305915)

[جلسه سیزدهم: ندامت و تأسف استهزاكنندگان پیامبران 83](#_Toc396305916)

[عبرت گرفتن سلطان آواره از آوارگى 84](#_Toc396305917)

[هلاكت برخى از پیشینیان 87](#_Toc396305918)

[جلسه چهاردهم: حضور اجبارى مردم نزد خداوند 89](#_Toc396305919)

[زنده شدن زمین و نشانه قیامت 90](#_Toc396305920)

[قدرت نمایى خداوند در زمین 91](#_Toc396305921)

[رویانیدن دانه نشانه معاد 91](#_Toc396305922)

[نعمت پرستى یا منعم پرستى 93](#_Toc396305923)

[جلسه پانزدهم: وجوب سپاسگزارى نعمتهاى الهى 95](#_Toc396305924)

[سپاسگزارى، وجه تمایز انسان با حیوان 95](#_Toc396305925)

[همسر، نعمت خداوند 96](#_Toc396305926)

[رفاقت سپاسگزار با حضرت داوود علیه‌السلام در بهشت 96](#_Toc396305927)

[شكر مال، انفاق آن در راه خداست 97](#_Toc396305928)

[جلسه شانزدهم: قدرت خداوند در خلقت ازواج 99](#_Toc396305929)

[عظمت شب و منافع آن 100](#_Toc396305930)

[حركت خورشید به سوى جایگاه خود (ستاره وكا) 101](#_Toc396305931)

[جاذبه عمومى سبب حفظ كاینات 102](#_Toc396305932)

[حكمت تغییر ماه 102](#_Toc396305933)

[پیچیده شدن عالم اكبر در وجود انسان 103](#_Toc396305934)

[روز روح، یاد خدا و شبش، غفلت است 103](#_Toc396305935)

[وجود حق و باطل در تمام انسانها 104](#_Toc396305936)

[لزوم پرهیز از شغل حرام 104](#_Toc396305937)

[جلسه هفدهم: مسخر شدن دریا براى انسانها 106](#_Toc396305938)

[شتر، كشتى صحرا و هواپیما هر دو مخلوق خداوند 106](#_Toc396305939)

[بندگى كردن با بدن و مال 107](#_Toc396305940)

[لزوم جبران گناهان حال و گذشته 107](#_Toc396305941)

[روى گرداندن برخى از مردم از نشانه هاى خداوند 108](#_Toc396305942)

[توجیه ناروا 109](#_Toc396305943)

[مشیت تكوینى و تشریعى 109](#_Toc396305944)

[آزمایش ثروتمندان توسط فقرا 110](#_Toc396305945)

[سخنى جاودانه از مولا على علیه‌السلام 111](#_Toc396305946)

[نمونه اى از انفاق امام حسن و امام رضا علیه‌السلام 112](#_Toc396305947)

[جلسه هجدهم: سخنان غیرمنطقى كفار 113](#_Toc396305948)

[صحیه آسمانى و گرفتن جانها 114](#_Toc396305949)

[لزوم راضى نمودن ذوى الحقوق 116](#_Toc396305950)

[زنده شدن مردگان با نفخه احیا 116](#_Toc396305951)

[نكته اى درباره مرقد و برزخ 117](#_Toc396305952)

[تفاوت قیامت با برزخ 118](#_Toc396305953)

[جلسه نوزدهم: برپا شدن قیامت پس از دو نفخه 119](#_Toc396305954)

[ظهور عدل خداوند در محشر 120](#_Toc396305955)

[سرگرمى به نعمتهاى بهشت و بى خبرى از دوزخ 121](#_Toc396305956)

[همسران بهشتى نعمتهاى بزرگ الهى 121](#_Toc396305957)

[نكاح در بهشت و یادآورى نعمت خداوند 122](#_Toc396305958)

[ویژگى خوراكى بهشتى 122](#_Toc396305959)

[حور، مظهر رحمت رحمان و رحیم 123](#_Toc396305960)

[حسن صد یوسف جمال ذوالجلال 124](#_Toc396305961)

[شرح صدر براى درك جمال 125](#_Toc396305962)

[وصول به حوریان بهشتى پس از مرگ 126](#_Toc396305963)

[سایه لطف خدا بر سر بهشتیان 126](#_Toc396305964)

[جلسه بیستم: سلام خداوند بر مؤمنین 128](#_Toc396305965)

[زهى افتخار از سلام خداوند به مؤمن 130](#_Toc396305966)

[نامه اى از خداوند به سوى بنده مؤمن 131](#_Toc396305967)

[شادمانى حضرت فاطمه عليها‌السلام از شنیدن خبر مرگ خویش 132](#_Toc396305968)

[جدا شدن گناهكاران در قیامت 132](#_Toc396305969)

[حكایتى شگفت از علامه شیخ مهدى مازندرانى 135](#_Toc396305970)

[یاد مرگ و درمان غفلت 136](#_Toc396305971)

[جلسه بیست و یكم: عهد بزرگ الهى از بندگان 137](#_Toc396305972)

[من ملك بودم و فردوس برین جایم بود 139](#_Toc396305973)

[علت عداوت شیطان با انسان 140](#_Toc396305974)

[پاسخ شیطان به نداى بندگانش 141](#_Toc396305975)

[سلاح نبرد با شیطان 142](#_Toc396305976)

[جلسه بیست و دوم: عداوت دیرینه ابلیس با انسان 144](#_Toc396305977)

[حكایت شعبى و شخص احمق 145](#_Toc396305978)

[هواهاى نفسانى راهى براى غلبه شیطان بر انسان 146](#_Toc396305979)

[كیفیت هلاكت عبدالملك مروان 147](#_Toc396305980)

[راه تسلط بر شیطان 147](#_Toc396305981)

[فریب خوردن عابد از حیله هاى شیطانى 150](#_Toc396305982)

[جلسه بیست و سوم: حضرت نوح علیه‌السلام و شنیدن پندهاى شیطان 154](#_Toc396305983)

[رعایت تساوى بین مدعیان در محكمه 154](#_Toc396305984)

[پرهیز از وسوسه هاى شیطانى 155](#_Toc396305985)

[معامله اى با خداوند 157](#_Toc396305986)

[جلسه بیست و چهارم: انسان بر سر دو راهى 159](#_Toc396305987)

[شیخ انصارى (رحمة الله) و پاره كردن ریسمان ابلیس 160](#_Toc396305988)

[یارى گرفتن از نماز در دفع شیطان 162](#_Toc396305989)

[صبورى كردن بانوى چپر نشین در مرگ فرزند 163](#_Toc396305990)

[لزوم تشویق كودكان براى نماز 164](#_Toc396305991)

[جلسه بیست و پنجم: تقاضاى هدایت به سوى راه راست از خداوند 166](#_Toc396305992)

[ریاء و عجب، عوامل سقوط از طریق بندگى 166](#_Toc396305993)

[فرو رفتن قارون و ثروت او در زمین 167](#_Toc396305994)

[عبرتى نیكو براى انسانهاى حریص و فرصت طلب 168](#_Toc396305995)

[جلسه بیست و ششم: لزوم عبرت گرفتن از سرنوشت پیشینیان 172](#_Toc396305996)

[مهار دوزخ در دستان ملائك 173](#_Toc396305997)

[ولایت آل محمد امنیت از فزع قیامت 173](#_Toc396305998)

[نجات یافتن مؤمن گنهكار 174](#_Toc396305999)

[بسته شدن دهان دروغگو 174](#_Toc396306000)

[گواهان متعدد در محكمه عدل الهى 176](#_Toc396306001)

[عدم گواهى گواهان براى تائب از گناه 177](#_Toc396306002)

[كیفیت گواهى اعضا و جوارح 177](#_Toc396306003)

[نطق، امتیازى براى بشر 179](#_Toc396306004)

[سخنى از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله پیرامون تسبیح خداوند 180](#_Toc396306005)

[تسبیح خاص خاك كربلا، پاره اى از بهشت 181](#_Toc396306006)

[جلسه بیست و هفتم: آفت نابینایى و مسخ شدن مردم به اراده خداوند 182](#_Toc396306007)

[تهدید كفار به عذاب قوم لوط 182](#_Toc396306008)

[كور باد چشمى كه تو را نبیند 183](#_Toc396306009)

[مسخ شدن برخى از انسانها به صورت خوك و میمون 184](#_Toc396306010)

[مسخ شدن عالم مال پرست 185](#_Toc396306011)

[جلسه بیست و هشتم: مهلت دادن خداوند به تبهكاران 187](#_Toc396306012)

[سیر قهقرا براى كفار 188](#_Toc396306013)

[عمر طولانى و بازگشت به حال نخستین 188](#_Toc396306014)

[بهره بردن از نعمت جوانى 189](#_Toc396306015)

[غنیمت شمردن پنج چیز قبل از پنج چیز 190](#_Toc396306016)

[قوت و ضعف انسان 191](#_Toc396306017)

[بروز ضعف در انسان 192](#_Toc396306018)

[سه درخواست شاهزاده از اسكندر 193](#_Toc396306019)

[لزوم تعقل از گذر عمر 194](#_Toc396306020)

[جلسه بیست و نهم: كیفر كفار و مشركین در سرپیچى از فرامین الهى 195](#_Toc396306021)

[حسین علیه‌السلام دستهاى چسبیده را باز مى كند 195](#_Toc396306022)

[فرجام بى احترامى به نماز 196](#_Toc396306023)

[وجوب نهى كردن از روزه خوارى 197](#_Toc396306024)

[پاداش احترام كردن به كهنسالان 197](#_Toc396306025)

[نیرومندتر شدن ملكات در كهنسالى 198](#_Toc396306026)

[ثبت عبادات جوانى در سنین كهنسالى 199](#_Toc396306027)

[جلسه سى ام: تهمتهاى ناجوانمردانه به پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله 201](#_Toc396306028)

[انحراف حسان پس از رحلت پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله 203](#_Toc396306029)

[حكایت جالب سید مرتضى و حسین بن حجاج (شاعر اهل بیت) 204](#_Toc396306030)

[قرآن یادآور خدا و آخرت 206](#_Toc396306031)

[بهره مندى انسان از قرآن 206](#_Toc396306032)

[جلسه سى و یكم: خلقت حیوانات براى خدمت به انسانها 208](#_Toc396306033)

[اغفال مردم توسط طاغوتها 209](#_Toc396306034)

[در هم شكستن قدرتها در برابر اراده خداوند 209](#_Toc396306035)

[جلسه سى و دوم: لزوم توجه انسان به اصل آفرینش خویش 211](#_Toc396306036)

[لزوم تدبر در آفرینش انسان 211](#_Toc396306037)

[لزوم معاد 212](#_Toc396306038)

[اسباب از بین بردن تكبر 213](#_Toc396306039)

[جلسه سى و سوم: لزوم بهره مندى از چشم عقل 215](#_Toc396306040)

[آفرینش مجدد آسان تر از خلقت نخستین 215](#_Toc396306041)

[قدرت خداوند در تولید آتش از درخت سبز 216](#_Toc396306042)

[عظمت خداوند در آسمانها 217](#_Toc396306043)

[جلسه سى و چهارم: قضاوت كوتاه بینانه بشر 219](#_Toc396306044)

[آفرینش آسمانها مهمتر از آفرینش انسانها 220](#_Toc396306045)

[مراتب انسان 221](#_Toc396306046)

[محشور شدن انسان با بدن مثالى 222](#_Toc396306047)

[خالق و علیم بودن خداوند 223](#_Toc396306048)

[جلسه سى و پنجم: محدود بودن قدرت انسان 224](#_Toc396306049)

[وجود اشیاء با اراده خداوند 224](#_Toc396306050)

[عدم تدریج در كار خداوند 225](#_Toc396306051)

[بهترین مژده براى مؤمن 226](#_Toc396306052)

[پی نوشت ها: 228](#_Toc396306053)

[فهرست مطالب 246](#_Toc396306054)